# تاریخ مشروطهٔ ایران

و

# جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری

تألیف

دکتر نورالله دانشور علوی

(مجاهدالسلطان)



با

توضیحات و حواشی و مقدمه

بقلم

حسین سعادت نوری

۱۳۳۵

کتابخانه دانش

خیابان سعدی

تهران

چاپ سینا تهران

# فهرست مندرجات

عنوان





# پیش گفتار

برارباب بصیرت پوشیده نیست که مردم اصفهان و آزادیخواهان پایتخت شاه‌عباس کبیر ومخصوصاً ایل جلیل بختیاری در نهضت مشروطه سهم بزرگی بعهده داشته ونقش مهمی ایفا کرده‌اند . با اینوصف ضمن کتابهائی که در پیرامون قیام مشروطه طلبان وخلع محمد علیمیرزا از سلطنت تالیف گردیده متاسفانه حق احرار و آزادیخواهان اصفهان ومخصوصاً زحمات وفداکاری‌های طایفه بختیاری بخوبی ادا نشده است جای تردید نیست که هرگاه مجاهدین ازجان گذشتهٔ بختیاری بزعامت مرحوم حاج علیقلیخان سرداراسعد بطهران نیامده بودند محمدعلیمیرزا بپشتیبانی قزاقهای لیاخوف و بتحریك شاپشال وامیر بهادر جنك ازصحنه سیاست دور نمیشد وممکن بودسایر آزادیخواهان هم بسرنوشت اسف انگیز مرحوم میرزاجهانگیرخان شیرازی مدیرروزنامه صور اسرافیل وشادروان میرزا نصراله ملك المتکلمین بهشتی دچارشوند .

فروردین ماه ۱۳۳٤ پس از چندین سال دوری ومفارقت باآقای دکتر نورالله دانشور علوی (مجاهد السلطان) فیض ملاقات دست دادو بمناسبتی سخن ازجنگهای مشروطه بمیان آمد وبرای اینکه شمه‌ای ازخدمات خوانین بختیاری وقربانیهائی که این طایفهٔ محترم ومجاهدین اصفهان در راه استقرار رژیم مشروطه داده‌اند باطلاع علاقمندان بآزادی برسدازایشان که در اغلب جنگهای مشروطه شرکت داشته‌اند تقاضا شد خاطرات خودرا تا آنجا که

مقدور است برشته تحریر درآورند تا یادداشتهای نامبرده طبع و مورد استفاده عموم واقع شود.

آقای دکتر دانشور علوی که اکنون از طرف وزارت بهداری بازنشسته شده و ایام کهولت و پیری و دوران پرافتخار بازنشستگی خودرا دراصفهان بسر میبرند مسئول اینجانب را اجابت کردند و یادداشتهای خودرا بشرحی که دراین کتاب بنظر خوانندگان عزیز میرسد برای طبع باختیار اینجانب گذاردند، نویسنده این کتاب از کارمندان قدیمی وارشد دولت است که سالهای متمادی در وزارت کشور واداره کل شهربانی و وزارت بهداری مصدر کارهای مهم بوده و پنجمین فرزند مرحوم میرزاموسی خان ناظم الاطباء پسر میرسید عقیل از اعقاب میرسید محمد حسین بن سید محمد هادی بن میرسید محمد وزیر آستانه رضویه از سادات عقیلی است، مرحوم میرسید محمدحسین از اطبای معروف زمان خود بوده و کتب چندی تالیف کرده که ذخایر ـ الترکیب وقرابادین ومخزن الادویه از آنجمله است.

مرحوم میرزا موسی خان ناظم الاطباء از پزشکان معروف اصفهان بوده که عموم مردم بحذاقت او اعتراف و ایمان داشته اند. فقید نامبرده در سال ۱۳۰٤ قمری هجری وفات یافته ودر نزدیك تکیه ملك در تخت فولاد بدفن رسیده وماده تاریخ وفاتش این است:

بهر تاریخ وفاتش خرد این مصرع گفت
بود عیسی نفس ومعجزه موسی داشت.

از فرزندان میرزاموسی خان، مرحوم دکتر مسیح خان معروف بحافظ الصحه وشادروان دکتر عیسی خان و نویسنده این کتاب در قیام مشروطه فعالیتهای شایان کرده اند که مختصری از خدمات هریك در صفحات بعد بنظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

چون درضمن مطالب این کتاب بیشتر ازخدمات خوانین بختیاری سخن بمیان میاید نویسنده این سطور در پایان یادداشتهای آقای دکتر نوراله دانشورعلوی (مجاهدالسلطان) تاریخ طایفهٔ محترم بختیاری را که ازقدیم الایام از سربازان مدافع وطن بوده اند بطور اختصار برای مزید اطلاع بنظر خوانندگان عزیز میرساند.

توضیحاً عرض میشود که این قسمت و همچنین مطالبی که از صفحه ۱۸٦ ببعد تحت عنوان «حواشی و توضیحات» نوشته شده بقلم نویسنده این سطور است ومسئولیت صحت وسقم آن بر عهده آقای دکتر نورالله دانشور علوی نخواهد بود.

جای بسی مسرت است که یادداشتهای راجع بنهضت مشروطه وخدمات

وفداکاریهای مجاهدین اصفهان و بختیاری هنگامی طبع و نشر میشود که پادشاهی آزادیخواه و دموکرات یعنی اعلیحضرت **محمد رضا شاه پهلوی** که همواره از رژیم مشروطه و حکومت پارلمانی تقویت و پشتیبانی فرموده اند باورنگ کیانی تکیه زده اند و علیاحضرت **ملکه ثریا پهلوی** هم که همیشه در امور خیر پیشقدم بوده اند از خاندان محترم بختیاری میباشند .

**ح - سعادت نوری**

تهران - تیرماه ۱۳۳۵ شمسی

# گفتار اول

## آغاز نهضت

### اجتماع اهالی اصفهان در «تخت فولاد» و اظهارات حاج آقانورالله

پس از استقرار محمدعلی میرزا بتخت سلطنت نمایندگان مجلس باکمال دلگرمی جلسات خودرا تشکیل داده و برای تدوین قوانین بشور وتبادل نظر پرداختند ولی غافل ازاینکه محمدعلی میرزا پشتیبان مشروطیت نبوده و در باطن باغوای امیر بهادر جنگ و شاپشال و امین‌الملك و موقر-السلطنه درصدد برانداختن رژیم جدید میباشد گرچه ازطرفی عضدالملك وسایر آزادیخواهان مراقب ومواظب بودند امادشمنان آزادی وطرفداران استبداد بطوری شاه را احاطه کرده بودند که بدون حضور آنها کسی نمیتوانست با شاه وارد مذاکره شود.

علاءالدوله و امیراعظم ومعین‌الدوله و سردارمنصور وجلال‌الدوله پسر مسعودمیرزا ظل‌السلطان درمنزل عضدالملك گردآمده وعلیه محمد علی‌میرزا فعالیت میکردند.

جلال الدوله از طرف پدرش مأمور تشکیل انجمن سری بود و بخیال اینکه بآرزوی دیرین خود یعنی سلطنت و یا لااقل نیابت سلطنت

برسد همه شب مرتب در انجمن سری حاضر گردیده وظل‌السلطان‌هم که در اسفند ۱۳۲٤ قمری هجری معزول شده بود در این موقع در تهران اقامت داشت و برای نیل بهدف خود تلاش و تکاپو مینمود .

محمدعلی‌میرزا بتصویب امیر بهادر وسایر درباریان حکام مستبدی برای ایالات و ولایات تعیین نموده و با دستورات محرمانه آنها را بمحل مأموریت میفرستاد و ضمناً باشخاص شرور و ماجراجوی محل‌هم دستور شرارت ومخالفت باآزادیخواهان میداد چنانچه بیوك‌خان پسررحیم‌خان چلبیانلوواقبال‌السلطنه ماکوئی‌وحاج آقامحسن‌عراقی‌وقوام‌الملك شیرازی هریك درقلمرو نفوذ خود بجان آزادیخواهان افتادند .

حاج آقا محسن عراقی مالکین ضعیف و رعایای بی دست و پا را متهم به بابیگری و بهائیگری نموده وبعنوان اینکه ازطرف دولت مأمور طرد و تبعید کسانی است که علیه دیانت مقدس اسلام قیام کرده‌اند املاك آنها را ضبط و تصاحب مینمود . قوام‌الملك شیرازی در فارس شرارت را بسرحد کمال رسانید و بیوکخان که رئیس ایل ارسباران بود با سوار و پیاده دهات تبریزرا غارت کرده و متجاوز از دویست نفر ازآزادیخواهان را بقتل رسانید . اقبال‌السلطنه‌هم اطراف قلعه ماکوراگرفته بایذاء و آزار وطن پرستان پرداخت .

اهـالی تبریز تلگرافات متعدد به شاه و مجلس مخابره و تقاضای رفع ظلم نمودند ولی چون این شرارتها بدستور خود دولت بود بشکایات‌مردم ترتیب‌اثرداده نمیشد .

پسررحیم‌خان بتدریج برتجری خود افزود وخود را نزدیك تبریز رسانید و سکنهٔ دهستانهای اطراف تبریز ناگزیر بشهر پناهنده شدند و

آخرین تلگراف تبریز حاکی ازاین بود که تا دوروز دیگر اشرار بشهر وارد شده و بجان ومال احدی ابقاء نخواهند کرد .

این تلگراف هیجان شدیدی در مجلس بوجود آورد و تقی‌زاده ضمن ابراز تنفر نسبت بمحرکین وقایع آذربایجان چنان دستخوش احساسات گردید که نتوانست باظهارات خود ادامه دهد . اهالی تهران از این پیش آمد عصبانی گردیده وبرای اولین‌بار علناً در کوچه و بازار نسبت بمحمدعلی‌میرزا شروع ببدگوئی نمودند بازارها تعطیل وساکنین پایتخت درمیدان بهارستان ومجلس شورایملی ومساجد اجتماع کرده و از وکلا تقاضا داشتند برای جلوگیری از این حوادث ناگوار تصمیم عاجل اتخاذ نمایند .

نوزدهم خرداد ۱۳۲٦ قمری خبر باصفهان رسید و انجمن ولایتی با حضور حاج آقا نورالله ثقه‌الاسلام رئیس‌انجمن وصدرالاسلام وحاج آقا سدهی، سید حسن مدرس اسفه‌ای ، حاج میرزا محمد علی کرباسی، حاج آقا جمال ، حاج میرزا ابوالحسن بروجردی ، میرزا احمد دولت آبادی، صدرالعلما شمس آبادی، سیدابوالقاسم زنجانی، حاج مهدی دولت آبادی، حاج آقا حسن ملاذالاسلام، حاج میرزا علی‌اکبر شیخ‌الاسلام، حاج میرزا حسنخان انصاری (صدرالادبا)، حاج میرزا جعفر محقق، میرزا ابوالحسن نظام‌الشریعه، حاج میرزا علی‌حصه‌ای ، حاج میرزا علی ادیب‌التجار، حاج محمد ابراهیم ملك‌التجار، حاج‌محمد حسین کازرونی، حاج میرزا محمود بنکدار، حاج سید حسن بنکدار ، دکترمیرزا مسبح خان حافظ‌الصحه ، حاج آقا محمد جوباره‌ای ، دکترعیسی‌خان افتخارالحکماء ، دکتر ارسطو خان، دکتر نورالله‌خان ضیاءالحکما (نویسنده این‌سطور) علیخان سرتیپ،

میرزا عبدالله خان امیرپنجه، میرزا آقا خان محاسب‌الدوله، میرزا احمد خان وثیق‌الملک، حاج‌محمدهاشم مثقالی، میرزا محمود خونساری واعظ، مصلح‌السلطنه وجمعی دیگر تشکیل ومذاکرات شروع شد.

در این جلسه تصمیم گرفته شد از آیة الله حاج شیخ محمد تقی معروف بآقا نجفی که در اصفهان و اطراف نفوذ فراوانی داشت دعوت بعمل آید تا در عمارت چهلستون که محل تشکیل انجمن بود حضور بهمرسانیده نظریات خود را صریحاً باطلاع مردم برساند و چون وی از حضور در انجمن معذرت خواست و دعوت نمایندگان شهر را نپذیرفت استنکاف اواعضای انجمن وتماشاچیهارا عصبانی کرد وجمع کثیری بمنزل وی ریختند واورا بالاجبار در انجمن حاضر کردند.

پس از سکوت اهالی و آرامش شروع بمذاکره نمودند و تصمیم گرفته شد برای حصول اطمینان از صحت اخبار واصله چگونگی‌ازاداره تلگراف استعلام و صدق و کذب قضایا روشن و آشکار شود. شاهزاده محمد رضا میرزا رئیس تلگرافخانه که یکی از احرار و آزادیخواهان جدی بود درجواب‌اعلام داشت اقبال‌السلطنه ماکوئی‌قلعهٔ ماکورامتصرف شده وچندین نفرزن وبچه رابقتل‌رسانیده وجسدآنها راآتش زده است وبهمین مناسبت اهالی تهران تعطیل عمومی برقرار و در مساجد اجتماع کرده‌اند.

این خبر شور وهیجان شدیدی در انجمن و اهالی تولید نموده و در بین داد و فریاد تماشاچیان محاسب‌الدوله اظهار داشت این اقدامات مقدمه‌زوال‌محمد علیشاه میباشد. در همین گیرودار کلیه دکاکین و بازار تعطیل‌عمومی‌نموده وکسبه واصناف درچهلستون‌حاضرشده وعلاوه‌عده‌ای

نیز در مساجد بزرك اجتماع نموده و برسرهر کوی وبرزن برای شهدای ماکو مجالس ترحیم منعقد ساختند.

تمام مساجد وامامزاده‌ها وچهارراه‌ها با پارچه‌های سیاه پوشانیده شد ومردم‌خودرا برای هرگونه پیش آمدی آماده و مهیا نمودند وحاج‌میرزاعلی‌حصه‌ای واعظ‌معروف بانطقهای آتشین‌مردم رابا‌ستقامت و پا فشاری ترغیب و تحریض میکرد و پس ازاینکه‌چگونگی‌قضایا در میان دهستانهای اطراف شهر شایع و منتشر گردید هزارها نفر با دسته های‌منظم



محاسب‌الدوله

وعلم وکتل در حالی‌که عده‌ای بسروسینه و عده‌ای زنجیر به پشت خود میزدند برای شرکت در عزاداری وارد شهرشدند وخلاصه شور وغوغای عجیبی برپاگردید.

در یکی از روزهائی‌که مجدداً انجمن تشکیل گردید جمعی از زنهای شهر طلا و جواهرآلات و ظروف مس وفرشهای خود را درمحل انجمن آورده میگفتند اثاثیه ما را فروخته و از برادران و خواهران

ماکوئی‌ما رفع ظلم کنید وچیزیکه نویسنده را بیشترمتأثر کرد این‌بودکه پیرزنی‌یك بادیه مس که چهل‌مثقال بیشتروزن آن نبود برای‌تقدیم بانجمن آورده‌بود و بسیارآشفته وغمگین‌بنظرمیرسیدمن‌دراینجابیاد قصه حضرت یوسف و کلاف ریسمان پیرزن افتادم .

سه روز متوالی شهر منقلب و دکاکین تعطیل بود و روز چهارم حکمی از مرحوم آیت‌الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بتمام ایران صادر شد مبنی براینکه مردم باید از پرداخت مالیات بمأمورین دولت خودداری نموده واطاعت ازپادشاه را برخود حرام بدانند اتحادیهٔ علمای اصفهان تصمیم گرفتند روز جمعه که تعطیل عمومی است عموم طبقات را از مسلمان و ارمنی و زرتشتی و کلیمی دعوت نموده و مفاد حکم آیةالله خراسانی‌را باطلاع اهالی برسانند . روز موعود متجاوز از چهل‌هزارنفر در«تخت‌فولاد» تجمع نمودند وغوغای عجیبی‌برپا شدزیراهریك‌ازدستجات وطبقات باآئین ومراسم مخصوصی حضور یافته بودند مثلا دسته دراویش در حالی که هریك مار دور گردن خود پیچیده و کشکول و تبرزین در دست بنفع مشروطه و علیه محمد علیشاه تظاهر میکردند . حاج آقا نورالله بالای منبر بسیار بلندی که قبلاآماده کرده بودند رفته وحکم آیت‌الله خراسانی‌را قرائت ومردم را بعدم پرداخت مالیات تشجیع نموده وتذکرداد مشروطه‌ای که با هزار زحمت بدست ملت ایران رسیده اینك بوسیله محمد علیشاه ظالم و جابر از بین رفته است و عمال این سلطان مستبد و خونخوار در اکناف و اطراف کشور خون هزاران زن و بچهٔ بی‌گناه را بخاك ریخته‌اند و هنگامی که حاج آقا نورالله گفت اینك با مشاهدهٔ این‌اوضاع و با وصول حکمی که اخیرا ازطرف آیت‌الله خراسانی

صادر شده تکلیف شرعی مسلمانها چیست چنان همهمه‌ای در میان مردم افتاد که بطورقطع صدای فریاد مجتمعین تا نیم فرسنگی تخت فولاد طنین انداز بود .

عموم حضار متفق‌الفول فریاد زدند ما از اصول مشروطیت حمایت وپشتیبانی خواهیم کرد وبرای حفظ مشروطه از دل‌وجان آماده میباشیم. ناطق در پایان وقتی چنین دید گفت پس بتکلیف شرعی خود عمل کنید و از منبر پائین آمد و بصف علما پیوست و سپس عده‌ای شمشیر ها و قمه ها را از غلاف کشیدند و هم‌آهنك تظاهرکنان باین اشعار مترنم شدند : ــ

شدم فدائی‌ملت باذن‌نورالله    اقول اشهد ان لا اله الا الله

جمعی نیز میگفتند :

ما بندهٔ خدائیم    مشروطه‌را فدائیم

جوانان کلیمی‌هم برای اینکه از معرکه عقب نمانند میگفتند :

ماامت‌موسی‌ایم    مشروطه‌را فدائیم

پس ازخاتمه میتینگ جمعیت از تخت فولاد بشهر مراجعت نموده مستقیم بچهلستون رفتند وتلگرافی مبنی بردفع بیوکخان و اقبال‌السطنه ماکوئی بمحمدعلیشاه مخابره کردند .

چون اهالی شهر بواسطهٔ تعطیلات چند روزه از حیث آذوقه و خواربار در مضیقه افتاده و عده‌ای شکایت بانجمن برده بودند موضوع مورد توجه واقع و پس از مذاکرات لازم قرار شد اعضای انجمن هریك در محلهٔ خود با نصیحت و اندرز نانواها و خواربار فروشان را برفع تعطیل و ادامهٔ کسب و کار تحریض نمایند. محله شمس‌آباد و

«خلجها» وچهارسوشیرازیها ومحلهٔ نو بعهده دکترمسیح‌خان حافظ‌الصحه محول گردید لنبان وجوزدان بعهدهٔ آقای‌سیداسدالله چهارسوقی‌وخلاصه هرمحلی بیکی ازاعضای انجمن واگدار شد وجلسه خاتمه پذیرفت .
دکرمسیح‌خان ازشکرالله‌خان‌لنبانی‌وسیدنعمت‌الله افتخارالسادات



شکراله‌خان لبنانی

و میرزا آقاخان لبنانی و سران رستهٔ نانوا دعوت نمود و برای باز کردن دکاکین با آنها وارد مذاکره شد ولی نانوا ها قصد ما بدون اطلاع

همکاران خود مشغول کار نخواهیم شد و بالاخره تصمیم گرفتند که برای تکلیف قطعی بسایر افراد صنف مراجعه شود  پس از دو ساعت سران صنف در جلسه حضور یافته و گفتند افراد صنف نانوا معتقدند مادام که



افتخار السادات سید نعمت الله

اینهام چون برادران ما کوئی گرفته شده دکاکین نانوائی بکار مشغول نخواهند شد و سرانجام درمقابل اظهارات آقای سید اسدالله چهارسوقی که در بین طبقات اصناف نفوذ کامل داشت و با اعلام اینکه هرچه زودتر

بنحو مقتضی انتقام گرفته خواهد شد. نانواها متقاعد گردیدند وضمناً سایر اعضای انجمن اصناف دیگر را وادار برفع تعطیل نمودند و غائله موقتاً باین ترتیب خاتمه پذیرفت ولی اعضای مبرز انجمن بیکار ننشسته در خفا برای ریشه کن کردن عمال استبداد بچاره جوئی پرداخته مشغول فعالیت شدند .

# گفتار دوم

## قتل مونس‌السلطنه در منزل حاج آقا نورالله

### و پناهنده‌شدن کسبه و اصناف در کنسولگری انگلیس و ورود اقبال‌الدوله کاشی و معدل شیرازی باصفهان و فعالیتهای زیرزمینی اعضای انجمن ولایتی

درهمین گیرودار مسعود میرزا ظل‌السلطان مجدداً بخیال حکومت اصفهان افتاد ومحرمانه با آغا باشی ومیرزا اسدالله‌خان وزیر تماس گرفت و بآنها دستور داد موجبات مراجعت او را باصفهان که در آنجا علاقه و مستغلات زیاد داشت فراهم نمایند.

چون محمد علیشاه از این جریان اطلاع حاصل کرد سید عبدالله بهبهانی را که ضمناً با ظل‌السلطان سروسری داشت بدربار احضار و باو خاطرنشان کرد که ظل‌السلطان را از عزیمت باصفهان منصرف کند زیرا شاه بیم آنرا داشت که هرگاه عموس که ازدیرباز چشم بمقام سلطنت دوخته است ازتهران خارج شود دوراز نظردربار برای نیل بهدف دیرین خود بفعالیت خواهد پرداخت و عرصه را برشاه و طرفداران او تنگ خواهد کرد

عمال ظل‌السلطان دراصفهان درتلاش افتادند ولی علما وروحانیون وکسانیکه از سابق با او خصومت داشتند با انتصاب شاهزاده بحکمرانی اصفهان مخالفت کردند. آقا نجفی که در جمع آوری مال و ضبط املاك رعایا با ظل‌السلطان یار ودمساز بود محرمانه شرحی باو نوشت که بعنوان شکار به قمشلو حرکت کند و پس از اینکه بآنجا رسید وی با عده‌ای از معاریف اصفهان برای ملاقات شاهزاده به قمشلو رفته او را بشهر خواهد آورد وچون درمیان مردم نفوذ کامل دارد کسی با این جریان مخالفت نخواهد کرد.

بدبختانه در همین حیص و بیص مونس‌السلطنه مادر اکبر میرزا صارم‌الدوله با جعبه جواهرات خود از باغ نو بمنزل حاج آقا نورالله رفت و بعنوان اینکه از ظل‌السلطان طلاق میخواهد یا برای منظور دیگری که بنگارندهٔ این سطور مجهول است در آنجا متحصن شد و آنچه مهدیقلی میرزا مؤیدالسلطان و سایرین باو نصیحت کردند مؤثر واقع نگردیده وازآنجاخارج نشدتا اینکه یك روزاکبرمیرزاصارم‌الدوله باتفاق غریب خان قشقائی و چند نفر دیگر از مستخدمین ظل‌السلطان بمنزل حاج آقا نورالله رفتند و بمحض اینکه مونس‌السلطنه پردهٔ بین دالان و اندرون را بالا زد که با فرزند خود وارد مذاکره شود صدای دو تلوله هفت تیر درفضا طنین‌اندازشد ومونس‌السلطنه درخون خود در غلطید و چشم ازجهان فروبست.

این پیش آمد لطمهٔ بزرگی به نقشهٔ ظل‌السلطان و آقا نجفی زد زیرا حاج آقا نورالله ثقةالاسلام همین مسئله را دستاویز قرارداد وجداً با آمدن ظل‌السلطان بقمشلو واصفهان مخالفت کرد.

اهـالی شهر مخصوصاً اتحادیه علما بعنوان اینـکه این پیش آمد لطمهٔ شدیدی بعالم روحانیت زده نسبت بصارم الدوله اعتراض نمودند و عده‌ای ازسران قوم با یکدیگر مذاکره کردند وقرارشدحاج میرزا مهدی دولت آبادی و حاج میرزا سید علی و حاج میرزا آقا جناب و سید حسن قمشه‌ای و سید حسن مدرس اسفه‌ای و سید حسن کاشانی واعظ در کنسولگری انگلیس متحصن گردیده دادخواهی نمایند. روزبعد چندین سماور بسیار بزرگ و سایر لوازمات را در طبقهای بزرگ قرار داده و عده‌ای راه کنسولگری را پیش گرفتند و یکی از دلالهای بازار معروف به «سیدعبائی» فریاد میزد «چای درکنسولخانه انگلیس»

جمعیت کثیری درکنسولگری اجتماع نمودند ومخارج اولیه را از میرزا حسنعلیخان سراج الملك گرفتند و خانوادهٔ سردار اعظم مرحوم و حاج محمد حسین کازرونی هم بنوبهٔ خود هریك مبلغی کمك کردند و آنچه میرزا محمد علی کلباسی خواست باین وضع خاتمه دهد موفق نگردید زیرا وکلای مجلس نیز ادامه این وضع را برای استحکام بنیان رژیم مشروطه مفید میدانستند و همه روزه میتوانستند علیه صارم‌الدوله که روز روشن بقتل مادر خود مبادرت نموده بود و سایر افراد خاندان قاجار و بالمآل شاه و درباریان تظاهر نمایند. در همین روزها عده‌ای مسلح با قمه و قداره و کارد و شمشیر از «سده» و سایر دهات اطراف بشهر آمدند وبعنوان سرباز ملی وفدائی ملت درخیابانها ومعابر عمومی رژه میرفتند.

بتدریج چه دراصفهان و چه درتهران نظم وآرامش برقرار گردید تا روز بیست‌وسوم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ قمری که درنتیجهٔ حملات مجلس

واهالی مملکت به محمدعلی‌میرزا کلنل لیاخوف روسی، با عده‌ای قزاق وسرباز سیلاخوری مجلس شورایملی‌را محاصره و بمباران کرد. هنگامی که عرصه برمجلسیان تنگ شد هریك بطرفی فرار اختیارکردند وضمناً میرزا نصرالله بهشتی ملك‌المتکلمین واعظ و میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه صور اسرافیل نیز که در مجلس بودند از بهارستان خارج شدند تا درمحل امنی پنهان شوند ولی قزاقهای لیاخوف و سربازان سیلاخوری هر دو نفر را دستگیر نموده با چند نفر دیگر کت بسته بقزاقخانه بردند و بدیهی‌است میان راه ازضرب وجرح آنها با شوشکه وقنداق تفنگ نیزدریغ نورزیدند.



میرزا نصرالله بهشتی
ملك المتکلمین

خبر بمباران‌مجلس‌ودستگیری آزادیخواهان که باصفهان رسید عموم اهالی‌شهر ازهرطبقه وهردسته در عمارت چهلستون‌که محل‌انجمن ولایتی و اتحادیهٔ علما بود اجتماع نموده فریاد یا محمدا بلند کردند. ازدحام وهیاهو شهر و اطراف رابکلی‌منقلب نمود و مردم بر سرهرکوی و برزن به محمد علی میرزا و عمال استبداد لعنت و نفرین میکردند.

اتحادیه علما و مردم شهر و محترمین اصفهان انتظار کسب خبر از ملك‌المتکلمین داشتند و چون نامبرده اصفهانی بود و در میان مردم

این شهر نفوذ فراوانی داشت برای سلامت او زیاده ازحد متوحش و نگران بودند .

درتهران ملك‌المتكلمين وصوراسرافیل‌را باجمعی‌از آزادیخواهان و مشروطه طلبان غل و زنجیر کرده چهار روز متوالی آنها را شکنجه و آزار میکردند وروز پنجم ملك‌المتكلمين وصوراسرافیل راکنارحوض باغ شاه برده با حضور محمد علیشاه با طناب هر دو را خفه کردند وتازه باین اکتفا ننموده قزاقها با دشنه و خنجر شکم این دو نفر مرد آزاده را پاره کردند وجنایت را بسرحدکمال رسانیدند .

میگویند محمدعلی‌میرزا بعدازاین‌فاجعهٔ خونین‌بادبه‌بروت‌انداخته درموقع ناهار گفته بود: آیامشهدی‌باقر بقال (نماینده صنف بقال‌درمجلس) وکیل زورکی مجلس اجازه میدهد شاه مملکت ناهار صرف کند یاخیر . سپس قهقههٔ خنده را سرداده بود .

در این اوان علاء الملك حکومت اصفهان را داشت ولی چون محمد علی میرزا تصمیم گرفته بود که با انتصاب حکام جابر طرفداران مشروطه را در ایالات و ولایات قلع و قمع نماید اقبال الدوله کاشی را بحکمرانی‌اصفهان ومعدل‌الملك شیرازی راکه دردشمنی باآزادیخواهان ثابت‌قدم بود بمعاونت او انتخاب کرد .

حکمران ومعاون جدید باعده‌ای سواراصانلو ودویست‌نفر سرباز ملایری درماه رجب۱۳۲٦ قمری وارد اصفهان‌شدند وفقط عده‌ای‌معدود از آنها استقبال کردند .

روز سوم ورود ، اقبال‌الدوله برای قدرت نمائی دستور دادکه سه شب‌متوالی‌باید تمام تجارتخانه‌ها ودکاکین وبازارها بازباشدوتجاروکسبه

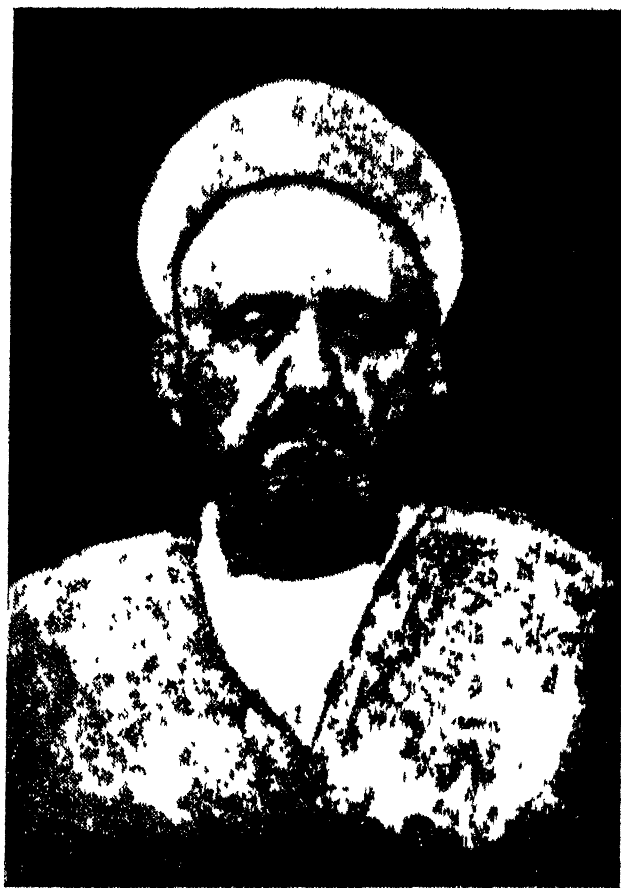
وپیشه‌وران بدون اندیشهٔ خاطر بمنزل بروند. این‌حکم یك شب بموقع اجراءگذاشته شد ولی از قضا حادثهٔ ناگواری نیز اتفاق نیفتاد .

اقبال‌الدوله و معدل درکمال قدرت مشغول کار شدند و در ظاهر امنیت برقرارگردید ولی درباطن آزادیخواهان ازپای ننشستند ومجالس سری و مخفیانه تشکیل میدادند در ضمن حاج آقا نورالله ثقة الاسلام مجلس روضه‌خوانی مفصلی تشکیل داده پس‌ازختم روضه فقرا وبینوایان را اطعام میکرد وباین‌ترتیب مردم‌را وادار بشورش‌وطغیان نموده ودستور داد در هرمحل آزادیخواهان مجالس محرمانه تشکیل داده بتعداد مشروطه‌طلبان بیفزایند .

بعد از توسعه و ازدیاد انجمن‌های محلی قرارشد یك انجمن‌اصلی و چند انجمن محلی و فرعی تشکیل شود و اعضای انجمن اصلی عبارت بودند ازحاج آقانورالله وسیدحسن‌مدرس وحاج‌میرزاعلی‌اکبرشیخ‌الاسلام ودکترمیرزا مسیح‌خان حافظ‌الصحه وحاج آقامحمد جوباره‌ای ومیرزاآقا خان محاسب‌الدوله و محمدرضا میرزا رئیس تلگرافخانه ومحمدعلیخان سرتیپ ومیرزا علی‌اکبرخان سرتیپ

پس از تشکیل انجمن سری و چندین جلسه مذاکره، قرارشد از محترمین و بزرگان سده و گز و برخوار دعوت بعمل آید و آنها را بمبارزه با عمال استبداد وحمایت وپشتیبانی از اصول مشروطیت تحریض نمایند . دو شب بعدکه مدعوین در جلسه انجمن حضور بهم رسانیدند حافظ‌الصحه رشتهٔ سخن را بدست گرفت گفت آقایان اهالی دهات در هرپیش‌آمدی دسته و علم وکتل راه انداخته و بسروسینهٔ خود میکوبند در حالی‌که در این مواقع خطیر ما باید دست اتحاد بهم داده بجای

اینگونه تظاهرات قوای خصم را از کار بیندازیم . پس از پایان اظهارات حافظالصحه وشیخ‌الاسلام متعاقباً توجه حضاررا باهمیت موضوع جلب و اظهارات دکتر را تاییدکرد . حضار عموماً آمادگی خودرا برای تحکیم



حاج میرزا علی اکبر شیخ‌الاسلام

مبانی مشروطیت اعلام داشتند وقرارشد جلسهٔ بعدبازانجمن درمنزل حاج آقا نورالله تشکیل گردد .

پنجشنبه بعد حاج آقا نورالله باعضای انجمن پیغام فرستاد که گویا معدل از جریان قضایا اطلاع حاصل نموده و عده‌ای جاسوس برای کشف قضیه تعیین کرده است تا آزادیخواهان را درحین اجتماع بطوردسته‌جمعی دستگیر نماید لذا مقتضی است آقایان اعضای انجمن جانب احتیاط را از دست نداده چهار ساعت از شب گذشته ازبیراهه آنهم دونفردونفریاتک‌تک خود را بمحل انجمن برسانند.

مقارن نیمه شب حافظ‌الصحه و دکتر عیسی‌خان و آقا میرزا پسر شیخ‌الاسلام ونویسنده برای حضور در انجمن حرکت کردیم و تصمیم گرفتیم از چهار باغ بکوچه سید علیخان رفته از راه پشت مطبخ و عمارت‌خورشید(محل‌فعلی بیمارستان خورشید) که در آن ایام کوچه خرابه‌ای بیش نبود خودرا بدروازهٔ حسن آباد برسانیم. حاج آقانورالله هم چند نفرکه از هر جهت طرف اطمینان بودند مأموریت داده بود که در نقاط مختلف ایستاده اعضای انجمن را از راههای مخفی بمنزل راهنمائی نمایند منجمله سیدمهدی



آقا میرزا شیخ‌الاسلام

که یکی ازصمیمی‌ترین آشنایان او بود نزدیک دروازه حسن آباد پشت دکان قصابی کشیک میکشید و برسیدن ما پیش آمد و گفت مأمورین

حکومتی در امامزاده احمد و روی بام بازار در فواصل معین ایستاده و عبور ومرور عابرین‌را تحت نظر گرفته‌اند. پس‌ازاندکی توقف ومذاکره قرارشد ازبام منزل حاج شیخ محمد علی‌به منزل حاج آقا نورالله برویم‌و و در انجمن شرکت نمائیم لذا بمنزل نامبرده رفته و پس از کسب اجازه درصدد اجرای‌نقشه بودیم‌که ناگاه مشارالیه‌گفت ممکن‌است همسایگان دیگر شما را بالای بام دیده وبتصور اینکه چند نفر دزد و سارق خیال دستبرد دارند داد وفریاد برآورند و بدین ترتیب هم ما وهم صاحبخانه بزحمت بیفتند.

چون نظریه حاج شیخ محمد علی صائب بود از راه بام منصرف شدیم وقرار شد خود را از راه آب بمنزل حاج آقا نورالله برسانیم ولی متأسفانه مجرای آب بحد کافی وسعت نداشت و همگی در اندیشه فرو رفته بودیم و بقول آقا میرزا پسر شیخ‌الاسلام که جوان شوخ بذله گوئی بود مثل معروف تاشغال شده بودیم در چنین راه آبی‌گیر نکرده بودیم در این موقع با تمام معنی مصداق پیداکرد خلاصه با خاك انداز و قندشکن بهرترتیبی بود شبانه راه آب را وسیع کرده و با سر و صورت خاك آلود بوضع مضحکی‌که باعث خنده و تفریح حضار شد خود را بانجمن رسانیدیم.

# گفتار سوم

## بسیج سواران بختیاری و آمادگی صمصام السلطنه

### برای تصرف شهر اصفهان

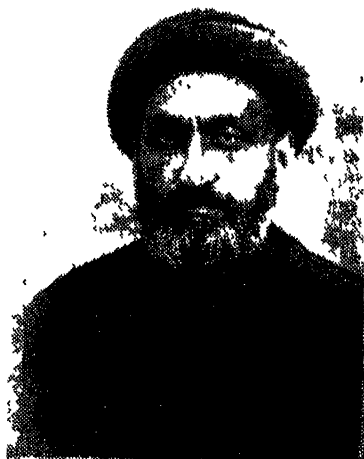
در این جلسه پس از مذاکرات طولانی قرار شد برای جمع آوری اسلحه و افراد مبارز وجدی اقدامات لازم بعمل بیاید. جاسوسان اقبال الدوله و معدل که کاملا مراقب اوضاع بودند از اقدامات محرمانه اعضای انجمن و مشروطه خواهان کم و بیش اطلاع حاصل نموده مراتب را به اقبال الدوله گزارش دادند او نیز چگونگی را بمرکز اطلاع داد و از دولت کسب تکلیف کرد.

اواسط ماه شعبان ۱۳۲۶ حاج علیقلیخان سردار اسعد که از اروپا محرمانه به بختیاری آمده بود بطور ناشناس وارد جلفای اصفهان شد و در منزل یوسف خان ارمنی معلم سابق پسرهای خود سکونت اختیار کرد و بلافاصله بوسیلهٔ یکنفر بقال مسلمان که در جلفا دکان داشت ورود خودرا بحاج آقا نورالله اطلاع داد و تقاضای ملاقات محرمانه نمود.

شب همانروز حاج آقا نورالله ازمحاسب الدوله ودکترمیرزا مسیح خان ومحمدرضا میرزا رئیس تلگرافخانه و حاج میرزا حسنخان انصاری

که از اعضای محرم کمیته سری بودند دعوت بعمل آورد و نامبردگان چهار ساعت از شب گذشته بتدریج وارد منزل حاج آقا نورالله شدند. در ساعت مقرر سردار اسعد با لباس مبدل مندرس وارد شد و پس از احوال پرسی با عموم حضار بلا فاصله دست حاج آقا نورالله ومیرزا مسیح خان راگرفته برای مذاکرات محرمانه باطاق دیگر رفت. این مذاکرات سه ساعت متوالی بطول انجامید و چون نزدیك صبح شد سرداراسعد بجلفا برگشت وسایرین هر یك بمنازل خود رفتند.

روز بعد سردار اسعد بسمت بختیاری مراجعت کرد و در همین اوقات ازتهران باقبال‌الدوله دستور داده شد مخالفین‌را دستگیر نموده بطهران بفرستد ولی اجلال‌السلطنه اصفهانی که در آن موقع رئیس نظمیهٔ تهران بود چگونگی‌رابحاج میرزا یحیی دولت آبادی که مورد بغض و کینهٔ محمد علی میرزا و دولت وقت بود اطلاع داد و اوهم بنوبهٔ‌خودجریان رافوراً بهواخواهان مشروطه دراصفهان‌نوشت تامراقب خود بوده قبل ازاینکه اقبال‌الدوله نسبت ببازداشت آنها اقدامی بعمل آورد ازاصفهان متواری شوند.



حاج میرزایحیی دولت آبادی

اقبال‌الدوله دستور داد حاج میرزا سید علی جناب و شیخ‌الاسلام و حاج سید محمد جناب و دکتر میرزا مسیح خان و میرزا احمد خان

وثیق‌الملك و حاج میرزا حسنخان انصاری وسید میرزا خیاط خواجوئی وصمدخان را دستگیر نمایند وبااینکه حاج آقا نورالله قبلا باین اشخاص دستور داده بودکه هرچه زودتر ازشهر خارج وهریك درگوشهٔ یکی از دهات اطراف مخفی‌شوند ولی‌نامبردگان درحرکت تاخیرنموده بودند و چیزی نمانده بودکه بوسیلهٔ مأمورین حکومتی جلب و زندانی گردند.

یکی از شبها عده‌ای سرباز ملایری و توپچی که مأمور دستگیری صمدخان ومیرزا مسیح خان بودند بمنزل صمدخان رفته هرچه درزدند کسی اعتنا نکرد تـا ناگزیر از شانهٔ هم بالا رفتند و خود را به بام خانه رسانیدند. صمد خان که شکارچی و تیرانداز ماهری بود فوراً بالای بام رفت و یکی از سربازان راکه چراغی در دست داشت و میخواست وارد خانه شود هدف گلوله قرار داد و از خانه همسایه فرار کرد و شبانه از شهر خارج شد و برای اینکه کاملا از مزاحمت مأمورین اقبال‌الدوله در امان بماند به چهارمحال رفت و در قریهٔ دزك سردار معظم (فتحعلیخان) پسر لطفعلیخان امیرمفخم که ازجوانان غیوروشرافتمند ومهماندوست ایل بختیاری است پناهنده شد.

مأمورین اقبال‌الدوله همان شب پس از فرار صمد خان منزل اورا غارت و مراجعت نمودند وضمناً از صدای تفنگ و هیاهو معلوم شدکه مأمورین دولتی برای دستگیری سران آزادیخواه مشغول فعالیت‌شده‌اند.

دکتر مسیح خان که منزلش نزدیك منزل صمدخان است بیدرنك قبل‌ازاینکه مأمورین بسراغ او بروند ازکوچه سیدعلیخان وکوچه پس کوچه‌های تاریك خودرا بخواجو رسانید ودرمنزل سید عبدالرسول یکی ازاقوام نزدیك خود پنهان شد.

حاج آقا نورالله واعضای انجمن ازمحل اختفای اواطلاع داشتند و چون محله خواجو درکنار شهر واقع است و در آن ایام در این محله کمتر رفت و آمد می‌شد و از طرفی بمنزل حاج آقا نورالله هم نزدیك بود لذا دکتر مسیح خان دست از فعالیت بر نداشته شبها را درانجمن حضور میبافت .

اقبال‌الدوله ومعدل برای ممیزی غله که در آن‌ایام مرسوم‌بود مردم را تحت فشار گذاشتند و همین عمل بیشتر موجبات رنجش و نارضایتی مالکین وکشاورزان را فراهم نمود و اقدامات خشونت آمیز اقبال‌الدوله وسایرمأمورین دولتی باعث شدکه تعدادآزادیخواهان افزایش یافته علیه حکومت جابر وقت قیام نمایند .

یکی از شبهای جمعه انجمن سری بطور فوق‌العاده تشکیل جلسه داد و تصمیم گرفته شد باشخاصی که طرف اطمینان انجمن میباشند از قبل آقا میرزا پسر شیخ‌الاسلام واسدالله خان مصفی فرزند ارشد محاسب الدوله ونگارنده ودونفرازاعضای‌پست وتلگراف مأموریت داده شود که با اصناف وکسبه بازار تماس گرفته طبقات مختلف را برای مبارزه با حکومت وقت آماده و مهیا نمایند این اشخاص فقط سه چهارنفر ازاعضای انجمن‌را میشناختند و دستورات انجمن بوسیلهٔ شیخ حبیب‌الله که طرف اعتماد کامل حاج آقا نورالله بود بآنها ابلاغ میگردید .


اسدالله مصفی

ازطرفی میرزا حبیب‌الله امین‌التجار ومیرزا آقا خان لنبانی و سید نعمت‌الله افتخارالسادات وشکرالله خان لنبانی و میرزا محمود خونساری واعظ و حاج میرزا علی حصه‌ای و سید صادق شهاب السادات بفعالیت پرداخته برای انتخاب عده ای سوار زبدهٔ جنگی مشغول کار شدند و در ظرف مدت کوتاهی چهارصد نفر ازجوانان رشید وجنگی شهرودهات اطراف‌را برای مقابله با سربازان دولتی آماده کردند ولی این اشخاص هیچیك از اعضای کمینهٔ سری را نمیشناختند و فقط با واسطه ها یعنی با شکرالله‌خان لنبانی وافتخارالسادات سروکار داشتند .

چون این عده برای انجام منظور کافی بنظر نمیرسید لذا تصمیم گرفته شد که از تفنگچیهای ایلات و عشایر کمك خواسته شود و بعضی سواران قشقائی و برخی شاهسونها و اتباع علیخان سیاه‌کوهی‌را پیشنهاد کردند ولی‌حاج آقا نورالله و دکترمسیح‌خان بعنوان اینکه اینها باصفهان دور هستند با این پیشنهاد موافقت ننمودند و صلاح در این دیدندکه از ایل بختیاری استمداد شود چون این پیشنهاد مقرون بصواب بود مورد تصویب واقع و قرارشد دکتر مسیح خان‌که با خوانین بختیاری سوابق ممتدی دارد به چهار محال برود واز خوانین برای مبارزه با طرفداران استبداد کمك بطلبد .

دو روز بعد با وجود اشکالات موجودکه هرلحظه احتمال خطر جانی‌داشت دکترمسیح‌خان بابرادران‌خود دکترعیسی‌خان افتخارالحکما و دکترنورالله خان (نویسندهٔ‌این‌سطور) بمنزل خدا رحیم خان چالشتری واقع در کوچه شمس‌آباد رفتند خدا رحیم خان از معاریف ومحترمین و در عین حال از آزادیخواهای واقعی چهارمحال بودکه با دکترمسیح‌خان

سوابق زیادی داشت وچون نوکرهای او از دوستی فیمابین مطلع بودند با اینکه خود زی چهارمحال رفته بود سه رأس اسب راهوار ازسرطویله باختیار دکتر و برادرهایش گذاشتند. دکتر و همراهان بلافاصله از راه فلاورجان لنجان عـازم چهار محال شدند و طبق قرار فیمابین دکتر مسیح‌خان بچال‌شترودکترعیسی‌خان به‌شلمزار محل سکنای صمصام‌السلطنه و دکتر نورالله خان به دزك منزل فتحعلیخان سالار مؤید رفتند.

در این موقع صمصام السلطنه بحکم محمد علیشاه از حـکومت بختیاری منفصل و سردار ظفر بسمت ایلخـانی منصوب شده بود. دکتر مسیح خان چگونگی اوضاع را برای خدا رحیم خان چالشتری بتفصیل شرح داد و موافقت او را برای کمك با مشروطه خواهان جلب کرد و ضمناً نامه‌ای نیز بصمصام‌السلطنه نوشته متذکر شد اینك که اقبال‌الدوله بدستور محمد علی‌میرزا ظلم و بیداد را از حدگذرانیده مروت و انصاف نیست که خوانین خاموش بنشینند و بکمك آزادیخواهان نشتابند.



حاج خسروخان
سردار ظفر بختیاری

گزارش اقدامات دکتر و برادرهایش هرچندروز یکمرتبه مشروحاً بوسیلهٔ پیك مخصوص برای کمیتهٔ سری که جداً مشغول فعالیت بود فرستاده میشد. یکی دو روز بعدکه جواب نامه صمصام‌السلطنه بچال شتر رسید دکتر بقصد ملاقات او عازم شلمزار شد و چون خوانین بختیاری از هر تیره

وهرقبیله باو اعتقاد و ایمان کامل داشتند برای مبارزه با استبداد خودرا آماده نموده با او هم عهد وهم‌پیمان شدند ولی ضمناً از مخالفت علنی با شاه ودولت استنکاف داشتند .

صمصام‌السلطنه باشاره دکتر از کلیهٔ خوانین و کلانتریهای بختیاری دعوت کرد که در ظرف یك‌هفته خود را بشلمزار رسانیده برای امرمهمی وارد مذاکره شوند . بعد ازظهر یکی‌ازروزها جلسهٔ مذاکرات با حضور دویست وپنجاه نفر از سران بختیاری تشکیل گردید و دکتر مسیح خان لزوم قیام خوانین را بمنظور دفع ظلم و ستم گوشزد ساخت و قرار شد حضار درظرف دو روز دسته دسته با یکدیگر تماس گرفته تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند .

دو روز بعد، جلسه مجدداً تشکیل گردید و یکنفر ازطرف خوانین متذکرشد که ایل‌بختیاری برای‌مبارزه بااستبداد وتحکیم رژیم‌مشروطیت آماده ومهیا میباشد ولی درشهراصفهان کسانی که قلباً با این‌منظورهمراه ومساعد و ضمنا مورد اطمینان کامل باشند کمتر هستند و از طرفی حاج ابراهیم خان ضرغام‌السلطنه پسر مرحوم رضاقلیخان ایل‌بیگی که درمحل است با خوانین سابقهٔ خوشی ندارد و بیم آن میرودکه در صورت قیام خوانین، نامبرده و همراهان دو دستگی ایجاد نموده بکمك دولتیان بشتابند و هرگاه خوانین ازاین دوموضوع اطمینان حاصل‌نمایند سواران بختیاری ممکن است دهات اطراف شهر را فوراً متصرف شده مردم را علیه دولت برانگیزند .

از فحوای مذاکرات استنباط شدکه خوانین بختیاری باطناً آماده کارزار میباشند و حاج علیقلیخان سرداراسعد پس از مراجعت ازاصفهان

ذهن صمصام‌السلطنه وسایر بستگان را روشن کرده است .

دکتر مسیح‌خان جریان وقایع را ضمن ارسال صورت‌جلسهٔ مذاکرات به ثقة‌الاسلام نوشت و منتظر جواب شد پس از چند روز حاج آقا نورالله جواباً اطلاع داد که قاطبهٔ مردم نسبت به محمد علیشاه و دولتیان عصبانی واز اقدامات درباریان فاسد متنفرند ودرصورتیکه خوانین بکمك مشروطه خواهان بشتابند عامه اهالی ازدل وجان با ایشان اشتراك مساعی خواهند کرد اما راجع بضرغام‌السلطنه‌هم چون‌ایشان درسلك دراویش‌وازمریدان آقای سید احمد نوربخش میباشند مسلماً ازگفتهٔ مرشد تخطی نخواهند کرد و برای تأمین همین منظور ازآقای سیداحمد تقاضا شدکه فوراً به فرادنبه منزل ضرغام‌السلطنه بروند و ایشان را با خوانین همراه ومساعد نمایند واز داخل شهر هم اطمینان کامل باید داشت زیرا صاحب شریعت همگی‌را مؤید ومنصور خواهد ساخت .

نامهٔ حاج آقا نورالله کـه بشرح بالا رسید خوانین متوجه اهمیت موضوع شدند و ضمناً سایر دوستان اصفهانی صمصام‌السلطنه‌هم که مقامی رفیع وارجمند داشتند با وی مکاتبه واورا تشجیع نمودند .

دوهفته بعد نامه‌ای از آقای سیداحمد نوربخش رسیدکه از دکتر تقاضاکرده بود برای ملاقات او بفرادنبه حرکت کند ولی چون مسافت فیمابین زیاد بود قرار شد دریکی از دهات بین راه ملاقات نمایند دکتر دزك راکه صمدخان بآنجا پناهنده شده بود انتخاب کرد تا ضمناً ازمیرزا مهدی‌امین‌الاطباءشاگرد سابق وفرزند روحانی‌خودنیزتجدید دیدار کرده باشد ولی دیـگران بعلل و جهاتی با این نظریه موافقت ننمودند و قرار شد درقریه دستگرد که متعلق‌به محمد حسین‌خان سپهدار بختیاری بود

ملاقات بعمل بیاید.

بهمین قرار طرفین در میعادگاه حضور یافتند و چهار شبانه روز مذاکرهٔ آقای آقاسید احمد نوربخش با دکتر و برادران او ادامه داشت وتصمیم گرفته شد موجبات تحکیم دوستی و اتحاد اولاد مرحوم حسینقلیخان یعنی نجفقلیخان صمصام السلطنه و دیگران با اولاد شادروان رضا قلیخان ایل بیگی یعنی ضرغام السلطنه و سایرین فراهم و هرگونه نقار وتکدر ازمیان برداشته شود تا متفقا برای نجات اهالی اصفهان از جور وستم استبداد بشهر حمله نمایند و بنیان طرفداران محمد علیمیرزا رابراندازند.



سیداحمدنوربخش دهکردی

آقای سید احمد نوربخش بهفرادنبه و سایرین بشلمزار مراجعت نمودند وخدارحیمخان چالشتری ضمنا دهنشینان چهارمحال رابا مواعید گوناگون برای فداکاری تحریض میکرد ودکتر نوراللهخان نیز همه روزه گزارش اموررا بوسیلهٔ رمز بکمیتهٔ سری میفرستاد خدارحیمخان پنج نفر قاصد چابك و چالاك باختیار نامبرده گذاشت که مرتبا بین چهار محال و واصفهان ایاب و ذهاب میکردند.

صمصام‌السلطنه بعموم کدخدایان وریش‌سفیدان طوایف دور و نزدیك مؤکداً دستور داد که هرقدر ممکن است سوار وپیاده با اسلحه بشلمزار بفرستند ضرغام السلطنه هم بنوبهٔ خود بطایفهٔ زرگر کـه از بستگان وی بودند شرحی نوشته دستور داد که ازجوانهای هیجده تاپنجاه‌ساله بااسلحه درفرادنبه حاضر وآماده شوند .

پس از اینکه جوانان رشید و آماده بجنگ در شلمزار وفرادنبه تجمع کردند خوانین بوسیلهٔ رمزی‌که در اختیار دکتر نورالله خان بود چگونگی را بحاج آقا نورالله ثقةالاسلام اطلاع‌دادند و کسب دستور کردند . طولی نکشید که جواب تشکر آمیز وی رسیده و تقاضا کرد منتظر فرستادگان اوباشند که قریباً بشلمزار وارد خواهند شد .

# گفتار چهارم

## ورود ضرغام السلطنه باصفهان و پیروزی

### مجاهدین و پناهنده شدن اقبال الدوله بکنسولگری انگلیس

یك هفته بعد از وصول نامهٔ حاج آقا نورالله آقایان میرزا ابوتراب نائینی و سیدمهدی که هردو طرف اطمینان کامل کمیتهٔ سری بودند وارد چهارمحال شدند و معلوم شد که مراجع تقلید و علمای اعلام از نجف اشرف و کربلای معلی وجوب تشکیل مجلس شورای ملی را فتوا داده و روحانیون تبریز و تهران علیه محمد علیشاه قیام کرده اند و بالنتیجه محمد علیشاه از ترس دستخط جدیدی صادر کرده است. فرستادگان حاج آقا نورالله سواد دستخط شاه



مرحوم دکتر مسیح خان حافظ الصحه

را به صمصام السلطنه و دکتر مسیح خان تسلیم نمودند و مضمون آن بقراریستکه ذیلا نوشته میشود :

**دستخط جهانمطاع اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت شهریاری ارواحنافداه**

جناب اشرف صدراعظم

چون بعد از انفصال مجلس شورا کـه باقتضای حفظ مملکت ودفع مفسدین وانجمن‌ها واشخاص بی‌دین که اسباب عدم آسایش رعیت بود وعده فرمودیم کـه پس ازاعادهٔ نظم و رفع انقـلاب و هرج و مرج و انحلال انجمنها وحصول امنیت مملکت وآسودگی ملت مجلسی که قوانین آن موافق مزاج مملکت و مطابق شریعت حضرت ختمی مرتبت وحافظ اصول عدالت باشد منعقد نمائیم تا عموم ملت و طبقات رعیت راکه ودایع حضرت احدیت هستند راحت وآسوده فرمـوده دست اشرار و مفسدین‌راکوتاه و بیضهٔ مقدس اسلام راکه از اولین فرایض و عقـاید ماست حفظ فرمائیم چنانچه بتمام نمایندگان خارجی و وزراء مختار و سفرای دول همجوارهمنطور اعلان و اعلام فرموده بودیم‌که در موقع مقتضی‌اجازه انعقاد مجلس را مرحمت خواهیم فرمودایناك بعموم اهالی مملکت وطبقات رعیت اعـلام نمائید چون حضرت احدیت وجود مقدس ما را حـافظ ملك و ملت و نگهبان تاج و تخت وحـامی دین مبین اسلام قرار داده و مقصودی جز رفاه و آسایش عباد و اجرای قوانین عـدل و داد نداشته اقتدا بشعار سیدالمرسلین وتأسی

بدثار رسول رب العالمین را ازفرایض میشماریم اینست که بصدور
این دستخط معدلت نقط عموم اهالی را مطمئن وامیدوار و مقرر
میفرمائیم در نوزدهم شوال مجلس معین از اشخاص صحیح و
متدین باتفضل حضرت احدیت وتوجهات امام عصر متعقد و مفتوح
گردد تادر نتیجهٔ انعقاد این مجلس اهالی دررفاه وقوانین دین مبین
حضرت سید المرسلین محفوظ وانعقاد انجمنهای متفرقه بکلی
متروك و معدوم و مطابق منظورات قدسی آیات همایون ما
طرق و شوارع منظم وعموم اهالی در ظل رأفت و مرحمت ما
متنعم وعرض و ناموس اهالی محفوظ و اسباب آسایش ملت
از هرجهت فراهم و وسایل ترقی وثروت مملکت در تزاید و
انشاءالله تعالی بخواست خدا وتوجهات امام عصر ابواب نیك
بختی برچهرهٔ اهالی مفتوح وعامه مردم دررفاه باشند. ازحالا
مقرر میفرمائیم که نظامنامه انتخابات و قوانین مملکتی که
مطابق با قانون شرع نبوی باشد نوشته مرتب سازند وبرای
غره شوال حاضر و اعلان نمایند تا هردومجلس انشاءالله شروع
شده و هر کس تکلیف خود را دانسته از حدود خود تخطی و
تجاوز ننماید وقاطبهٔ مردم ازهرحیث درنهایت آسایش زندگانی
نمایند ولی چون اشرار تبریز بقدری هرزگی و شرارت و
خونریزی کرده اند و شهر را منقلب و مغشوش نموده اند که
دولت نمی‌تواند ازتنبیه اشرار ومفسدین صرفنظر نماید اینست
که دستخط میشود تا شهر تبریز منظم واشرار آنجا قلع و
قمع و اهالی مظلوم ازمزاحمت مفسدین واشرار آسوده نشوند

وامنیت اعاده نماید شهر تبریز ازاین حکم مستثنی خواهد بود
بیست وهفتم شعبان یکهزاروسیصدوبیست وشش
محمدعلیشاه قاجار

مضمون این دستخط در اشخاص ساده و زود باور مؤثر گردید و بعضی ازافراد ایل بختیاری را دچار تردید ساخت وبلافاصله پس ازقرائت دستخط چند نفر اظهار داشتند اگرشاه با ملت همراه است دیگر مبارزه با او موردی نخواهد داشت ولی دکترمسیح خان رشته سخن را دردست گرفته بحضار اطمینان داد که صدور این دستخط یکنوع خدعه و نیرنگی است که از طرف درباریان بکار رفته و محمدعلیمیرزا تصمیم گرفته است با دفع الوقت و انتشار این قبیل اعلامیه‌ها مردم‌را سرگرم و آزادیخواهان را بکلی قلع و قمع نماید وبدیهی‌است درباریان مغرض درموقع مقتضی سایر آزادیخواهان وهواداران مشروطه‌را بسرنوشت اسفناك ملك المتکلمین وصوراسرافیل دچار خواهندکرد .

دکترضمناً متذکرشدکه اشخاص روشن‌بین ودوراندیش بهیچوجه فریب این نیرنگها را نخواهند خورد زیرا :

درختی که تلخ است ورا سرشت
گرش برنشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب
به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد
همان میوهٔ تلخ بار آورد

در همین اوقات خبر رسید محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی که یکی ازمتنفذین شمال است اردوی مفصلی ازمجاهدین گیلان و تنکابن ترتیب داده و برای انجام این منظور زحمات و مخارج فوق العاده‌ای متحمل شده است این خبر درتقویت روحیه آزادیخواهان بغایت مؤثر واقع گردید وطبق اظهارفرستادگان حاج آقا نورالله معلوم شد صمصام‌السلطنه وضرغام‌السلطنه بایدحضوراً با هم ملاقات وتصمیم مقتضی اتخاذ نمایند. پس ازچند روز مکاتبه و رفت و آمد هیچیک از آنها حاضر نشدند بملاقات دیگری بروند و بالاخره قرارشد طرفین با دارودسته



محمدولی‌خان سپهسالار تنکابنی

واتباع خود درقریهٔ دزك (ملکی امیرمفخم و نصیرخان سردارجنگ) حضور بهمرسانند این دو برادردراین موقع درتهران بودندوظاهراً ازمحمدعلیشاه پشیمانی میکردند. بهرحال صمصام و ضرغام باعدهٔ زیادی بدزك رفتند وفتحعلیخان سالارمؤید پسر امیر مفخم از عموم واردین پذیرائی گرمی بعمل آورد

مذاکرات دزك گاهی درنتیجهٔ اظهارات بعضی اشخاص ضعیف‌النفس بی اطلاع متوقف میگردید واقدامات دکترمسیح‌خان و سایر آزادیخواهان

به‌نتیجه نمی‌رسید تا بالاخره یك روز دکتر بپاخاست و گفت «خوشبختانه عموم خوانین بختیاری حتی کوچکترین افراد ایل، اینجانب را بخوبی میشناسند و از افکار و نیات من اطلاع کامل دارند. من بآقایان خوانین اطمینان میدهم نقشه‌ای که من و سایر آزادیخواهان طرح کرده‌ایم بخیر و صلاح ملت و مملکت میباشد و مسلماً اگر خوانین بختیاری در این امر خیر شرکت نمایند طولی نخواهد کشید که شاهد پیروزی را در آغوش کشیده زمام امور مملکت را در دست خواهند گرفت. بدیهی است هرگاه خوانین در جنگهای مشروطه و مبارزه با استبداد شرکت نمایند نام بختیاری در صفحهٔ آفاق به نیکی منتشر خواهد شد وافراد ایل به منظور اعتلای نام طایفه بختیاری باید از دل و جان از گفتهٔ خوانین که باهمیت موضوع واقف شده‌اند پیروی‌نمایند» سپس آقای سیداحمدمرشد رشتهٔ سخن را در دست گرفته گفت «امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نان جو و خرما میل میفرمود و از مسلمانان رفع ستم مینمود مولای متقیان تا طومار ظلم و ستم را درهم نپیچید ازپای ننشست پس‌برماکه شیعه واز پیروان علی علیه‌السلام میباشیم لازم و واجب است از پیشوای مسلمانان سرمشق گرفته و در صحنهٔ نبرد و کارزار مولا را حافظ و نگهدار خود بدانیم. شیعیان خالص باتکای ایمانی که بخاندان نبوت دارند از هیچ پیش‌آمدی نباید بهراسند و خود را برای مقابله با هرنوع مخاطره‌ای آماده ومجهز نمایند».

بیانات دکتر و آقای سیداحمد زیاده ازحد مؤثر واقع شد وعموماً فریادکشیدند جان‌همه بقربان علی وضمناً آمادگی‌خودرا برای پشتیبانی از رژیم مشروطیت اعلام داشتند در این هنگام دکتر مسیح خان دست

صمصام‌السلطنه و آقای سیداحمد دست ضرغام‌السلطنه راگرفتند واین دو نفر پس از سالها رنجش و کدورت با صفا وصمیمیت روی یکدیگر را


حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه

بوسیدند و شقاق و خصومت جای خود را بوفاق وخصوصیت داد وخوانین پس ازتجدید عهد ومیثاق با اطمینان کامل برای تهیه‌مقدمات حمله باصفهان باوطان خود مراجعت نمودند وضمناً آقایان سیدمهدی ومیرزا ابوتراب وشیخ حبیب‌الله ودکترعیسی خان‌ونگارنده‌باخوشی و خرمی عازم اصفهان شدیم تامژدهٔاین‌پیروزی رابکمیتهٔ سری داده و برای حصول پیروزی نهائی بفعالیت ادامه دهیم.

خبر وقایع چهار محال و آمادگی خوانین بختیاری برای کمک به مشروطه خواهان چنان احساسات عمومی را به هیجان درآورد که هرلحظه بیم شورش و طغیان می‌رفت و اعضای کمیتهٔ سری نگران و متوحش شدند که مبادا اهالی شهر بی‌موقع دست به مخالفت بردارند و



**شادروان نجفقلی خان صمصام‌السلطنه بختیاری**

نقشه کمیته به‌نتیجه نرسد.

در همین‌اوقات میرزا ابراهیم خان معروف به‌سفارتی و حیدر عمو اوقلی معروف باصفهان آمده و درمنزل میرزا حسنخان امین‌دفتر معروف به موسفید منزل کردند و پس‌ازچند روز مذاکره با سران آزادی بطهران مراجعت نمودند.

چند روز بعد کمیتهٔ سری بآقا میرزا پسر شیخ الاسلام دستور داد

بلافاصله با مردی که زیر گلدستهٔ مسجد حکیم روی سکو نشسته با دادن علائم مخصوص تماس بگیرد و نامبرده با این شخص که معلوم شد میرزا عبدالوهاب وثوق منشی صمصام‌السلطنه‌است، پس‌ازمبادلهٔ نشانیهای مرموز وارد مذاکره شد و وی را به‌منزل خود برد و چون وی حامل نامه‌ای از طرف صمصام‌السلطنه بود شبانه او را بانجمن هدایت کرد صمصام‌السلطنه نوشته بود که من و ضرغام السلطنه در جزئیات امر توافق حاصل کرده ایم و اینك بسه شرط آمادهٔ حمله باصفهان و سرکوبی طرفداران محمد علی‌میرزا میباشیم .

اول اینکه اعضای کمیته ومحترمین شهر باید چه‌درموقع جنگ و چه‌درمواقع دیگرازهیچگونه کمك باسواران بختیاری خودداری ننمایند.

دوم اینــکه باید محل پرداخت جیره و مواجب سواران بختیاری معین و معلوم شود .

سوم اینکه چند نفر از معاریف اصفهان باید در خارج شهر بقوای مجاهدین ملحق و بانفاق وارد شهرشوند .

حاج آقا نورالله فوراً از طرف کمیته دو طغرانامه در جواب مراسله صمصام یکی بخط مستعار و شبیه بخط زنانه و یکی هم بخط حاج میرزا حسنخان منشی کمیته‌تهیه نمود ودر نامه‌ایکه بخط مستعار بود متذکر شد شرایط سه‌گانه از طرف کمیته پذیرفته شده و مخارج مجاهدین بختیاری ازمحل‌مالیاتهای قانونی که عموم مالکین با رضا ورغبت پرداخت میکنند تأمین خواهد شد و چنــد نفر از وجوه اهــالی نیز در موقع معین بهمان قرار که تقاضا شده بخارج شهر رفته باردوی ملی ملحق خواهند شد . ضمن‌نامه دوم که به مهر حاج آقا نورالله مهور بود ازاحوالپرسی صمصام-

السلطنه اظهار امتنان بعمل آمده تذکر داده شده بودکه پس‌از جراحی چشم وضع مزاجی رو به‌بهبود است .

هردونامه را بآقامیرزا پسر شیخ‌الاسلام تسلیم نموده دستور دادند



مرحوم شیخ محمد تقی آقانجفی

بلافاصله آنها را بقاطر سواری که وسط دو میله سنگی رو به مسجد شاه ایستاده ومنتظراست تحویل دهد .

قاطرسوار سید صادق شهاب از سادات برادر افتخارالسادات بود که پس از دریافت نامه‌ها بلافاصله بسمت بختیاری حرکت کرد ودوهفته بعد خبررسید که صمصام‌السلطنه با چندنفرسوار بقریهٔ چهاربرجی سه‌فرسخی اصفهان آمده است .

آقا نجفی آیة الله و حاج آقا نورالله ثقة الاسلام و آقا حسین معروف به باغ نوی به چهار برجی رفته پس ازمذاکره با صمصام‌السلطنه عهد و پیمان بستند و برای تحکیم میثاق طرفین قرآن مهر کرده هریك به‌محل خود مراجعت نمودند .

چند روزی بیشتر طول نکشید که خبر رسید ضرغام‌السلطنه با ابوالقاسم‌خان وخلیل‌خان‌پسرهای‌خود وعزیزالله‌خان‌برادرش‌بسرکردگی عده‌ای سوار مسلح ازگردنهٔ آب نیل وارد باغ ابریشم شده‌اند .

جوانان آزادیخواه و مجاهدین شهر بدستورکمیته مسلح گردیده برای کمك با سواران بختیاری آماده شدند و ضمناً مقداری آذوقه و خوار بار نیز ذخیره کردند که در موقع جنگ از حیث خوراك و آذوقه دچار مضیقه نشوند .

مأمورین و جاسوسهای دولتی حرکت مجاهدین را باقبال‌الدوله اطلاع دادند و او نیز بی‌درنگ سربازان ملایری و سواران اصانلو را بین دروازه‌های شهر تقسیم کرد تا از ورود بختیاریها بشهر ممانعت بعمل آورند وفوراً به‌محمدحسین‌خان سدهی سرتیپ فوج سده دستور داد که باسواران وسربازان ابوابجمعی خود هرچه زودتر وارد شهر شوند

فوج سده طاقنماهای میدان شاه و بامهای اطراف و عمارت عالی‌قاپو و توپخانه ( محل فعلی ادارهٔ امداد ) و انبار ذخیره ( محل فعلی ادارهٔ

شهربـانی ) و چهار حوض و عمارت تیموری را اشغـال کردند و افراد فوج جلالی ( فوج جلالی بنام جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان بود) هم که بکمك آمده بودند مواضع مهم ازلنبان وچهارسو شیرازیها تا میدان‌شاه را سنگربندی نمودند .

مجاهدین بختیاری از باغ ابریشم وارد دستگرد خیار یك فرسخی شهر شدند و وصول این خبر و لولهٔ غریبی در شهر بر پا ساخته اصناف وکسبه و بازار و دکاکین را تعطیل و در مساجد تجمع نمودند و به اقبال‌الدوله فشار آوردندکـه چون عده ضرغام‌السلطنه زیاد است و روز بروزهم بتعداد قوای او افزوده میشود برای اینکه مردم شهر در نتیجـهٔ زدوخورد زیر دست و پا نروند سربازان دولتی برای جنگ بخارج شهر نقل مکان نمایند .

این تقاضا مورد قبول واقع نشد وعلاوه عده‌ای از سربازها در صدد برآمدند مناره‌های مسجدشاه راکه مرتفع ترین پایگاههای شهر است سنگربندی کنند. اهالی چهارسو مقصود و سکنهٔ پشت مسجد شاه باشارهٔ حاج آقا نورالله در امامزاده احمد نزدیك منزل او اجتماع کرده ازاجرای این نقشه جلوگیری بعمل آوردند وچون مأمورین اقبال‌الدوله بانجام این منظور موفق نگردیدند



مرحوم حاج آقا نورالله

متوجه مواضع سوق‌الجیشی دیگر شدند و در این گیرودار عده ای از مجاهدین شهری‌ازدر کوچك، مسجدشاه رااشغال ودرها را بسته نمودند در آنجا موضع گرفتند.

شب نهم ذی‌حجه ۱۳۲۶ قمری یعنی یك شب بعد از اشغال مسجد شاه از طرف مجاهدین شهری حاج حبیب‌الله امین‌التجار و شکرالله خان لنبانی و دکتر مسیح خان و میرزا آقا خان لنبانی ( برادر آقای امیرقلی امینی مدیرروزنامه اصفهان) وحاج آقا محمد لنبانی ونویسندهٔ این‌سطور ونایب کریم لنبانی بدستگردخیار رفتند وصبح اول آفتاب باضرغام‌السلطنه در باغ‌شرف ملاقات و مذاکره و بلافاصله پس از طرح نقشه‌های لازم بشهرمراجعت نمودند ودوساعت بعدازحرکت آنها اردوی ضرغام‌السلطنه بطرف شهر حرکت کرد.

در باغ شرف ضمن مذاکره قرار شد عده‌ای از پل چوبی وکوچه های پشت مطبخ‌که در آن ایام کشتزار و مزروعی بود بطرف شهر آمده از در کوچك وارد مسجد شاه شوند ولی ترتیب کار را طوری بدهند که این عده بی‌سر و صدا بمقصد برسند و از دولتی‌ها کسی متوجه و متعرض آنها نشود و عده‌ای دیگر با تظاهرات هیجان‌آور از پل ماربین گذشته واز چهارسو شیرازیهاکه مجاهدین جوزدانی ولنبانی وشهری در گوشه وکنارمحرمانه موضع گرفته ومنتظرورود سواران بختیاری وکمك بآنها میباشند وارد شوند تا سربازان فقط متوجه این‌قسمت بوده و ازراه پل چوبی غافل بمانند.

روز نهم ذی حجهٔ ۱۳۲۶ قمری عده‌ای از مجاهدین بختیاری به سرکردگی ابوالقاسم خان ضرغام از پل چوبی گذشته وارد کوچهٔ پشت

مطبخ شدند و غریب‌خان قشقائی که در ظاهر نوکر دولت و خدمتگذار اقبال‌الدوله بود و با چند نفر سوار شخصی بدستور کمیته برای راهنمائی مجاهدین در آنجامستقر گردیده بود بختیاریهارابطرف درکوچك مسجد شاه راهنمائی کرد .

مجاهدین شهری در را بازکردند وسوارهای بختیاری وارد مسجد شدند و بی‌درنگ مناره‌ها و سر در مسجد را سنگر بندی نموده صدای گلولهٔ تفنگ شهررا بزلزله درآورد .

دستهٔ دوم مجاهدین بختیاری از خط لنبان و چهار سو شیرازیها بخیابان «خوش» رسیدند ومجاهدین شهری‌هم طبق قرار قبلی‌بآنها ملحق گردیده رو به چهلستون وعمارات دولتی سرازیرشدند .

محمدحسین‌خان سرتیپ سدهی فرمان حمله به‌مسجد شاه را داد و در این زد و خورد چند نفر از سربازان دولتی بقتل رسیده بقیهٔ عقب نشینی کردند .

از مجاهدین شهری‌که بکمك اردوی بختیاری با سربازان دولتی جنگ وپیکار میکردند این اشخاص را بایستی نام برد :

از لنبان میرزا آقا خان و شکرالله خان شیرانی و حاج آقا محمد و جعفر قلی خان و نایب محمدکریم و فتح‌الله خان و عبدالحسین خان و حاج محمد حسین و محمد رحیم خان و علی عسگر خان و میرزا عبدالله خان و آقا مرتضی و آقا رفیع یوزباشی و عباس لنبانی از بیدآباد حاج سرتیپ و هفت نفر فرزندانش، از خلجها وشمس آباد دکترارسطوخان و محمد علی‌خان‌سرتیپ ودکترنورالله‌خان (نویسندهٔ‌ابن‌سطور) وصمدخان و اسناد عبدالکریم و استاد هاشم و اسناد عباس و دادا حسن و دکتر

عیسی‌خان و میرزا خیاط و حسین باب‌الدشتی ، از جوزدان محمد خان وزین‌العابدین‌خان معروف به‌زلی.


مرحوم دکتر عیسی‌خان

چون شب فرارسید طرفین دست از جنگ کشیده و مشغول تهیه زدوخورد فردا شدند .

سپیده‌دم تیراندازی شروع گردید و فتح مسجد و سرکوبی مجاهدین که در آنجا موضع گرفته بودند برای سربازها اشکال داشت ولی وقتی مجاهدین آزادیخواه میدان‌شاه وچهلستون و عمارت حکومتی را محاصره کردند سربازها هم ناچار سردر مسجد و مناره ها را بتوپ بستند وگلولهٔ توپ بیکی از مناره‌های مسجد اصابت و سوراخ بزرگی احداث کرد که تا چند سال قبل باقی بود .

نایب محمدکریم‌خان لنبانی که درچابکی وچالاکی‌شهرت فراوان داشت فوراً خود را از بالای مناره بروی بام افکند وچون کمترین آسیبی باو نرسید همگی از این پیش‌آمد بحیرت افتادند .

ابوالقاسم خان و چند نفر دیگر در همین موقع از منارهٔ مسجد شاه خارج شده بر سر در مسجد شاه موضع گرفتند و ابوالقاسم خان توپچی راکه مجال تیراندازی بمجاهدین نمی‌داد هدف گلوله قرار داده

اورا بخاك هلاك انداختند توپچی دومی که خواست شلیك کند بسرنوشت رفیق خود دچار شد و دیگر کسی جرأت نزدیك شدن بتوپ را نکرد .



میرزا آقاخان لنبانی

در این ضمن مجاهدین شهری که سرکردگی میرزا آقاخان میدان را

احاطه کرده بودند بنای شلیك راگذاشتند .

سربازان دولتی پس‌ازدادن تلفات از میدان روباطاقهای اطراف پا بفرار گذاشتند .

در همین هنگام عده‌ای از اهالی شهر بطرف میدان هجوم آوردند و پای جنازه ها را طناب بسته باطراف میکشیدند و فریاد میزدند آزادیخواهان اصفهان اینطور انتقام خون ملك‌المتکلمین را میگیرند .

چون فشنگهای مجاهدین بتدریج رو باتمام میرفت اعضای کمیته که در این موقع در امامزاده احمد تشکیل جلسه داده بودند چند نفر را برای فراهم کردن فشنگ مأموریت دادند و ازمأمورین عده‌ای بمنزل مهدیقلی میرزا مؤیدالسلطان وچندتن بخانهٔ همایون میرزا وفتح‌الله‌خان ضیغم‌السلطنه که درآن تاریخ در شهر سکونت داشت رفته در حدود یك هزاروپانصد عدد فشنگ تهیه کردند . آقاخان محاسب‌الدوله‌هم مقداری فشنگ دراختیار مجاهدین گذاشت .

سربازان فوج جلالی که اوضاع را بدین منوال دیدند بطرف سده فرار کردند و متعاقباً سواران اصانلوهم از دروازه طوقچی با دادن تلفات زیاد از اصفهان خارج شدند . عده ای از سرباز ها هم شروع بغارت تجارتخانه‌ها و دکاکین کردند ولی‌احرار شهری مقداری ازغارتیها را پس گرفته وگوش بعضی از سربازهای متجاوزرا نیز بریدند .

در همین حیص و بیص اقبال‌الدوله خود را به‌کنسولخانه انگلیس رسانیده درآنجا پناهنده شد .

توپخانه و انبار اسلحه ظل‌السلطان کـه از قدیم باقی مانده بود بدست مجاهدین افتاد و علاوه براین اردوی ملی مقدار زیادی تفنگ

ورندل بلند و کوتاه و مقداری شنیدر و مقدار معتنابهی فشنگ و گلوله سربی و سه ارابه توپ بغنیمت گرفت و از این حیث تا اندازه‌ای گشایش حاصل شد وعده‌ای ازمجاهدین بختیاری وشهری که دارای اسلحه نبودند مسلح ومجهز شدند .

خبر فتح اصفهان کـه بصمصام السلطنه رسید دوروز بعد با عده‌ای سوارو پیاده ازطرف دروازه چهارسوشیرازیها وارد شهرشد وطولی نکشید که آتش انقلاب فرونشست و نظم و آرامش برقرار گردید و مردم از نو مشغول کسب و کار شدند .

# گفتار پنجم

## حرکت قوای مجاهدین بطرف تهران و مأموریت

### امیرمفخم برای سرکوبی آزادیخواهان .
### ملاقات ومذاکره مسترچرچیل ومسیورمانفسکی باخوانین بختیاری در قم و تلگراف سردار اسعد و صمصام‌السلطنه بسفیراطریش درطهران شیخ‌السفرای وقت .

پس‌ازاستقرار نظم و آرامش آزادیخواهان به فعالیت خود افزودند و انجمن ولایتی‌هرروز تشکیل میگردید و مجاهدین و مشروطه طلبان متدرجاً بفکر تسخیرتهران افتادند وتلگرافات متوالی احرارآذربایجان و سپهدار تنکابنی نیز روحیهٔ آنها را تقویت میکرد تا اینکه تلگرافی از طرف سرداراسعد مخابره شد مبنی‌براینکه فعلا مجاهدین بختیاری دست بکاری نزنند تا نامبرده ازاروپا باصفهان برسد .

چند روز بعد از فتح اصفهان و تسلط آزادیخواهان سه نفر از فرستادگان محمدعلیشاه که یکی از آنها هم بختیاری بود وارد اصفهان شدند تا بهرتیبی ممکن باشد صمصام‌السلطنه وضرغام را وادار بمراجعت به‌بختیاری نمایند .

آزادیخواهان تهران‌هم که مراقب‌اوضاع بودند مجدالاسلام کرمانی راکه بابختیاریها مناسبات نزدیکی‌داشت با دونفردیگر باصفهان فرستادند تا از فعالیت فرستادگان محمد علیشاه جلوگیری بعمل آورده عملیات آنها را خنثی نمایند .

مجدالاسلام وهمراهان درمحله قصر منشی منزل میرزا محمدخان مشرف وارد شدند وبلافاصله پس‌ازورود با خوانین بختیاری تماس گرفته شروع باقدامات لازم نمودند . فعالیت فرستادگان محمد علی میرزا در نتیجهٔ اقدامات متقابل مجدالاسلام کرمانی‌بجائی‌نرسید و آنهاناگزیردست خالی بدون اخذ نتیجه بمرکزمراجعت کردند .



صف نشسته نفراول از سمت راست سرداراشجع ، امیرمفخم ، حاج علیقلی خان‌سرداراسعد، نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه ، حاج خسروخان سردارظفر ، نصیرخان سردار جنگ ــ ایستاده نفراول از راست محمد خان سالار اعظم ، سهام‌السلطنه ، مرتضی قلیخان صمصام سردار فاتح و یوسف خان امیرمجاهد

---

دوماه بعد سرداراسعد از طریق جنوب به بختیاری رفت و ازآنجا

باعده‌ای ازخوانین ازقبیل یوسف‌خان امیرمجاهد ومرتضی‌قلی‌خان صمصام وسلطان محمدخان سرداراشجع وغلامحسین‌خان سردارمحتشم وموسی خان بهادرالسلطنه وسلطانعلیخان شهاب‌السلطنه وارد اصفهان شد.

در همین اوقات لطفعلی‌خان امیر مفخم و نصیر خان سردار جنگ پسرهـای مرحوم حاج امامقلی خان در تهران بودند و بصورت ظاهر از محمد علیشاه پشتیبانی میکردند ولی در باطن با اصفهان و چهار محال ارتباط داشتند و با برادرها و عموزاده‌ها مکاتبه میکردند.

محمد علیشاه کـه از ورود خوانین بختیاری اطلاع حاصل کرد هراسان گردیده برای تسکین و آرامش مردم مملکت دستخط دیگری که ذیلا ازنظر خوانندگان میگذرد صادر کرد:

«ازروزیکه باقتضا و اراده خداوند متعال ولایت عهد دولت ابد مدت ایران مخصوص وجود مسعود همایون مـا گردید پیوسته مشهود حضور عاطفت ظهور شاهنشاه بود که رفع مفاسد و معایب و دفع پریشانی و بدبختیهای موجـودهٔ این مملکت شش هزار ساله راکه بمنزلهٔ خانهٔ مسکونی و وطن عزیزماست جزبه‌نیروی امتزاج قوای‌ملیه باقوای دولتی و سلطنتی چاره‌ای نه و بغیرازمعاونت و چاره جوئی عمومی اهل این خاك پاك در پرستاری و خدمت باین مادر مهربان تدبیری نیست همانا شب و روز در این مشروع مقدس پای کوبان بوده اندیشه‌ها برسر وخیالات درنظرداشتند تااینکه خود ملت غیرتمند ایران و فرزندان عزیز ما از نیات معنویهٔ

شاه پیروی نموده و ازپیشگاه مبارك شاهنشاه مرحوم البسه الله تعالی من‌حلل‌النوراستدعای سلطنت مشروطه نموده وما را وسیلهٔ بروز مقاصد مکنونهٔ خود قراردادند تلگرافات و عرایض کتبیهٔ ما به‌پیشگاه شاهنشاه مرحوم درتلگرافخانه و غیره حاضر و گواه همدردی ما با ملت خودمان میباشد بعد از اعطای مشروطیت که بطهران آمدیم در امضای قانون اساسی چه رنجها بردیم و چه زحمات متحمل شدیم تا آنرا بامضای مقدس آن‌شاهنشاه دل‌آگاه رسانیدیم و همینکه‌نوبت تاجداری وسلطنت مخصوص شخص‌خودمان شد دقیقه‌ای از دقایق نسبت به‌پیشرفت امور مشروطیت فروگذار ننموده و تمام قوای خود را صرف عظمت مجلس شورایملی نمودیم ولی‌درازدستی‌مغرضین وفساد مفسدین‌دراین‌اواخر بطوریکه همه کارآگاهان میدانند بکلی خاطر ما را مکدر ساخت و تا حدی مأیوس داشت که با آن اوضاع ناگوار مجلس را ناجی گرفتاریهای گوناگون ایران ندیده و محیی این آب و خاك ندانسته چندی موافق قانون عموم دول،مجلس‌راتوقیف نموده ودر نوزدهم شوال که خواستیم افتتاح فرمائیم پاره‌ای موانع موجود بود که همه عقلای قوم تصویب نمودند که هر گاه در آن موقع شروع بانعقاد پارلمان میشد نتیجه‌ای جزسفك دماء و اتلاف نفوس نمی‌بخشید این بود که چندی بتدابیر عملیه آن موانع را مرتفع داشت تا امروز که مقتضی را موجود ومانع رامفقود دیدیم با نهایت اشتیاق ومیل قلبی

بموجب صدور این دستخط مبارك موافق همان قانون اساسی بدون ذره‌ای کسر و نقصان امر بانعقاد پارلمان داده امر و مقرر فرمودیم يك عده از اشخاص عالم و مشروطه خواه که طرف اطمینان دولت و ملت باشند بمجلس شورای مملکتی ملحق گردیده و نظامنامه انتخابات را عاجلا آماده نموده و منتشر سازند و بمحض اینکه نظامنامه انتخابات انتشاریافت شروع بانتخابات میشود وهمچنین دوثلث منتخبین که حاضر شدند مجلس شورایملی در بهارستان افتتاح خواهد شد بتاریخ هیجدهم شهر ربیع الاول ۱۳۲۷ مطابق نوزدهم برج ثور درقصرسلطنتی باغشاه سال‌سوم سلطنت ما توشیح شد.

محمدعلیشاه قاجار

قبل احرار و آزادیخواهان صدور مشروطیت نقدری مردم ایران را به هیجان درآورده بود که انتشار این‌قبیل اعلامیه‌ها در تسکین و آرامش آنها مؤثر واقع نمیگردید از طرفی چون محمدعلیشاه مکرر نقض عهد نموده و بوعده‌های خود عمل‌نکرده بود محمدولیخان تنکابنی‌ومجاهدین سرتیز و آزادیخواهان غیور اصفهان جداً کمر بخلع او بستند و در همین هنگام عده ای از روحانیون هم از قبیل مرحوم سید محمد علی داعی - الاسلام مؤسس صفاخانه اصفهان لباس رزم در بر کرده وبا اسلحه و تفنگ آماده جانبازی درراه استقرار مشروطیت شدند

بیست و دو روز بعد ازصدوراعلامیهٔ بالااردوی‌مجاهدین‌اصفهان و بختیاری به‌سرکردگی‌حاج‌علیقلی‌خان‌سرداراسعد عازم تهران شد و آقایان صمصام-



مرحوم سید محمد علی داعی‌الاسلام وچند نفر ازمجاهدین

السلطنه ویوسف‌خان امیرمجاهد وجعفرقلی‌خان سرداربهادر ومحمدخان سالاراعظم وناصرقلیخان منظم‌الملک ومحمدتقی‌خان ضیاءالسلطان (امیر جنـگ) و عزیزالله خان ایل‌بیگی برادر ضرغام السلطنه و امان‌الله خان سردار حشمت و مرتضی‌قلی‌خان صمصام و چراغعلی‌خان سردارصولت و فتح‌الله خان ضیغم‌السلطنه وسهرابخان ضیغم وحاج سیداحمد نوربخش و سیدعلی‌آقا جهاد اکبر و دکتر نورالله خان با اردو بسمت تهران عزیمت کردند.

سوار هـای بختیاری در بین راه به اشعـار مهیج فردوسی مترنم گردیده تظاهر میکردند و خوب بخاطر دارم که وکیل باشی اردوی بختیاری این اشعار را بآهنگ محلی لری خطاب به محمد علی‌میرزا میخواند وابراز احساسات میکرد:

چنانت بکوبم بگرز گران
که فولاد کوبند آهنگران
سواران جنگی کجا دیده‌ای
صدای پی اسب نشنیده‌ای

اردوی مجاهدین از اصفهان و سواران جنگی سپهدار تنکابنی از رشت دریك روز بسمت تهران حرکت کردند وپس از اینکه محمدعلیشاه ازحرکت مجاهدین رشت بسمت کرج اطلاع حاصل کرد تلگرافی بشرح زیر بسپهدار مخابره نمود:

«محمد ولی: محض فوق‌نمك بحرامی تو بدولت، ترا ازشئونات دولتی خارج واملاك ترا خالصه نمودیم.»

«از باغشاه محمدعلیشاه»

محمد ولی‌خان تنکابنی‌هم درجواب تلگرافی بشرح زیر به محمد علیشاه مخابره کرد :

«باغشاه ـ الحمدالله که ازاین ننگ خارج‌شدم ودراملاك
من‌هم هیچکس قدرت دخالت نخواهد داشت . »

محمد علیشاه برای جلوگیری اردوی اصفهان، امیرمفخم و سردار جنگ و خسرو خان سردار ظفر را مأموریت دادکه با عده‌ای سرباز و قزاق وسوار وپیاده‌وتوپخانه بطرف قم حرکت نمایند.



شادروان حاج خسروخان سردار ظفر بختیاری

اردوی مجاهدین بمورچه خورت نه فرسخی اصفهان که رسید محرمانه با خوانین بختیاری که ظاهراً در رکاب محمدعلیشاه خدمت‌میکردند مکاتبه نمودند و قرار شد برای اینکه اردوی دولتی و ملی‌با یکدیگرتصادف‌نکرده متعرض هم نشوند امیرمفخم وهمراهان ازراه‌کاشان‌بسمت اصفهان حرکت‌وسردار اسعد و همراهان از راه دلیجان بطرف تهران عزیمت نمایند.

امیرمفخم خیلی بآرامی و تأنی حرکت میکرد تا به کاشان رسید و پس از ورود بدانجا نیز بعنوان رفع خستگی چند روزی سوار ها را

متوقف ساخت ولی اردوی مجاهـدین بدون توقف بحرکت ادامه داده برای رسیدن به مقصد تسریع بعمل میآورد و قرار بود اردوی مجاهدین شمال که بسرکردگی پیرم خان ارمنی و سردار محیی رشتی عازم تهران بود و عده‌ای دیگر ، درروز معین در شهریار تهران با یکدیگر تلاقی نموده باتفاق وارد تهران شوند ولی بعضی حوادث غیر منتظره بوقوع پیوست واین منظور عملی نشد .

اردوی مجاهدین بختیاری از دلیجان نامه‌ای بوسیلهٔ سید محـمد سقا برای امیر مفخم بکاشان فرستاد و نامبرده در جواب نوشت کـه بختیاریها درحرکت عجله ننمایند تا او ازطریق قم بطهران مراجعت کند. مجاهدین بختیاری سه روز در دلیجان توقف کردند و در این گیر و دار امیر مفخم تلگرافی به محمد علیشاه گزارش داد که چون متجاسرین از جلوی اردو فرارکرده و از بیراهه عازم تهران شده‌اند لذا اردوی دولتی نیز برای محافظت پایتخت بطهران مراجعت خواهدکرد .

امیرمفخم پس از مخابرهٔ این تلگراف بلافاصله از کاشان حرکت نمود و بدون اینکه در قم معطل شود بطرف علی آباد رفت و در آنجا متوقف شد .

خبر حرکت امیرمفخم از قم که باردوی ملی رسید مجاهدین براه افتاده با شکوه و جـلال وارد قم شدند . امیر مفخم با دویست و پنجاه سوار در علی آباد مانده بقیه را برای حفظ و حراست پایتخت بطهران فرستاد .

دوروزبعد مسترچرچیل ومسیورمانفسکی با چند نفر قزاق روس وسوارهندی وارد قم شدند وامیرمفخم نیزبطور خصوصی باآنها بقم رفت

تا از نزدیك با خوانین بختیاری تماس بگیرد.

نمایندگان دولتین روس و انگلیس ضمن مذاکره باخوانین بختیاری متذکر شدند که هرگاه اردوی مجاهدین از راهی که آمده مراجعت نماید آنها متعهد خواهند شد که محمد علی میرزا را بهمراهی جدی با برقراری رژیم مشروطیت وادار نمایند وانجام این مسئله را تضمین خواهند کرد ولی صمصام السلطنه و سرداراسعد در جواب گفتند که چون عرایض ملت بـه خاکپای مبارك اعلیحضرت همایونی نرسیده و درباریان خائن شکاف عمیقی بین شاه و ملت ایجاد کرده اند لذا ناگزیر ما برای تقدیم تقاضای حضوری خود بطهران خواهیم رفت و مسلم است که درغیر اینصورت بازهم شاه بتحریك درباریان بقول خود وفانخواهدکرد و به حیثیت دولتین نیز لطمه وارد خواهد شد.

چون نمایندگان روس و انگلیس ازمذاکرات خود نتیجه‌ای نگرفتند ناگزیر بطهران مراجعت کردند و فردای آنروز مجلسی با حضور رؤسای ایل بختیاری و وجوه مجاهدین و جمعی از آزادیخواهان غیورمرکز که درهمین هنگام ازطهران بقم رفته بودند تشکیل گردید و برای اتخاذ تصمیم مقتضی بمذاکره پرداختندو بالاخره قرارشدتلگرافی توسط وزیر مختار اطریش بعموم



بهشتی روان سیدمحمدطباطبائی
پیشوای بزرگ مشروطه

سفرای خارجه مخابره و به آنها اطلاع داده شود که اردوی بختیاری برای استیفای حقوق حقهٔ ملت باکمال نظم و آرامش وارد تهران خواهد شد و تا زمانی که از طرف مأمورین دولت تیراندازی نشود مجاهدین مشروطه دست به تفنگ نخواهند برد.

تلگراف مورد گفتگو را میرزا فتح‌الله خان فریدنی منشی صمصام‌السلطنه بشرح زیر تنظیم نمود ورونوشت آن عیناً درنزد نگارنده موجود می‌باشد:-

توسط جناب مستطاب اجل اکرم وزیرمختار وایلچی مخصوص دولت اطریش و مجارستان وشیخ السفرا، خدمت جنابان مستطابان سفرای دول متحابه مقیمین دربار ایران دام‌اقبالهم چنانکه برخاطر آن جنابان مستطابان واضح‌است در چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲٤ نظر باستدعای عموم ملت ایران شاهنشاه مغفور مظفرالدین‌شاه دولت را کنستیتوسیون ودارای پارلمان قراردادقانون‌اساسی‌را باامضای‌خود ودستخط مبارك اعلیحضرت همایون که‌رتبهٔ ولایت‌عهد را داشت صادر و امر باجرا فرمودند ولی بجای اینکه اهتمام و دقت صرف پیشرفت و اصلاح امور وحسن ترتیب مجلس‌شود بدبختانه پارلمان جوان ایران را بتحریکات مفسدین وبقوهٔ جبریه بی‌رحمانه منفصل ودستخط ملوکانه صادر گردید که بعد از سه ماه ازتاریخ انفصال که بیست و سوم جمادی‌الاول ۱۳۲٤ بود بانتخاب وکیل شروع خواهد شد چون این وعده وفا نشد همه روزه کار فتنه و فساد درمملکت بالا گرفت ورشتهٔ

تجارت مقطوع و آسایش عمومی مرفوع گردید و مناسبات دول در مخاطره افتاد لذا از تمام ولایات با کمال عجز و انکسار، وفای بعهد و امر بانتخابات و رفع تعطیل موقتی مجلس را از خاك پای مبارك پادشاه خود دام ظله و سلطانه درخواست نمودند و بطوریکه ازیك ملت نجیب شاه‌پرست شایسته است مستدعیات خودرا متواتراً بمرکز ابلاغ داشتند ازآنجائیکه دراین‌مدت بهیچ‌وجه من‌الوجوه بصدور جوابی از ولی‌النعم سرافراز نیامدیم یقین حاصل گردید که عرایض دولتخواهانه ملت را به‌پیشگاه مقدس همایونی نمیرسانند و از این معنی گذشته مفسدین و خائنین درباری باسم اصلاح ملك‌چنان آتشی‌در آذربایجان برافروختند که دولتین‌انگلیس و روس را دل بحال ضعفا و ساکنین شهر بسوخت و برای حمایت مظلومین و رسانیدن آذوقه بسوق استعداد نظامی مجبور شدند و برخلاف معاهدهٔ رسمی خود عمل نمودند.

در اینوقت مردم ایران را غیرت ملی و عرق وطن پرستی بجوش آمده برای ادارهٔ ملك خود وحفظ مناسبات قدیمه و روابط قویمه که بادول‌متحابه دارند باتمام قوای خود حاضر شده‌اند که‌ازهرطرف روی بمرکزسلطنت آورند وبلاواسطه عرایض دولتخواهانه خود را بعرض پیشگاه معدلت پناه همایونی برسانند و بتصور اینکه مبادا اشرار و مفسدین که حفظ و بقای خود را در خرابی وفنای دیگران دیده با قوهٔ جنگی ازمتظلمین جلوگیری کنند وایشان‌را ازورود بطهران

وتشرف بآستان مقدس پادشاه معظم متبوع خود ممنوع دارند بناچار هریك بقدر استعداد خود قوه‌ای برای مدافعه حاضر کرده مهیای آمدن بطهران شده‌اند تا با مال وجان خود در راه حفـظ استقلال مملکت ایران بکوشند و راضی نشدند بهراسم و رسمی کـه باشد پای یك نفر سپاه خارجی بایران بـاز شود و زحمتی بر آنان وارد آید ، اینست که از عموم نمایندگان بیغرض دولتهای معظم خواهش میکنیم مقرر فرمایند هیچ قوه نظامی در خاك ایران داخل نشود و موافق مسلك بی‌طرفی که پیشنهاد فرموده اند هیچ نوع مداخله را جایز ندانسته باشند و باز برای مزید استحضار توضیح میدهیم کـه ما بدون اندك تردیدی بطرف تهران حرکت خواهیم کرد و این نـکته را مسلم بدانند که هراقدامی ملت میکنند بمنظور استرداد حقوق حقـهٔ خود و حفظ استقلال مملکت است . علیقلی سردار اسعد ـ نجفقلی صمصام السلطنه .

پس ازمخابرهٔ این تلگراف سواران بختیاری از قم ازراه غیرمعمول بسمت شهریار حرکت نمودند . اردو شب را در رباط کریم توقف کرد و صبح عازم قاسم آبادشد وشب مجدداً مجلسی ازخوانین ورؤسای بختیاری وچندنفرازکسانی که محرمانه از تهران به قاسم آباد رفته بودند تشکیل گردید وتصمیم گرفته‌شدسردار اسعد بلادرنگ به «ینگی امام» برود وبرای حملهٔ بطهران با سپهدار تنکابنی تبادل نظر نماید .

# گفتار ششم

## فتح تهران و خلع محمد علی میرزا

طبق تصمیم متخذه سردار اسعد بملاقـات سپهدار رفت و پس از مراجعت او معلوم شداردوی سپهدار از کرج گذشته و از راه بادامك وارد شهریارشده است.

محمد علیشاه اردوئی مرکب از قزاق وتوپخانه و سواران امیر مفخم به باداماك فرستاد وقوای طرفین در آنجا مشغول زد و خورد شدند. در این جنگ از همراهان امیرمفخم که بطرفداری محمد علیشاه باقوای ملی زد وخورد میکردند قاسم خان بهدارو ند



مرحوم لطفعلی خان امیرمفخم

و فرج‌الله احمد خسروی وامان‌الله خان پسر عبدالله خان احمد خسروی و عباس بابادی ومحمد تقی حاج سید نظام وچند نفر قزاق بقتل‌رسیدند وبقیه بطرف پایتخت هزیمت نمودند.

دولتی‌هامواضع‌مهم شهرتهران را سنگربندی کرده تمام دروازه‌ها را بستند وهیچکس‌بدون جوازمخصوص نمیتوانست‌داخل وخارج شود. ازآنجائیکه ورود مجاهدین‌بطهران بدون‌خونریزی وکشتار آسان بنظر نمیرسیدلذاخوانین‌بختیاری سید محمد سقا رابرای رساندن نامه محرمانه بآزادیخواهان مرکز مناسب تشخیص دادند و چون نامبرده بیرق سبز حضرت عباس را در دست داشت کسی باو سوء ظن حاصل نمیکرد و مأمورین‌دولت متوجه نمیشدندکه او با سران انقلاب ارتباط دارد. سید محمد نامبرده پس از یك روز از شهر مراجعت کرده نامه‌ای از طرف بعضی مقامات همراه داشت مبنی‌براینکه تمام حصارها و خندق‌ها سنگر بندی شده ومجاهدین بهتراست‌ازدروازهٔ یوسف‌آباد وارد پایتخت شوند زیرا مأمورین‌آن دروازه طبق دستور مزاحم نخواهند شد.

خبرحرکت‌اردوی بختیاری که بطهران رسید عده‌ای ازسردسته‌های محلات وپهلوانهای پایتخت ظاهراً بنام حفظ امنیت وجلو گیری از تعرض و تجاوز مجاهدین مقداری تفنگ و فشنگ از قورخانه دولتی گرفته در اطراف دروازهٔ یوسف‌آباد متمرکزشدند این‌عده در باطن باآزادیخواهان درتماس‌بودند ودرمعنی‌برای پیشرفت منظورمقدس مشروطه‌طلبان فعالیت میکردند و از مأمورین دولتی‌هم که از مقاصد باطنی نگهبانان دروازهٔ یوسف‌آباد بی‌اطلاع بودند فقط ده‌نفر قزاق باآنها همکاری مینمودند.

شب حرکت فرارسید ودراین‌موقع پیشقراولان اردوی سپهدارهم

نزدیك شدند وچون سوارهای سپهدار ویپرم‌خان کلاه پوستی که بترکی پاپاخ میگویند برسرداشتند و مجاهدین بختیاری و اصفهانی کلاه نمدی سفید سر میگذاشتند پیشقراولان اردوی سپهدار بتصور اینکه مجاهدین از سوارهای امیرمفخم بختیاری هستند و مجاهدین‌هم بخیال اینکه آنها از قزاقهای لیاخوف میباشند بی‌اختیار بطرف هم شلیك کردند و در این زد و خود متأسفانه عزیزالله خان برادر ضرغام السلطنه و اسدالله خان بهدارو ند و غلامحسین خان بهداروند و اسکندر خان زراسوند و فرامرز زراسوند واماناللہ خان احمد خسروی واسدخان شربت شهادت نوشیدند .

تنها چیزی که باین زد و خورد خونین و بی‌نتیجه خاتمه داد غریو نعرهٔ مجاهدین اصفهانی بود که «زنده باد مجاهدین مشروطه» و«مرده باد محمدعلیشاه» کشیدند ودراثر صدای زنده‌باد ومرده‌باد پیشقراولان‌اردوی سپهدار دست از تیراندازی برداشتند و معلوم شد طرفین برای انجام یك منظور آماده فداکاری گردیده وعبث برویهم تیراندازی کرده‌اند . اقوام و بستگان مقتولین که بهیجان آمده بودند از خونخواهی افراد خانوادهٔ خود منصرف نمیگردیدند و نزدیك بود کار بجای باریك برسد که کملین قوم بهرزبانی بود آنها را ساکت کردند و چند نفر از مجاهدین گیلانی و بختیاری برادر وار صورت هم را بوسیده به این غائلهٔ ناگوار خاتمه دادند .

سردار اسعد به یپرم خان ارمنی سردستهٔ مجاهدین گیلان گفت برای‌اینکه پیش‌آمد سوئی رخ ندهد ومجددا احساسات اقوام وبستگان مقتولین بغلیان نیاید بهتر ابن است مجاهدین رشت یك فرسخ عقب‌تر از

بختیاریها حرکت کنند.

مقارن طلوع آفتاب روز اول رجب ۱۳۲۷ قمری بود که بدروازه یوسف آباد رسیدیم. در این موقع ده نفر قزاقی که مستحفظ دروازه



شادروان حاج علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری

بودند بنای شلك را گذاشتند ولی مجاهدین طهرانی که ظاهراً با آنها همکاری میکردند بلافاصله هرده نفر را خلع سلاح نمودند. دروازهٔ یوسف آباد گشوده شد و مجاهدین تهرانی باردوی بختیاری شاد باش و

خوش‌آمدگفتند وما براهنمائی مجاهدین تهرانی ازخیابان شاه‌آباد گذشته وارد میدان بهارستان شدیم .

در همین موقع مجاهدین تهران و آزادیخواهان درسرتاسر شهر بدون فوت وقت سربازها را درخیابانها وسنگرها خلع سلاح کردند ودر اجرای این نقشه بقدری جانفشانی ومهارت بخرج دادندکه سواران جنگ دیده بآنها آفرین گفتند .

مجاهدین بختیاری، بهارستان ومسجد سپهسالار وعمارت مسعودیه ومنزل نظام‌الملك را اشغال کردند وبندهٔ نگارنده‌هم جزودسته‌ای بود که درمنزل نظام‌الملك مستقر گردیدند .

در این موقع دولتی‌ها از اطراف شهرکه مرکز بریگاد قزاق بود بنای تیراندازی راگذاشتند و زدو خورد خونینی آغازگردید . سربازان سیلاخوری ازطرف سرچشمه شروع به پیشروی نموده در صدد تسخیر مسجد سپهسالار وسایر پایگاههای مجاهدین برآمدند وچندبن مرتبه‌هم تا نزدیـکی مسجـد سپهسالار رسیدند ولی با دادن تلفات سنگین عقب نشستند .

این زد و خورد همچنان ادامه داشت تا اینکه دسته های مختلف تهران از عقب قوای دولتی را مورد حمله قرار دادند و مجاهدین تـازه وارد بکمک آنها میدان مشق وقزاقخانه را محاصره نمودند درااین گیر ودار چندنفر سرباز وقزاق بقتل رسیدند ولی ازانصاف نبایدگذشت کـه سربازها وقزاقها مخصوصاً این دستهٔ اخیر دلیرانه به‌پیکار ادامه میدادند و شاید اگر خبر تحصن محمدعلی میرزا بسفارت روس منتشر نشده بود باین‌زودیها دست ازجنگ نمیکشیدند .

اطرافیان محمدعلیشاه مخصوصاً امیرمفخم بختیاری باوخاطرنشان کردندکه بااین‌ترتیب مقاومت بیهوده است واز زدوخورد نتیجهٔ مطلوب عاید نخواهد شد واگر جنگ ادامه پیداکند بیم آن میرودکه مجاهدین به پشتیبانی اهالی شهر کــه همگی از عهد شکنیهای مقام سلطنت بخشم در آمده‌اند شاه را دستگیر نموده عواقب و خیمی بارآورند . شاه‌که از مشاهدهٔ اوضاع، آشفته‌خاطر گردیده‌بوداز‌این‌سخنان ترس‌براومستولی‌شد وباتفاق احمدمیرزا و محمدحسن‌میرزا فرزندان خود راه سفارت روس‌را که در زرگنده بود درپیش گرفت .

امیرمفخم تمام اثاثیه منزل شاه واسلحه وذخایر دولتی‌راکه عبارت ازتعداد زیادی تفنگ سه‌تیر کوتاه‌وبلند وپنج‌تیر روسی وچند عراده توپ شنیدر بود ضبط نموده تحویل مجاهدین داد مجاهدین تاآنروز تفنگ سه‌تیر وپنج‌تیر ندیده بودند وفقط با تفنگهایی که از ذخیره اصفهان گرفته بودند جنگ میکردند .

پس از فتح تهران تعداد زیادی تفنگ علاوه برتفنگهائی کـه امیر مفخم تحویل داده بود بدست مجاهدین افتاد ولی اسلحه و مهماتی‌که در ذخـیره قزاقخانه بود در تصرف قزاقها باقی ماند محاصره قزاقخانه سه روز ادامه پیدا کرد و در این بین جمعی از مرتجعین وطرفداران استبداد که طرف اطمینان محمدعلی‌میرزا بودند بسفارت روس رفتند و در ضمن صحبت باوخاطرنشان کردندکه هرگاه ازتحصن‌خارج شود قزاقها تشجیع شدند و سرانجام دولت پیروز خواهد شد

محمدعلی‌میرزا تصمیم گرفت ازسفارت خارج شود ولی نمایندگان انگلیس وروس برای ارعاب و اخافهٔ او گفتندکه هرگاه حزم واحتیاط را

ازدست بدهد عواقب سوئی درانتظار او خواهد بود وعلاوه پناهنده‌شدن او بسفارت روس دلیل کناره گیری ازمقام سلطنت میباشد وتاتعیین تکلیف ازطرف ملت ، مقتضی نیست بی‌مطالعه دست باقدامی بزند .

روز چهارم محاصرهٔ قزاقخانه ، لیاخوف روسی فرماندهٔ بریگاد قزاق شخصاً بعمارت مسعودیه رفت و شمشیر خود را از کمر بازکرده



کلنل لیاخوف روسی فرماندهٔ بریگاد قزاق

بعنوان تسلیم مقابل سردار اسعد و سپهدار برزمین نهاد سردار اسعد مجدداً شمشیر را برکمرلیاخوف بست و گفت : «اوبوظیفهٔ سربازی خود عمل کرده وایرادی بوی نخواهد بود» .

لیاخوف پس از مراجعت دستور داد درهای میدان مشق را باز کردند و مجاهدین وارد شدند و با این ترتیب البته دست به اقدامات خصمانه نزدند و با قزاق ها بطور محبت رفتار و از برادرکشی اجتناب نمودند .

پس از رفع این غائله مجاهدین در صدد دستگیری شیخ فضل‌الله نوری مجتهد بزرگ تهران برآمدند و تصمیم گرفتند که او را بعنوان همراهی با محمدعلی‌میرزا اعدام نمایند تا بدین وسیله هم قدرت خود را بمنصه ظهور رسانیده وهم ازسایر دشمنان مشروطه و طرفداران ارتجاع زهرچشم بگیرند .

سفیر روس که از این جریان اطلاع حاصل کرد برای شیخ پیغام فرستاد که هرگاه مایل است فوراً بسفارت روس پناهنده شود و اگرهم خواسته باشد ممکن است چند نفر سالدات روس بمنزل او بروند واورا درپناه خود بگیرند تا مشروطه خواهان ازتعرض او منصرف شوند . شیخ با هیچیك ازاین‌دو پیشنهاد موافقت ننمود و گفت : «درمقابل‌مشیت واراده الهی تسلیم صرف است» .

مخالفین صنفی‌شیخ هم موقع را مغتنم شمرده نزد سران مجاهدین وسوسه‌کردندکه هرگاه شیخ زنده بماند سایر ایلات و عشایر را وادار بمخالفت خواهد ساخت و اگر فرصت از دست برود بیم وقوع همه گونه حوادث مخاطره‌آمیز خواهد رفت .

سران مجاهدین نیز یپرم خان ارمنی راکه دو روز بود بریاست کل شهربانی منصوب گردیده بود احضار نموده مطلب را با او در میان گذاشتند . یپرم خان گفت اگر خیال اعدام شیخ را دارند باید هرچه

زودتر این فکر را تا مردم دستخوش احساسات هیجان آمیز میباشند



مرحوم شیخ فضل‌الله نوری وشادروان سید عبدالله بهبهانی

بموقع اجراء بگذارند زیرا بعداً احساسات آتشین مردم تخفیف حاصل

میکند واجرای این نقشه بلااشکال نخواهد بود . مخالفین شیخ هم البته بیکار ننشستند و باقدامات تحریك آمیز خود ادامه میدادند تا بالاخره زعمای مجاهدین انجام این مأموریت را بخود پیرم محول کردند . پیرم نیز شبانه با چند نفر مجاهد ارمنی شیخ را دستگیر نموده صبح روز بعد درمیدان توپخانه بدار آویختند .

عجب دراین است که در موقع اجرای مراسم اعدام شیخ فضل‌الله یکی از پسرهای او بنام آقاضیاءالدین خطبه‌ای خواند و ازاین پیش‌آمد اظهار خوشوقتی کرد . هنگامیکه شیخ را بالای دارمیکشیدند عده‌ای از طرفداران دوآتشه مشروطه کف میزدند وجمعی ازمسلمانهای متعصب‌هم زیرلب بمجاهدین لعنت میفرستادند .

درهمان روز سرداراسعد بوزارت داخله وسپهدار بوزارت جنگ منصوب شدند وصمصام‌السلطنه‌راهم بحکومت اصفهان فرستادند .

پس‌ازآرام شدن شهر واطراف، مجلسی‌مرکب ازسران آزادیخواه و زعمای قوم تشکیل گردید و راجع به تعیین جانشین شاه مذاکرات مفصلی بعمل آمد و سرانجام تصمیم گرفته شد احمد میرزا ولیعهد را بسلطنت انتخاب نمایند و ضمنا سید حسن تقی‌زاده متذکر شدکه برای حفظ وحراست جواهرات سلطنتی باید اقدامات فوری بعمل بیاید . چند نفر ازنمایندگان اظهار داشتندکه پس از سقوط تهران محمدعلی‌میرزا با کالسکه باتفاق زن‌وفرزندان خود ازقصر گلستان بباغ‌شاه‌رفته وجواهرات سلطنتی‌راهم با عجله درصندوق ریخته و از کاخ گلستان بباغشاه انتقال‌داده است ووقتی ازباغشاه بسفارت روس رفته صندوق جواهرات را نیز با خود همراه برده و اولین مسئله‌ای که پس از تعیین شاه جدید باید مورد

رسیدگی دقیق قرار بگیرد همین مسئله جواهرات سلطنتی است.

درسال ۱۳۲۷ هـ.ق که احمدشاه بتخت سلطنت جلوس کرد. دوازده سال بیشتر نداشت ووقتی روی صندلی نشست پاهای او بزمین نمیرسید و کسانی که در این موقع عقب صندلی صف بستند و عکس گرفتند عبارت بودند از عضدالملك در وسط و سپهدار دست راست وسرداراسعد دست چپ و عقب آنها بترتیب علاءالدوله و معین‌الدوله و امیراعظم و در صف عقب‌تر جعفرقلیخان سرداربهادر پسرسرداراسعد ومحمدرضاخان سردار فاتح ومحمدخان سالاراعظم وچراغعلی‌خان سردارصولت ومحمدتقی‌خان ضیاءالسلطان (امیرجنگ) وپیرم‌خان ودکترسهرابخان ودکترعیسی‌خان، دراینموقع موزیك سلام‌نواخته شد وحاج‌علی‌قلی‌خان سرداراسعد دستش را روی شانهٔ احمد شاه گذاشت واین شعررا خواند:

ز توران بایران ز ایران به تور

ز بهر تو پیمودم این راه دور

بعد ازفریادهای زنده باد «پادشاه جوان مشروطه خواه وپاینده‌باد قرآن مجید» ـ هرکس‌پی کار خود رفت وسپس‌تقی‌زاده وسپهدار وسردار اسعد و صنیع الدوله و حسینقلی خان نواب و مشارالسلطنه جمعاً بمنزل سرداراسعد رفتند تا راجع باسترداد جواهرات سلطنتی‌ازمحمدعلیمیرزا، تصمیم مقتضی‌اتخاذ نمایند.

پس‌ازمدتی‌مذاکره بالاخره تصمیم گرفته‌شد که هیئت حاضرفردای همانروزبسفارت روس‌رفته باحضور نمایندگان روس وانگلیس جواهرات سلطنتی‌را ازمحمدعلی‌میرزا مطالبه و دریافت نمایند. روزبعد انجمنی از اعضای هیئت روز قبل در محل سفارت روس تشکیل گردید و این بندهٔ

نگارنده جزو مستحفظین هیئت و ناظر جریان امر بود .

در ابتدا سردار اسعد رشتهٔ سخن را بدست گرفت و گفت: «از هنگامی که محمدعلی میرزا بسفارت روس متحصن گردیده از سلطنت منعزل است و باید بی‌عذر و بهانه جواهرات سلطنتی را تمام و کمال تحویل دهد تا تحت نظر مسئولین امر در خزانه دولتی نگاهداری شود» سپس سید حسن تقی زاده شروع بصحبت کرد و طوری داد فصاحت داد که تمام نمایندگان خارجی را مات و متحیر ساخت تقی‌زاده ضمن صحبت به قتل فجیع ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل اشاره و از تعدیات و مظالم محمد علی میرزا و اعوان و انصار او مذمت کرد. شارژدافر روس گفت باید برای شاه مخلوع حقوق و مستمری مکفی تعیین شود تا او بتواند با آبرومندی در خارج مملکت بزندگی خود ادامه دهد. تقی‌زاده از این سخن برآشفت و با عصبانیت گفت «تعیین حقوق و مستمری برای محمد علی میرزا مثل این است که گرگ درنده‌ای به گوسفندان دهی حمله کند وچند رأس بره مظلوم را بی رحمانه بدرد و بعد با دهان خون آلود ازمردم ده اجرت سلاخی مطالبه کند» .



شادروان میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر روزنامه صور اسرافیل

این اظهارات را مترجمین برای شارژدافر روس و بارتای سفیر انگلیس ترجمه کردند و تاثیر طوری از حال طبیعی خارج شده بود که به منیع‌الدوله و سپهدار و سردار اسعد مجال صحبت نمیداد تا بالاخره

نمایندگان روس وانگلیس گفتند محمدعلی‌میرزا چه‌مستعفی وچه‌مخلوع باید مبلغی بعنوان مستمری در ماه دریافت کند و شایسته نیست نمایندهٔ ملیون بیش‌ازاین سخت‌گیری نماید.

تقی‌زاده گفت: حال‌که نمایندگان‌روس‌وانگلیس‌استرداد جواهرات را موکول بتعیین مستمری میکنند هرمبلغ بنظر آنـان عادلانه میرسد پیشنهاد کنند تا ملت سنمدیده ایران از عرق جبین و کد یمین بپردازد ولی مشروط براینکه پس از امضای قرار داد شاه مخلوع را بدست ملت بسپارند تا مردم بهرترتیب خودشان مقتضی می‌دانند جواهرات را از او مسترد بدارند.

پس‌ازترجمهٔ این‌مطالب سفرای روس و انگلیس چون محمد علی میرزا را در پناه خودگرفته بودند تغییروضع دادند و نزدیك بود مجلس بدون اخـذ نتیجه خاتمه پذیرد ولی صنیع الدوله گفت «در تعیین مبلغ مستمری بـاید توانائی و بنیهٔ مالی ملت ایران در نظر گرفتـه شود و عصبانیت تقی‌زاده ازاین جهت است که چرا محمدعلی‌میرزا در جواهرات سلطنتی مثل اموال شخصی دخل و تصرف‌کرده وآنها را ازکاخ سلطنتی به‌محل دیگری انتقال داده است».

سپهدار تنکابنی گفت: با وجود اینکه بنیهٔ مالی ملت ضعیف است دولت حاضر است سالی پنجـاه هزار تومان مستمری بشاه سابق بپردازد مشروط بر اینکه اموال خود را بدولت واگذار نموده جواهرات را نیز فورا بدون کم و کسر تحویل دهد شارژدافر روس اظهار داشت قبلا با محمدعلی‌میرزا مذاکره شده و او حاضر نیست سالی کمتر ازیکصدهزار تومان قبول کند زیرا هم‌اکنون مبلغ هنگفتی به‌بانك روس‌وسایرمؤسسات

مقروض است. حسینقلی خان نواب و تقی زاده گفتند ملت قوه و قدرت پرداخت چنین مبلغی را نخواهد داشت. ولی سرانجام توافق نظر حاصل شد و قرارداد لازم تنظیم گردید که دولت ایران سالی یکصد هزار تومان توسط سفارت روس به محمدعلی میرزا بپردازد مشروط بر اینکه جواهرات سلطنتی را بلافاصله تحویل دهد و از املاك خود در ایران نیز صرفنظر نماید و ضمناً شرط شد که هرگاه محمدعلی میرزا بعداً بخاك ایران وارد شود قرارداد مزبور کان لم یکن خواهد بود ودولتین روس وانگلیس نیز از او حمایت نخواهند کرد.

حسن اجرای قرار داد مزبور بوسیلهٔ طرفین، از جانب نمایندگان دودولت تضمین گردید ونمایندگان دولت جواهرات را ضمن صورتمجلس تحویل گرفتند وکماکان درمحل مخصوص کاخ سلطنتی نگاهداری نمودند ولی بعداً شایع شد که چند دانه از الماسهای خزانه را محمد علیشاه قبلا تصاحب کرده است.

پس از امضای قرارداد، محمد علی میرزا آمادهٔ حرکت بخارج از ایران شد ودرموقع حرکت حسین بیك تبریزی که ازمجاهدین آذربایجان بود فریاد زد «دیدی بالاخره مشهدی باقر بقال اجازه نهارخوردن نمی دهد». پس از حرکت محمدعلیمیرزا دولت بواسطه کسر بودجه مرتباً نتوانست مستمری شاه مخلوع را برساند و اونیز ناگزیر شکایت بسفارت روس برد و در آنموقع بارونفسکی سفیر روس در تهران بود و وزارت خارجه را حسینقلی خان نواب داشت. چون سفیر روس مرد لجوج و گردنکشی بود بچند نفر قزاق مأموریت داد دنبال وزیر خارجه افتاده هرکجا میرود اورا تعقیب کنند وتاحواله حقوق عقب افتاده محمدعلی میرزا را از وزیر خارجه

نگرفته‌اند ازادامه این وضع دست برندارند .

با مشاهدهٔ این اوضاع ناگوار وبیمزگی قزاقهای روس مردم تهران بهیجان آمدند وبیم آن میرفت که بین وطن پرستان مرکز وفرستادگان سفارت زد و خورد واقع شود .

دولت برای جلوگیری از این پیش آمد دستور داد وزارت مالیه بهر ترتیبی که هست مبلغی تهیه نموده بسفارت بپردازد ولی متأسفانه خزانه دولت خالی و وزارت مالیه فاقد اعتبار بود و بالاخره تصمیم گرفته شد که دست کمك به تجار و بازرگانان دراز واز آنها مبلغی قرض گرفته شود .

دراین هنگام چنانکه گفتیم خزانه‌دولت خالی بود وتهیه‌ونگاهداری قشون بواسطهٔ بی‌پولی، مشکلات فراوان داشت لذا بعضی ایلات وعشایر دراطراف و اکناف مملکت موقع را مغتنم شمرده بعنوان حمایت از شاه مخلوع سربطغیان برداشتند. ازجمله ایلاتی که متحد شدند وقرآن مهر کردند ایل‌شاهسون بریاست بهرامخان قجه‌بیکلووسردارخان قجه‌بیکلو وایل‌چلبیانلوبریاست رحیم‌خان بودندکه هرکدام محلی‌را دردست گرفته ظاهراً باسم‌حمایت‌شاه مخلوع ولی باطناً برای تأمین منافع مادی ومقاصد پلیدخود شروع بشرارت کردند .

دراین خونریزیها و قتل وغارتها دست عمال تزاری روس‌هم درکار بود ومحمدعلی‌میرزا باشاره روسها وباتکای ایلات شرور وارد اردبیل‌شد وپس‌ازشکست بازبخارج کشور رفت . دولت نیز بهمین دستاویز مشروع قرارداد منعقده را لغو ومستمری اورا قطع کرد .

ابوالقاسم خان ناصرالملك همدانی بس‌ازفوت عضدالملك به‌نبابت

سلطنت منصوب گردید وچون اعتدالیون ازنایب‌السلطنه جدید پشتیبانی میکردند دموکراتها از قبیل حسینقلی خان نواب و تقی زاده و سلیمان میرزا با او مخالف بودند و از طرفی چون در دورۀ زمامداری او اوضاع کشور از هرجهت روبهرج و مرج گذاشت و دولت روسیه بعنوان اینکه بواسطه طغیان ایلات وعشایر امنیت از ناحیۀ شمال رخت بربسته قشون وارد خاك ایران کرد و انگلیسها هم متقابلا در جنوب به تحکیم بنیان نفوذخود میپرداختند، دموکراتها علناً ازناصرالملك شروع بانتقاد کردند و اوضاع بشدت رو بوخامت نهاد . در همین هنگام دولت تزاری روسیه برای خروج شوستر وسایر مستشاران امریکائی بدولت ایران اولتیماتوم فرستاد وچون مجلس با اولتیماتوم روس مخالفت کرد ناصرالملك فرمان انحلال مجلس را صادر نمود ومجلس شورایملی توسط یپرم‌خان رئیس نظمیۀ وقت تعطیل گردید .



شوستر آمریکائی مستشار خزانه داری

وقوع این اتفاقات رنجش و اعتراض دموکراتها را شدیدتر ساخت و در همین اوان بود کــه سلطان محمد خان سردار اشجع بحکمرانی اصفهان منصوب گردید وصمصام‌السلطنه بطهران رفت وبعدا بریاست وزرا انتخاب شد .

رئیس‌الوزرای جدید با وجود فعالیت و کوشش فراوان نتوانست اختلاف دموکراتها و نایب‌السلطنه را مرتفع نماید وحتی کار بجائی رسید که دموکراتها تصمیم گرفتند ناصرالملك را بقتل برسانند. دراین گیرودار عارف قزوینی که متمایل بحزب دموکرات بود تصنیف معروف خود راکه با این دوبیت شروع میشود :

«گریه را بمستی بهانه کردم
شکوه ها زدست زمانه کردم»

ساخت و منتشر کرد . پس ازانتشار این‌تصنیف مأمورین نظمیه بدستور ناصرالملك‌درصدد دستگیری‌عارف برآمدند ولی او ازمعرکه گریخت و کارآگاهان شهربانی نتوانستند محل اختفای اورا پیداکنند .



عارف شاعرملی ایران

سرجنبانان حزب دموکرات که عبارت بودند از سلیمان میرزا ووحیدالملك وحسینقلی خان‌نواب و سردار محیی و میرزاکریم خان رشتی ومنتصرالسلطان و سیدجلیل اردبیلی و حمیدالسلطان وناصرالاسلام و یمین‌السلطان ، چند نفررامعین کردند تا از دیوار باغ نایب‌السلطنه که درکوچه برلن بود بالا رفته کار اورا بسازند .

ناصرالملك قبلا از این توطئه اطلاع حاصل کرد و چند نفر از

مأمورین زبردست پلیس در باغ مخفی شدند و بمحض اینکه تروریستها قدم بباغ گذاشتند شروع به‌تیراندازی کردند وتروریستهاکه سردستهٔ آنها کریم دواتگربود بدون اخذ نتیجه مراجعت نمودند.

چون از مطلب دور افتادیم و بذکر حوادث سالهای بعد پرداختیم اینك باز بعقب برگشته دنبالهٔ مطالب اساسی این یادداشت ها را که همان فداکاری مجاهدین اصفهان و بختیاری است بعرض خوانندگان عزیز میرسانیم

رؤسای ایلات

که بهواخواهی محمد علی میرزا قیام کردند او هم به سالارالدواه و ارشدالدوله(علیخان کاردی) مأموریت داد که اولی ازطرف غرب ودومی از راه‌خراسان بسمت تهران پیشروی کنند و بکمك ایلات و عشایر تاج و تخت از دست رفته را برای اوباز ستانند. خبر این موضوع که بطهران



صف اول نشسته از راست. چراغعلی خان سردار صولت ـ محمد رضاخان سردارفاتح ـ محمدخان سالاراعظم و دکتر عیسی خان

رسید دولت فوراً اردوئی بسرکردگی جعفر قلی‌خان سردار بهادر ویپرم

خان و سردار فاتح و بهادرالسلطنه ومحمد خان سالاراعظم وچراغعلیخان سردارصولت تجهیز و تکمیل نمود و برای مقابله با مهاجمین یاغی آماده ومهیا ساخت .

# گفتار هفتم

## طغیان ارشدالدوله معروف به علیخان کاردی

وقتیکه سالار الدوله در سمت غرب ادعای تاج و تخت کرد و با مشروطه‌خواهان درافتاد، ارشدالدوله هم بدستور محمدعلی‌میرزا ازطرف خراسان عازم تهران گردید و خود را به‌بلوك ورامین رسانید. حکومت مرکزی، یوسف خان امیرمجاهد و فتح‌اللهخان ضیغم‌السلطنه راباعده‌ای سوار بختیاری مأمور جلوگیری او کرد وهنگامیکه بختیاریها بورامین رسیدند ارشدالدوله شبانه آنها را محاصره نمود و در تنگنا قرارداد. بختیاریها دلیرانه بدفاع پرداختند و ازتهران جعفرقلی‌خان سردار بهادر ومرتضی‌قلی‌خان صمصام و یپرمخان با عده‌ای مجهز ومکمل بکمك امیر



یوسف‌خان امیرمجاهد بختیاری

مجاهد شتافتند و بختیاریها را ازمحاصره نجات دادند.

در این زد و خورد چهارده نفر از سران اردوی ارشدالدوله بقتل



مرحوم جعفرقلیخان سرداربهادر

(که بعد به‌سردار اسعد ملقب‌شد)

---

رسیدند وسایر افرادکه وخامت وضع‌را مشاهده کردند رو بهزیمت نهادند.

ارشد الدوله از بالای تپه مرتفعی شخصاً پشت توپ نشسته بود وسواران

بختیاری را هدف قرار میداد که ناگهان گلوله‌ای بران او اصابت کرد و ویرا مجروح ساخت. اطرافیان اوچاره‌ای جزفرارنداشتند وهریك بطرفی گریزان شدند.

ارشدالدوله جلودار خود راکه پای تپه اسبش را نگاه داشته بود صداکرد ولی ازاو خبری نشد ومعلوم گردید نوکر بیوفا اسب را برداشته و فرارکرده است.

چون صدای گلوله توپ ارشدالدوله خاموش شد مجاهدین بختیاری و سواران یپرم با یك یورش تپه را اشغال نمودند. در این هنگام بنده نگارنده زودتر بالای تپه رسیدم و دیدم یك نفر مرد تنومند که آثار صلابت از ناصیهٔ او هویداست با سرولباس مرتب به پهلو، کنار توپ افتاده است. مجاهدین او راکه همان ارشد الدوله بود دستگیر نمودند و امیر مجاهد وسایرخوانین باومحبت بسیار کردند ووقتی اینجانب خواستم زخم اورا پانسمان کنم معلوم شد گلوله استخوان اورا سوارخ کرده و از طرف دیگر خارج شده است.

سرداران بختیاری ارشدالدوله را پس از پانسمان باکمال احترام بقریهٔ امامزاده جعفر فرستادند تا در آنجا استراحت کند وضمناً چگونگی را بطهران گرارش داده از مرکز کسب دستور نمودند. بس از چهارروز از تهران دستور رسید که ویرا فورا تیرباران کنند و جنازه اورا بمرکز بفرستند.

چون ارشد الدوله مرد شجاع و متهوری بود هیچیك از خوانین بختیاری راضی بقتل او نبودند ولی چون دستور مرکز لازم‌الاجراء بود چاره‌ای جزاطاعت نداشتند.

امیرمجاهد ویپرم ضمن ابراز کمال تأسف حکم مرکز را بارشدالدوله ابلاغ نمودند و متذکر شدند هرگونه خواهش و تمنائی دارد بنویسد و وصیت کند تا آنها با کمال صمیمیت بموقع اجرا گذارند.

ارشدالدوله شرح مختصری باین مضمون خطاب بخانم خود که در تهران بود نوشت :

« همسر عزیزم از راه دور عازم دیدار تو بودم ولی مشیت الهی نبود که تجدید دیدار شود مهدی[1] برادرم را محبت کن و ازاو چیزی دریغ مدار . »

وآنرا بامیر مجاهد تسلیم نموده گفت دو برادر در تهران دارم و خواهش من این است که آنها را درپناه خود بگیرید تا دچار مزاحمت نشوند و خواهش دیگر آنکه زنجیر ومدال طلائی که درگردن دارم بعد از مرگ هم بهمان حال باقی گذارید .

درکنار قریه امامزاده جعفر ، فلکه بزرگی بود که درختان کهن اطراف آنرا احاطه کرده بود وهریك جلوهٔ مخصوصی داشت و قرار شد ارشدالدوله در همین میدانگاه تیرباران شود . یپرم خان پیشنهاد کرد پنج نفر از بختیاریها و پنج نفر از مجاهدین ارمنی محکوم را تیرباران کنند ولی‌خوانین بعنوان اینکه درمیان ایل بختیاری معمول نیست زندانی و اسیر را اعدام نمایند از اجرای این عمل امتناع کردند . ناچار اجرای حکم به پنج نفر ازمجاهدین مسلمان قفقاز وپنج نفر از مجاهدین ارامنه محول گردید.

ارشدالدوله را بدرختی تکیه دادند و یکی از مجاهدین ارامنه

---

۱ـ مهدی برادر ارشدالدوله همان سدیدالملك معروف است

چشمان او را بست و سایرین شلیك کردند . محکوم بیچاره در دم جان داد و جسد تا شب در همان محل اعدام باقی بود صبح روز بعد جنازه را با گاری یك اسبه بطرف تهران فرستادند و دو روز بعد سواران بختیاری بحضرت عبدالعظیم رسیدند. چون هوا گرم بود واحتمال میرفت جسد متعفن شود جنازه را با چند نفر سوار جلوتر بطهران فرستادند وباهمان گاری درمیدان توپخانه مقابل نظمیه طوری قرار دادند که صورت وزنجیر و مدال طلا بهان ترتیب که ارشدالدوله وصیت کرده بود نمایان باشد . صبح روز بعد جنازه بدفن رسید و مرد دلیری که عموم از شهامت ورشادت او توصیف میکردند با یك دنیا آرزو زیر خاك رفت وجان خود را فدای هوسرانی محمد علی میرزا وطرفداران استبداد کرد .



مرحوم محمد رضاخان
سردار فاتح

چند روز بعدازرفع غائله ورامین که درنیمهٔ رمضان ۱۳۲۹ هجری قمری اتفاق افتاد بافتخار پیروزی مجاهدین وسرکوبی قوای استبداد مجلس جشنی برپا گردید و فتح‌الله خان ضیغم بلقب «سردارارشد» ملقب شد . بقراریکه بعداً اطلاع حاصل گردید مقامات مرکزی بیم آن داشتند

که هر گاه ارشدالدوله زنده بطهران بیاید بوساطت بیگانگان از مرگ نجات پیدا کند و بعداً باز مشکلاتی ایجاد نماید لذا مصلحت مملکت را دراین تشخیص دادند که بلافاصله اورا در ورامین اعدام نمایند .

# گفتار هشتم

## شکست سالارالدوله بوسیلهٔ اردوی بختیاری

### و جانفشانیهای فتحعلیخان سردار معظم

سالارالدوله بدون اینکه از دستگیری و کشته شدن ارشدالدوله اطلاع حاصل کند با اردوی مفصلی بلرستان رفت و در آنجا جمع کثیری را باخود همراه نمود و عازم تهران شد. چون خط‌سیراردواز راه بروجرد وهمدان بود عدهٔ زیادی مندرجاً بسالارالدوله ملحق گردید وجمعیت آنها بدوازده هزار نفر رسید .

در این تاریخ قوای کارآمد دولت را منحصراً سواران بختیاری و مجاهدین یپرمخان تشکیل می‌دادند و عده‌ای ازبختیاریها بواسطهٔ بی پولی و نرسیدن جیره و علیق مرخص شده بودند ولی چون خبر طغیان سالارالدوله بطهران رسید تلگرافاً سواران بختیاری را احضار کردند و بـه آنها دستور داده شد بمحض ورود بـه اصفهان توقف را جایز ندانسته از آنجا به قم و سپس به ساوه حرکت کنند و منتظر دستور باشند .

پس از چند روز هزار و سیصد سوار بختیاری که مقدمة الجیش اردو را تشکیل می‌دادند وارد قم شده از آنجا راه ساوه را پیش گرفتند. نگارنده هم چون جزو سواران بختیاری در اصفهان بودم بنا



**شادروان سلطانمحمدخان سرداراشجع**

بدستور سلطان محمدخان سرداراشجع حکمران اصفهان همراه اردوی ساوه حرکت کردم.

سالارالدوله در دامنهٔ کوه نیل ساوه خیمه و خرگاه سلطنتی برپا کرده بود و خوانین بختیاری چون عدهٔ دشمن‌را خیلی بیشترازعدهٔ خود دیدند بمشورت نشستند و پس از تبادل نظر تصمیم گرفتند صبح روز بعد بیك جنگ کوچك آزمایشی مبادرت نمایند تا ازنحوهٔ عملیات حریف اطلاع حاصل کنند وضمناً اردوی اعزامی تهران وسایرسوارهای بختیاری هم ازاصفهان برسند صبح زد وخورد شروع شد وجنگ تا مقارن غروب ادامه داشت .

اول شب موقتاً طرفین دست ازجنگ کشیدند ولی پاسی که‌ازشب گذشت عده‌ای از بختیاریها بطرف کوه نیل حمله و یکی ازباغات دامنهٔ کوه را اشغال کردند .



مرحوم نصیرخان سردارجنگ

مجدداً اول آفتاب جنگ شروع شد ولی چون جمعیت سالارالدوله مواضع مرتفع کوهستانی را در دست داشتند بختیاریها در دشت کاری ازپیش نبردند .

سران اردوی بختیاری که عبارت بودند ازحاج خسروخان سردار ظفر و نصیرخان سردار جنگ ومرتضی‌قلیخان صمصام و موسی‌خان‌بهادرالسلطنه‌وسلطان علیخان‌شهاب‌السلطنه وفتحعلیخان

سالارمؤید و مهدیقلی خان سالارمسعود و ناصرقلیخان منظم‌الملك شب دوم بازانجمن کردند ودر بین مذاکره خبررسید که نیروی کمکی تهران وارد آسیابك شده و صبح بساوه خواهدآمد .

طبق تصمیم متخذه صبح روز بعد بختیاریها بیك حمله دسته‌جمعی مبادرت نمودند و یکهزار و دویست نفر بختیاری بدوازه هزارنفر سوار و پیادهٔ سالار الدوله یورش آوردند . جنگ شدیدی درگرفت و نزدیك بود بختیاریها عقب نشینی کنند که خوانین هریك بوسایل مقتضی آنها را تشجیع نموده ابتکار عملیات را در دست گرفتند . بختیاریها مجدداً حمله کردند و دراین هنگام موسی‌خان بهادرالسلطنه پیشاپیش مهاجمین درحرکت بود که ناگاه اسب او مورد اصابت گلوله واقع شده ودرغلطید ولی همراهان بسرعت اسب دیگری باو رساندند وطولی نکشید که اسب اسمعیل‌خان زراسوند هم بسرنوشت اسب بهادرالسلطنه دچار شد منتها بااین‌تفاوت که پای راست اسمعیل‌خان زیرلاشهٔ اسب ماند ونامبرده آنچه تقلاکرد نتوانست پای خود را آزادکند .

در همین هنگام نگارنده ازاسب پیاده شدم وپای اسمعیل خان‌را آزاد کردم وموسی‌خان بهادرالسلطنه که هنوزدرقید حیات است حاضرو ناظربود دراین گیر و دار یکی از سواران سالار الدوله بخیال دستگیری بطرف‌مانزدیك شد که‌اسمعیل‌خان زراسوند درهمان‌حال اوراهدف گلوله قرار داد و از اسب سرنگونش ساخت و بدون اینکه فرصت را از دست بدهد اسب‌اورا سوارشد. تفنگ مقتول‌هم که ازنوع تفنگهای گلوله سربی بنام تفنگ مکنزبود نصیب اینجانب گردید .

عـدهٔ سالار الدوله کاملا متوجه دامنهٔ کوه نیل بودند که اردوی

کمکی تهران بسرکردگی غلامحسین‌خان سردار محتشم وجعفرقلیخان سردار بهادر و پیرمخان درهمین موقع رسیدند وازطرف دیگردشمن را بباد گلوله شصت تیر گرفتند.



موسی‌خان بهادر السلطنه

حون اردوی سالارالدوله ازدوطرف محاصره ومورد حمله واقعشد وعده زیادی از افرادش بقتل رسیدند بقیه روحیهٔ خود را از دست داده

رو بهزیمت نهادند .

خوانین بختیاری که عموماً پیشاپیش مهاجمین در حرکت بودند زودتر خود را بچادرهای سالارالدوله رسانیدند و با اینوصف دیگرجای توقف برای دشمن باقی نمانده بود.هر کس‌ازهرطرف که امکان داشت از از معرکه میگریخت .

سالارالدوله هم برای اینکه بدست خوانین نیفتد نقدینه و جواهرات و اوراق و اسناد خود را باقی گذاشت و فرار کرد . کیف کاغذ وکمربند مرصع و شمشیر جواهرنشان سالارالدوله‌که مکلل بچند دانه الماس و فیروزه بود بدست اسمعیل خان زراسوند افتاد .

در این جنگ از خوانین معتبر و سرشناس بختیاری تنها کسیکه مختصر آسیبی دید غلامحسین‌خان سردارمحتشم بودکه گلوله بزیر گلوی او اصابت کرده و آنرا خراش داده بود . صبح روز بعد که قرار شد مقتولین را به دفن برسانند معلوم شد« کشته از بس که فزون است کفن نتوان کرد »زیرا آنچه پارچه سفید درشهر ساوه موجود بود حتی عمامه و شال اشخاص معمم را مورد استفاده قرار دادند و باز هم کفایت نکرد وناگزیر عده‌ای را بدون کفن با همان لباس خون‌آلود بخاك سپردند .

اردوی بختیاری سه روز در شهرستان ساوه توقف کرد و سرانجام تصمیم گرفته شد چند نفر از خوانین با قوای مکفی به تعقیب دشمن بپردازند .

سردار محتشم و سردار جنگ و مرتضی‌قلی‌خان بتهران مراجعت کردند و سایرین برای تعقیب سالارالدوله از راه نوبران عازم همدان شدند . در قریهٔ نوبران دکتر مسیح خان حافظ‌الصحه و سیدمرتضی‌خان



مرحوم سید جمال الدین واعظ اصفهانی

علوی ( اکرم‌الممالك ) که از تهران داوطلبانه برای معالجه مجروحین حرکت کرده بودند باردو پیوستند .

همینکه اردوی بختیاری وارد نوبران شد و خبر بسالارالدوله رسید بی‌درنگ همدان را تخلیه کرد و عازم بروجرد شد و در آنجا از روی سیاست با خواهرزادهٔ نظرعلیخان لرستانی ازدواج کرد .

مجاهدین درنزدیکی همدان بدوقسمت شدند و یك دسته بطرف شهر همدان و دستهٔ دیگر بسمت قریهٔ شورین که ارمنی نشین و محل سکونت امیر افخم همدانی داماد مظفرالدین شاه بود عزیمت نمودند . امیرافخم نفوذ زیادی در این حدود داشت و صمیمانه از سالارالدوله حمایت وپشتیبانی میکرد واو همان‌کسی است که درقتل سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی دخیل بوده و بهمین مناسبت هم مجاهدین اصفهانی نسبت باوکینه و خصومت داستند و وی همینکه خبر ورود مجاهدین را بقریهٔ بیوك‌آباد وفرار سالارالدوله را ازهمدان شنید باخانوادهٔ خود ازشورین گریخت .

مجاهدین وارد شورین شدند و بدون زحمت پارك امیر افخم را بتصرف درآوردند وتمام اثاثیه ومقدارزیادی تفنگهای پنج‌تیراورا تصاحب کردند وپس‌ازیکی دو روز اطلاع حاصل‌شدکه امیرافخم قبل از حرکت ازپارك مقدارزیادی ازاسلحه ومهمات خودرا دراستخر بزرگ پارك‌ریخته است لذا استخر راتخلیه کردند ولی‌جزدوتوپ کوچك کوهسانی‌زرددرنگ چیزدیگری بدست نیاوردند .

قسمت دوم مجاهدین بختیاری وارد همدان شدند وهر دسته‌ای در محل مناسبی سکنی گرفتند . در ابتدای ورود بهمدان اعلانی که

سالارالدوله منتشر و درذیل آن «ابوالفتح‌شاه قاجار» امضا کرده‌بود توجه اینجانب را جلب نمود. یك نسخهٔ آنرا بنظرمرحوم جعفر قلیخان سردار بهادرکه بعداً بسرداراسعد ملقب گردید رسانیدم.

این‌اعلان مفصل ومشروح بود وخلاصه آن بقراریست که‌ذیلا بنظر خوانندگان عزیز میرسد:

**باطلاع عموم میرسانیم**

چون بین سران اردوی سلطنتی اختلافاتی بوجـود آمد کــه رفع آنها اهمیت و فوریت داشت بهمدان مراجعت فرمودیم تا انشاءالله پس از رفع اختــلافات بطرف مقر سلطنت یعنی تهران حرکت فرمائیم.

ابوالفتح شاه قاجار

چــون مجاهدین بختیاری یك مــاه متوالی در جنــگ و حرکت بودند وبسیارخسته‌وکوفته‌بنظرمیرسیدند وباستراحت‌نیاز مبرم‌داشتند توقف همدان بطول انجامید. سالارالدوله ازاین فرصت استفاده‌کرد و با نظرعلی خان لرستانی وداود خان‌کلهر تجدید عهد ومیثاق‌نمود این دونفرنیزصمیمانه مشغول جمع آوری قوای پراکنده شدند تا باز باردوی‌سالار-الدوله سروصورتی‌داده با اوبرای رسیدن بتاج وتخت سلطنت‌کمك نمایند.



بهشتی روان جعفرقلیخان
سردار اسعد

یپرم‌خان‌ودکتر مسیح خان‌ودکتر مرتضی‌خان‌علوی‌ازهمدان‌بطهران‌مراجعت

کردند و مجاهدین بختیاری عازم بروجرد شدند تا باز با حریف دست و پنجه‌ای نرم نموده فتنه سالارالدوله را مرتفع سازند. در بین راه حادثهٔ مهمی اتفاق نیفتاد تا بقریهٔ اشترنیان رسیدیم. این قریه دارای چند قلعهٔ محکم و معتبر بود که عده‌ای از اتباع سالارالدوله در آن موضع گرفته و سنگربندی کرده بودند یعقوب خان گودرزی سرکرده این‌عده خود را از هرجهت آماده دفاع کرده بود.

مجاهدین بختیاری بدون اطلاع قبلی وارد کوچه اول که شدند شلیك گلوله شروع گردید و بختیاریها برای ادامهٔ حرکت بشك و تردید افتادند.

فتحعلیخان سالارمؤید که وضع را چنین دید سواران را نهیب کرد تا بلادرنگ بحملهٔ متقابل مبادرت نمایند وشخصاً دست بیك حملهٔ شدید زده چندگلوله پیاپی بطرف دشمن رها نمود و به‌تنهائی یکی از پیچهای معبر را بتصرف در آورد. تصرف پیچ اول نسبت به تسهیل پیشرفت قوا مؤثر بود ولی تصرف و تسخیر قلاع بالای قریه ساده و آسان بنظر نمی‌رسید.

جنگ اشترنیان بشدت ادامه‌یافت ومجاهدین بختیاری پیاده بقلعهٔ اول حمله کردند و چون تصمیم داشتند از دیوارهای بلند قلعه بالا بروند هیجده نفر تلفات دادند و سرانجام قلعه را متصرف شدند. محمدتقیخان امیرجنگ که تا آن تاریخ ضیاءالسلطان لقب داشت و موسی‌خان بهادر-السلطنه و محمد خان سالار اعظم بیرق نصر من‌الله و فتح قریب را بالای برج برافراشتند.

سلطان صادقخان سالار نظام (سرلشگر کوپال) نیز به توپچی‌ها

فرمان شلیك داد وقلاع اشترنیان ازطرف توپخانه بمباران شد و بختیاریها هم اززیر آتش توپ بحمله ادامه دادند وطولی نکشید که تمام قلعه‌هارا بتصرف درآورده عده زیادی اسیر گرفتند .

خبر فتح اشترنیان که بسالارالدوله رسید نظرعلیخان لرستانی را با عده زیادی سوار بکمك یعقوبخان گودرزی فرستاد وچون همراهان نظر علیخان ازگردنهٔ بین بروجرد واشترنیان سرازیرشدند سلطان صادقخان سالار نظام آنها را هدف گلوله توپ شرپنل قرار داد . نظر علی خان و همراهان روبفرار نهادند و جعفر قلی‌خان سردار بهادر و ناصر قلی خان منظم الملك وموسی‌خان بهادرالسلطنه تا مقداری راه آنهارا تعقیب‌وسپس مراجعت نمودند .

پس از اینکه مجاهدین دراشترنیان‌مستقر گردیدند ومواضع مهم را در دست گرفتند شروع به تفتیش خانه‌ها کردند وعده‌ای ازتفنگچیهای مسلح، یعقوب‌خان گودرزی را درسردابها وپستوی خانه‌ها دستگیر نمودند و وقتی خواستند خانهٔ حاج میرزا علی راکه دارای نفوذ زیادی در آنجا بود مورد تفتیش قراردهند یکنفر زن روبسته باقر آن جلوآمد وباکمال وحشت گفت بغیر ازمــا زنها، دیگری در این خانه نیست . ناصرقلی‌خان منظم الملك و فتحعلی خان سالار مؤید گفتند بختیاریها هیچگاه بناموس کسی‌تعرض نکرده‌اند ونخواهندکرد. شما زنها یکنفریکنفر ازجلوی ما عبورکنید و عقب کار خود بروید. زنها چنین‌کردند و ناگاه ناصرقلی‌خان که جوان زیرك وهوشیاری بود یکی اززنها را نشان‌دادو گفت نگذارید برود زیرا از طرز راه رفتن اومسلم است که یکی‌ازمردها چادربسر کرده وبا این‌حیله میخواهد ازخطر بگریزد .

دو نفر از بختیاریها زن مورد اشاره‌را متوقف ساختند و باودستور دادند صورت خودرا بازکند ولی او بدون تکلم بخود پیچیده از اجرای دستور امتناع میورزید .

استنکاف او حاضرین را بیشتردچار تردید ساخت ووقتی بالاجبار چادر اورا عقب زدند معلوم شد حدس ناصرقلیخان صائب بوده و یعقوبخان گودرزی فرمانده‌قوای اشترنیان با این حیله میخواسته است‌ازچنگال‌مجازات بگریزد.



آقای ناصرقلیخان منظم‌الملك

فی‌الفور چند نفردستهای او را بسته بزندانش فرستادند و ظفرالسلطان نهاوندی را هم درخانهٔ دیگری‌دستگیر نمودند .

پس‌ازاینکه‌مقتولین‌بدفن رسیدند اردو در کمال نظم و آرامش باتفاق سلطان صادق خان سالار نظام و افراد ابوابجمعی عـازم بروجرد گردید

چون خبرفتح مجاهدین بختیاری و شرح جریان‌اشترنیان بسالار-الدوله رسید نامبرده و همراهان بلا درنگ بروجرد را تخلیه‌کردند و سواران بختیاری طرف عصر در میان استقبال شایان و هلهله و شاد باش بی سابقه‌ای وارد بروجرد شدند . خوانین در عمـارت دولتی و سایرین هریك بفراخـور شأن و مرتبهٔ خود در محلهای مناسبی سکونت اختیار

کردند. یکی از اهالی بروجرد بنگارنده گفت: «در این چند روز که اردوی بختیاری دراشترنیان بود نظرعلی‌خان، محترمین شهروبازرگانان را دستگیروازهریك مبلغ هنگفتی‌مطالبه‌می‌کرد وهرکس‌حاضربپرداخت وجه مورد مطالبه نبود او را در حوض آب می‌انداخت و فراشها او را کتك می‌زدند و از هرطرف که میخواست خارج شود با چوب و چماق او را بدرون‌آب میفرستادند و این یکی از شکنجه های ساده ومختصر نظرعلیخان و سالارالدوله بود».

چندروزبعد یعقوبخان‌گودرزی‌را محاکمه ومحکوم باعدام‌کردند و سپس او را در میدان شهر بدارآویختند و عده‌ای هم‌که بیگناه بودند مرخص شدند و ظفرالسلطان نهاوندی از آن جمله بود.

چون ناحیهٔ غرب بواسطهٔ طغیان ایلات و عشایر نا امن و راهها مسدود بود خوانین مدتی‌را برای اعادهٔ نظم وآرامش در بروجرد توقف نمودند و طوری‌از خودفداکاری وخودگذشتگی بروز دادندکه درفاصله کوتاهی اتباع نظرعلی‌خان و یعقوبخان سرکوب و منکوب شدند و تا مدتی دیگر بفکر آشوب نیفتادند.

پس از اینکه امنیت از هرجهت حکمفرماگردید اردوی بختیاری بیست روزه از خط ملایر و اراك وارد تهران شدند و دو ماه بعد دکتر عیسی‌خان افتخارالحکماء روز بیستم صفر ۱۳۳۰ قمری برحمت ایزدی پیوست ودر زاویهٔ مقدسهٔحضرت عبدالعظیم درایوان ناصرالدینشاه بدفن رسید وماده تاریخ وفاتش این‌است:

پوشید سیه چو شارق اندر تاریخ

سوسن ز عزای میرزا عیسی خان

در ماه جمادی الاول ۱۳۳۰ قمری سالارالدوله از طرف کردستان باتفاق داود خان کلهر و رؤسای ایلات غرب بشهر سنندج که حکومت آن با عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود حمله برد . چون فرمانفرما قوای مکفی نداشت سنندج را تخلیه کرد و عازم کرمانشاه شد وفقط دوعراده



فتحعلیخان بختیار (سردار معظم)

توب شنیدر که حرکت دادن آنها خالی از اشکال نبود در سنندج باقی گذاشت . متمردین توپها را متصرف و از این پیروزی تشجیع شدند و

عده کثیری بویژه کلیه افراد جنگجوی ایل کلهر وبایروند کردستان که درحدود سه هزارنفر بودند تمام خطهٔ غرب را تحت استیلا درآوردند.

سالارالدوله برای تعقیب و دستگیری فرمانفرما عازم کرمانشاه شد وچون فرمانفرما بیش از پنجاه نفر قزاق وتوپچی نداشت ازکرمانشاه به کنگاور رفت.

دولت مرکزی که از این اوضاع ناگوار اطلاع حاصل کرد مجدداً درصدد فرستادن قوا برآمد تا سالارالدوله را بشدت سرکوب نموده بشرارتهای او خاتمه دهد.

در نیمهٔ رجب ۱۳۳۰ فتحعلیخان سالار مؤید بپاس خدماتی که در جنگهای بروجرد انجام داده بود ازطرف احمد شاه قاجاربدرجه سرداری و بلقب سردارمعظم مفتخر گردید وفرمان سرداری اورا توسط حاج‌شهاب‌السلطنه فرستادند ومرحوم فرخی‌یزدی که درموقع رسیدن فرمان حضور داشت بالبداهه قطعهٔ ذیل را بنظم درآورد.

بسال یکهزار و سیصد و سی
که ازماه رجب بد نیمه‌ای کم
شهاب السلطنه آورد فرمان
چه‌فرمانی؟ متین‌ونغزومحکم
که سالار مؤید گشت امروز
بحکم شاه «سردارمعظم»

# گفتار نهم

## چگونه یپرم خان درقلعه شوربچه بقتل رسید

درماه شعبان۱۳۳۰ قمری اردوی بختیاری بسرداری سلطانعلیخان شهاب‌السلطنه و محمد تقی‌خان ضیاءالسلطان و یپرم خان بعزم سرکوبی قوچعلیخان وسالارالدوله ازطهران آمادهٔ حرکت شد . یپرم خان دارای ده نفر سرکرده بود که هریك از آنها یکصدنفر مجاهد زیر فرمان داشت واسامی آن ده نفر بقرار زیر است :

گریش، گیگوو آشوت‌ارمنی- یارمحمدخان کرمانشاهی-حسینقلی خان - مسیب خان - سالار قزوینی - مشهدی حسین آذربایجانی - سید کاظم طهرانی و احمدآقا مجاهد تبریزی

اردو از راه قزوین بزنجان رفت و پس از شش روز توقف خبر رسید که قوچعلیخان در چهار فرسخی مشغول شرارت و چپاول و تاراج است لذا خوانین توقف را جایز ندانسته بلا فاصله برای دستگیری قوچعلیخان از زنجان حرکت کردند وفردای آنروز با سواران او روبرو شدند . جنگ سختی درگیر شد و سرانجام قوچعلیخان و شش نفر از

همراهانش بقتل رسیدند و بقیه گریختند.

پس از رفع غائله قوچعلیخان اردو بزنجان مراجعت نمود و پس از دو روز توقف بطرف قروه واز آنجا به‌بیوك آباد وسپس بسمت همدان رفت. خوانین بختیاری وسایر رؤسای اردو درعمارت دولتی که درمنزل مظفرالملك حاکم همدان بود توقف نمودند. شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرماهم در همین اوقات از کنگاور به‌صحنه آمده بود. خوانین پس از شش روز توقف درهمدان وتهیهٔ مقدمات کار بقریه حصار یك فرسخی همدان رفتند و مقارن غروب روز دوم در آنجا کمسیونی با حضور ضیاء السلطان و شهاب السلطنه از خوانین و یپرم خان و سرکردگان مجاهدین تشکیل گردید و پس‌از چهار ساعت مذاکره وتبادل‌نظر تصمیم گرفتند صبح روز بعد برای تعقیب سالارالدوله وقلع و قمع اردوی او آمادهٔ حرکت باشند.

چون بعد از فوت مرحوم دکتر عیسی خان اینجانب بسرپرستی امور بهداشتی سواران بختیاری انتخاب شده بودم لذا همان شب باعجله بهمدان مراجعت نمودم و از داروخانه اکباتان که متصدی آن یکنفر پزشك آلمانی بود مقدار لازم دارو خریداری وبحصار مراجعت کردم.

طبق تصمیم متخذهٔ درکمسیون قرار بود صبح روز بعد اول آفتاب سواران بختیاری در خارج قریهٔ حصار صف کشیده منتظر یپرم و مجاهدین او باشند که خبر آوردند یپرم و سرکردگان و سایر اتباع او همان شبانه پس از خاتمه کمسیون از حصار حرکت کرده اند. این خبر که برخلاف تصمیمات و قرارهای‌قبلی بود خوانین بختیاری‌رابحیرت انداخت وناگزیر دستورحرکت داده‌شد وهمگی براه‌افتادند. اردو بآرامی

راه می‌پیمود و اینجانب بقرائن دریافتم که یپرم مصمم است جنگ را به



یپرم خان

تنهائی شروع و فتح آنرا باسم خود تمام کند و چگونگی را با دکتر

ابوالقاسم خان شیخ درمیان گذاشتم . حوادث بعدی صحت این پیش‌بینی را باثبات رسانید. خلاصه پس ازطی پنج فرسخ راه چادر سفیدی از دور بالای تپهٔ بلندی نمودار شد . خوانین که پیشاپیش اردو درحرکت بودند توقف و یکی دوگلوله برای امتحان بطرف چادر شلیك نمودند و چون این تیراندازی عکس‌العملی نبخشید چندنفرسوار برای کسب اطلاع بالای تپه فرستادند .

سوارها درمراجعت خبر آوردند که مقداری خاکستر و آتش وچند دانه فشنگ خالی درچادر دیده میشود و ظاهراً شب پیش در این حوالی جنگی واقع شده است .

از اینجا پیشقراولی اردو بعهدهٔ اسمعیل‌خان زراسوند و مهدیقلی خان صارم‌السلطان ( والی‌پور ) و نگارنده ویکی دو نفر دیگر واگذار شد وپس ازطی مسافتی چند چون از دور صدای گلولهٔ توپ بگوش رسید جریان را باطلاع خوانین بختیاری رسانیدیم.

از آنجائی که معمول مجاهدین بختیاری این بود کـه در موقع جنگ بفرمان رئیس اردو پردهٔ بیرق راباز کنند بنابراین پردهٔ بیرق را باز کردند وباهتزازدرآورند تاسوارانی که ازعقب میآمدند از وقوع جنگ اطلاع حاصل کنند .

دراینجا غلغله‌ای میان سواران بختیاری برپاشد وخوانین با لحنی هیجان‌آمیز باشعار مهیج فردوسی مترنم شدند و بتدریج هر چه جلوتر میرفتیم صدای گلوله توپ ماگزیم وشلیکهای متوالی تفنگ بیشتر بگوش میرسید .

سرانجام چند تپهٔ مرتفع که عده‌ای برفراز آنها قرارداشتند ازدور

نمایان گردید و اردو ناگزیر متوقف شد. کسانیکه دوربین داشتند مشغول تشخیص دوست با دشمن شدند و معلوم شد کسانی که تپه ها را اشغال نموده‌اند مجاهدین پیرم‌خان میباشند که با دشمن در زد وخوردند .

بفرمان خوانین بختیاری اردو بیك حمله تپه ها را اشغال کرد و معلوم شد میان تپه ها قلعه کوچکی است بنام قلعه شوربچه که مجاهدین پیرم آنرا محاصره کرده اند و سردسته محصورین نیز عبدالباقی خان پیشقراول اردوی سالارالدوله است که بشدت ایستادگی و از خود دفاع میکند .

چون پیرم خان قبلا اطلاع حاصل کرده بود که جلوداران اردوی سالارالدوله در قلعهٔ شوربچه موضع گرفته‌اند همانطور که پیش‌بینی‌شده بود شبانه بدون اطلاع خوانین بختیاری با افراد خود باین حدود رفت تا با دستگیری عبدالباقی‌خان فتح این جنگ را باسم خود خاتمه دهد . دراین هنگام پیرم خان و گریش واسدالله خان مصفی پسر محاسب‌الدوله بالای تپه ایستاده بودند و بایوان ارمنی که توپچی شصت تیر بود فرمان می‌دادند .

شهاب‌السلطنه وضیاءالسلطان با پیرم برسر بعضی مسائل تاکتیکی جنگ اختلاف‌داشتند. خوانین‌معتقد بودند که تنها تیراندازی بطرف‌قلعه و نگاه داشتن آنها در حال محاصره نتیجه‌ای نخواهد داشت وقبل‌ازاینکه سواران سالارالدوله بکمك محاصره شدگان بشتابند باید کار آنها را یکسره ساخت و با یك حمله قلعه را بتصرف درآورد در حالی‌که پیرم میگفت تصرف قلعه با حمله مستلزم تلفات زیاد میباشد و بایستی با تیر اندازی روحیه دشمن را ضعیف کرد تا خود بخودتسلیم شود .

بالاخره قرار شد مجاهـدین یپرم با توپ و تفنگ و شصت تـیر برجهای قلعه راگلوله‌باران‌کنند و فرصت ندهندکسی سرازبرجها بیرون کـند و سواران بختیاری هم با یك یورش خـود را بپای قلعه برسانند. گلولهٔ توپ بدر قلعه اصابت و آنرا خراب کرد و مجاهدین بختیاری وارد هشتی قلعه شدند.

تعداد زیادی از نفرات عبدالباقی‌خان در هشتی و دالان بودندکه جنگ تن بتن شروع گردید و عده کثیری از دشمن کشته و چند تن هم دستگیر شدند.

مجاهدین‌یپرم بهمان ترتیب بالای تپه‌ها قرارداشتند وچون دوست و دشمن مخلوط شده بودند دست از تیراندازی کشیدند. در هشتی قلعه دو در بود که ازیکی بطرف بهاربند وطویله میرفتند واز دیگری بعمارت مسکونی وارد میشدند. کسانی‌کـه در عمارت و دالان بودند همـگی دستگیر شدند و فقط یك برج باقی مانده بود که عبدالباقی خان و چند نفر بشدت از آن دفاع میکردند و چون از سوراخهای برج کف بهاربند دیده میشدکسی جرئت نمیکرد وارد بهار بند شود وجان خود را بخطر بیندازد.

در اطاقهای عمارت مسکونی صندوقهای متعدد چای و کیسه های قند وعدلهای قماش‌رویهم چیده‌شده ومعلوم‌بود عبدالباقی‌خان وسوارانش قافلهٔ مفصلی را غارت‌کرده‌اند.

درهمین اثنا خبرآوردندکه فرمانفرما بهمین حدود رسیده وپشت تپه‌ها پیاده شده و منتظر نتیجه است. سواران بختیاری درهشتی‌مشغول گفتگو برای تصرف برج بودند کـه ناگاه یپرم خان و دکتر سهرابخان

پزشک مخصوص او و اسدالله خان محاسب‌السلطان (مصفی) با چند نفر ارمنی وارد شدند و مستقیم بطرف بهاربند رفتند. نگارنده به یپرم گفت کـه هر گاه قدم به محوطه بهاربند بگذارد بلافاصله هدف گلوله واقع



اسدالله مصفی (محاسب‌السلطان)

خواهد شد ولی نامبرده چون فوق‌العاده عصبانی بود با آرنج دست مرا عقب زد و بزبان ترکی گفت بیلیرم یعنی میدانم و وارد بهاربند شد. یک

هنگامیکه عبدالباقی خان را بحضور فرمانفرما بردند باو گفت سالارالدوله ومتمردین دیگر و کسانیکه هواخواه اومیباشند عبث بخیال طغیان افتاده وجان خودرا بمخاطره انداخته‌اند و در این ضمن باو گفت ترابخشیدم وبمحض اینکه عبدالباقی‌خان خواست بعقب برگردد وحرکت کند یکنفراز مجاهدین ارمنی باشارهٔ فرمانفرما اورا هدف گلوله قرارداد که آناً جان بجان آفرین تسلیم کرد.

پس از اینکه عبدالباقی خان را باین ترتیب بقتل رسانیدند چند نفر را برای نگهبانی بالای تپه ها گماشتند ومقارن غروب نگهبانان مزبور اطلاع دادند عده‌ای سوار بسرعت بطرف قلعه میایند. سواران بختیاری بعجله برای مقابله جلو مهاجمین رفتند و جنگ سختی درگیر شد. در این زد و خورد چند نفر مقتول و معدودی مجروح و دستگیر شدند و بقیه روبهزیمت نهادند. ضمن بازجوئی از مجروحین و دستگیر شدگان معلوم شد عده‌ای بسرکردگی موقر نامی از اتباع سالارالدوله در قریهٔ یك فرسخی اقامت داشته‌اند وهنگامی که‌ازمحصور شدن عبدالباقی‌خان اطلاع حاصل میکنند بکمك او می‌شتابند که خوشبختانه دیرمیرسند و آنها نیز شکست میخورند.

چون تعداد کشته در قلعه و اطراف زیاد بود فرمانفرما وخوانین، شب را در مسافتی دور از قلعه بسر بردند و همان شبانه بتصویب سران مجاهدین، کریش رابجای یپرم بریاست مجاهدین ارمنی انتخاب کردند.

بامدادان، اردو بطرف صحنه حرکت کرد و مجاهدین‌ارمنی که از قتل یپرم خان بهیجان آمده بودند باولین قریه‌که رسیدند بی‌جهت همه جا را آتش زدند واینجانب واسدالله‌خان مصفی وچند نفر دیگرجمعی‌از

اهالی ده را که گرفتار حریق شده بودند مداوا نموده از خطر مرگ نجات دادیم و خوانین بارامنه خاطرنشان ساختندکه بعداً ازمبادرت باین گونه اقدامات بیمورد خودداری نمایند.



دکتر[نورالله دانشورعلوی] (مجاهدالسلطان)

---

تاهنگامیکه بصحنه رسیدیم حادثهٔ مهمی اتفاق نیفتاد وبعدازورود بآنجا، بختیاریها درباغات صحنه و دامنهٔ کوه، ومجاهدین ارمنی هم درمحل

جداگانه، و فرمانفرما و اردوی قزاق هم دردشت، خیمه وخرگاه زدند. دراین ایام سالارالدوله و داود خان کلهر درکرمانشاه بودند وپس‌ازچند روزتوقف درصحنه، علی‌اکبرخان رئیس‌ایل سنجابی با برادرش وسواران گوران باردو ملحق شدند.

چون ایل بایروند با سالارالدوله همراه بودند فرمانفرما دستور داد ایل نامبرده را سرکوب نمایند. برای اجرای این منظور عده‌ای به اقامتگاه ایل‌حرکت کردند ولی‌چون همهٔ مردان‌ایل باردوی سالارالدوله پیوسته بودند مهاجمین بدون دغدغه خاطر چادرهای آنها را غارت‌کرده مراجعت نمودند.

سه روز بعد از این مقدمه نگهبانان اردو خبردادندکه عدهٔ‌کثیری ازطرف بیستون درحرکت است، با شنیدن این خبر همهمه دراردو افتاد ومجاهدین سوار شدند و فرمانفرماهم ازدشت بمناطق مرتفع نقل مکان کرد و جنگ سختی درگیرشد.

این‌پیکار خونین تا حوالی عصربطول انجامید وسپس‌نفرات دشمن شروع بعقب نشینی‌کردند.

از وقایع جالب توجه این بودکه درموقع عقب نشینی سه‌نفرسوار از اسب پیاده شده بشدت تیراندازی میکردند و پس از اینکه سوارها دورمیشدند آن سه نفر نیز سوارشده خود را بآنها میرسانیدند و مجدداً پیاده شده کماکان به تیراندازی ادامه می‌دادند. در نزدیکی بیستون یکی‌ازاین سه نفر هدف گلوله ماگزیم واقع شد و دونفر دیگر ازمعرکه جان بدربردند.

سنگرهای کوه بیستون برای دفاع، محل مناسبی بود ولی با این

وجود اتباع سالارالدوله ، مواضع دفاعی را تخلیه کرده بسمت کرمانشاه رفتند. سواران بختیاری‌شب را درقریهٔ بیستون توقف کردندو به‌فرمانفرما اطلاع دادند تا با بقیة السیف اردو حرکت کند وصبح روز بعد بقیه اردو به بیستون رسیدند .

هنگام دفن مقتولین دشمن ، جوانی خوش سیما با لباس محلی نسبتاً فاخر کـه دستمالهای ابریشمی رنگا رنگ دور کلاه خود پیچیده بـود جزو کشته شدگان مشاهده گردید و مهری در جیب داشت کـه علی اکبر بن داود کلهر روی آن نقش شده بود و پس از مختصر تحقیق معلوم شد علی‌اکبرخان پسرداودخان رئیس ایل کلهراست . ازبختیاریها دراین‌زدوخورد فقط شش‌نفر کشته شدند که پس‌ازانجام تشریفات ومراسم مذهبی بدفن رسیدند .

اردو صبح روز بعـد عازم کرمانشاه شد و پس از طی سه فرسخ به قهوه خانه حاجی آباد رسید که فراریان کلهر قبلا دار و ندار وتمام اثاثیه آنرا غارت کرده بودند . ضمن تحقیق از قهوه چی معلوم شد کـه روز قبل داود خان کلهر را در حالی که یك پایش تیر خورده بوده باین محل انتقال داده اند و چون قدرت حرکت نداشته چند قطعه چوب از درخت بریده و چهار چوبی ساخته و اورا با چهار چوب به‌کرمانشاه برده‌اند .

سالارالدوله خبر شکست داودخان‌راکه میشنود بعجله‌کرمانشاه را تخلیه نموده بسنندج میرود .

اردو بدون مواجهه باکوچکترین پیش‌آمد سوئی وارد کرمانشاه شد وهردسته‌ای درمحل مناسبی سکنی گرفتند. فرمانفرما بعمارت دولتی

واقع در میدان وسط شهر رفت و خوانین بختیاری طرف سرقبر آقا که از سمت مغرب اولین قسمت شهررا تشکیل می‌دهد زیربلندیهای معروف به « تپه چاه سرخ » درعمارت آبرومندی سکونت اختیار کردند.

برای رفع خستگی اردو و معالجه مجروحین قرار شد یك ماه در کرمانشاه توقف شود بعد از سه هفته یکنفر پزشك بنام دکترموسس‌خان بجای دکترسهرابخان برای اردوی مجاهدین ارمنی از طهران وارد شد. در ایام اقامت کرمانشاه نگارنده گاهی برای تفریح بعد از فراغ از کار روزانه، باطراف شهر مخصوصاً به طاق بستان میرفتم و یکی از روزها که باتفاق یارمحمدخان از طاق بستان مراجعت میکردیم چون او را بیش از اندازه درهم و گرفته دیدم در مقام کنجکاوی برآمده از او علت را جویا شدم و وی فقط اظهار کسالت کرد.

چندروز بعد شایع شد که یارمحمدخان با پنج نفر ازسواران خود مفقودالاثر گردیده ولی بقیهٔ سوارهای او درشهر هستند. چون یارمحمد خان اهل محل بود احتمال میرفت برای انجام کاری باطراف رفته است خاصه اینکه توقف سوارهای اودرکرمانشاه، ازبروز هرگونه بدگمانی و سوء ظن جلوگیری میکرد.

بیست و چهار روز از توقف درکرمانشاه میگذشت و افراد اردو سرگرم عیش و نوش بودند و فرمانفرما باکمال قدرت حکومت مینمود که وقوع اتفاق ناگواری که شرح آن خواهدآمد حرت همه را پاره کرد. معمول سواران کلهر این است که در موقع جنگ نقارهٔ کوچکی جلوی زین اسب می‌بندند و هنگام حمله، نقاره را بوسیلهٔ دو قطعهٔ چرم بصدا درمیآورند.

نیمهٔ شب صدای نقاره و همهمهٔ سواران بگوش رسید. این پیش آمد در میان مجاهدین بختیاری و ارمنی نیز ولولهٔ عجیبی ایجاد کرد و از صدای گلوله و هلهلهٔ سواران غوغائی بر پا شد و در تاریکی شب تنها وسیلهٔ تشخیص دوست ودشمن دستمالهائی بودکه بعضی‌ازمجاهدین دور کلاه خود پیچیده بودند.

نویسندهٔ این سطور و میرزا حسن‌خان متین (دبیرخاقان) منشی ضیاءالسلطان ومیرزا یحیی‌خان معتمد خونساری منشی شهاب‌السلطنه در یك جا منزل داشتیم و سوارهای شخصی ما در خانه‌های اطراف سکونت داشتند وفاصلهٔ میان منزل‌ما بامنزل خوانین بختیاری یك رودخانه خشك بی‌آب بود. با دو نفر رفیق و هم منزل بمشورت پرداختیم تا چاره ای اندیشیده خود را بخوانین‌برسانیم. سرانجام تصمیم گرفته شدکه نگارنده بهرترتیبی هست خود را به«تپهٔ چاه‌سرخ» رسانیده ازوضع خوانین اطلاع حاصل نماید.

در این هنگام صدای گلولهٔ تفنگ بیشتر از اطراف منزل خوانین بگوش میرسید و معلوم بود عده‌ای برای دستگیری بزرگان بختیاری درصدد حمله و تیراندازی برآمده‌اند.

چون «تپهٔ چاه‌سرخ»ازچهارطرف محاصره‌شده‌بوداینجانب‌نتوانستم خود را بخوانین برسانم، ناگزیربمنزل مراجعت و با دوستان تبادل نظر کردم وسپیدهٔ صبح خود را بنحوی از انحاء به تپهٔ چاه سرخ رسانیدم. خوانین باکمال رشادت دفاع میکردند و سه ساعت بعد از طلوع آفتاب از محاصرهٔ دشمن نجات یافتند. در این هنگام خبر آوردند که میرزا محمد هاشم گلپایگانی یکی از سر دسته های اردوی خوانین را در برج

میدان کاهفروشها محاصره کرده اند و چون فشنگ افراد باتمام رسیده اگر کمکی بآنها نرسد همــگی تسلیم خواهند شد .

خوانین بختیاری یکهزار عــدد فشنگ سفید تحویل اینجــانب دادند تا هرچــه زودتر بافراد محاصره شده برسانم . فشنگها را درکوله پشتی عابدین نام بختیاری ریخته باتفاق چند نفر از سواران شخصی و یــکی دو نفر از جلودار هــای خوانین حرکت نمودم. نزدیك میدان کاهفروشها مقابل‌مسجد عمادالدوله باعده‌ای ازافراد مسلح دشمن مصادف گردیده مشغول زد و خورد شدیم ازاین‌عده سه‌نفر مقتول و بقیه فراری شدند وپس‌ازشکستن محاصره محمدهاشم گلپایگانی، فشنگها راتحویل داده دو نفر ازهمراهان خود یعنی عباس وجعفرقلی‌راکه دراین زدوخورد مجروح شده بودند بمرکز اردو فرستادم .

چون در میدان کاهفروشها بخیال افتادیم کــه از وضع فرمانفرما اطلاع حاصل کنیم لذا بطرف‌ارك حکومتی‌حرکت‌کردیم و نزدیك میدان کاخ، با جمعی ازاتباع یارمحمد خان که کلاه برسرنداشتند و بخوبی آنها را میشناختیم مصادف شدیم و از آنجائیــکه گمان دشمنی از طرف آنها نمیرفت بیخیال در حرکت بودیم که ناگاه ازطرف آنها شلیك وتیراندازی شد. چون خصوصت اتباع یارمحمدخان بااین‌اقدام باثبات رسید بیدرنگ ما نیز در صدد دفاع برآمده مشغول زد و خورد شدیم و ناگهان خبر آوردند یارمحمدخان دراین گیرودار بقتل رسیده است .

اتباع یارمحمدخان با شنیدن این خبر روحیهٔ خود را باخته به محاصره افتادند و هنگامیکه ما خود را بمیدان کاخ رسانیدیم جسد یار محمد خان را کــه گلوله بدهان او خورده بود مشاهده نمودیم و تفصیل

مخالفت اوبقراریست که اینك برای خوانندگان عزیز شرح داده میشود :
پس از قتل یپرم خان و برقراری گریش بجـای او متدرجاً نظم



مرحوم حاج سلطانعلیخان شهاب السلطنه بختیاری

اردوی مجاهدین ارامنه مختل گردیده بود وسرکرده هاآنطورکه ازیپرم تبعیت میکردند ازگریش شنوائی نداشتند و او هم متأسفانه نمیتوانست سران اردو را باحسن تدبیر راضی نگاه دارد .

بعد از فتح کرمانشاه شبی یارمحمدخان و گیکوی ارمنی مشاجره میکنند و گریش بجای اینکه از حدود بیطرفی خارج نشود جانب گیکو را میگیرد، یار محمدخان‌هم ازاین موضوع رنجیده خاطر گردیده بخیال می‌افتد که با ایل کلهر و بایروند که طرفدار سالارالدوله بودند سازش و اردوی مجاهدین ارمنی‌را ازهم متلاشی کند.

این خیال متدرجاً در یار محمدخان قوت گرفته درخفا با معین‌الکتاب که یکی ازاشخاص متنفذ کرمانشاه بود تماس میگیرد وبوسیلهٔ او با مخالفین شروع بمکاتبه میکند وپس ازجلب اطمینان آنها قرار ملاقات میگذارد.

بعد معلوم شد چند روزی که یارمحمد خان ناپدید بوده درخارج شهر بسرمی‌برده وبامخالفین، مشغول‌زد و بند واتخاذ تصمیم‌لازم‌بوده‌است. دو روز قبل از اینکه قضیه علنی وبرملا شود نفرات ایل، محرمانه و بطور ناشناس بشهر رفته در خانه طرفداران سالار الدوله سکونت اختیار میکنند. یارمحمدخان ضمناً به‌اتباع وسواران خود دستورمیدهد که درموقع جنگ کلاه برسر نگذارند تامهاجمین آنهاراازسایرمجاهدین تشخیص دهند وبآنها تیراندازی نکنند.

بمحض‌اینکه افراد ایلات طرفدار سالارالدوله بشهرحمله میکنند اتباع یارمحمدخان وکسانی که قبلا واردشهرشده‌بودند ازکمینگاه بیرون آمده با مجاهدین شروع بجنگ مینمایند. یارمحمد خان هم شبانه وارد شهر شده برای دستگیری فرمانفرمایکسربارك حکومتی‌میرود وهنگامی که با قزاقان مستحفظ ارك مصادف میشود خود را معرفی‌میکند وبطرف در دوم ارك میرود.

مستحفظین دردوم با وجود اینکه اوخود را معرفی میکنند ازورود وی جلوگیری نموده باو ایست می‌دهند. یار محمدخان ناگزیر ده تیر کمری خود را از جلد در آورده در صدد تیراندازی برمیآید که یکی از افراد قزاق پیشدستی و بطرف او شلیك میـکند. گلوله بدهان یارمحمدخان خورده بزمین در میغلطد. همراهان یار محمدخان درنگ را جایز ندانسته بفکرفرار می‌افتندولی‌قزاقها مجال‌نداده آنها را دستگیر و خلع اسلحه میکنند.

خلاصه پس از مشاهده جنازهٔ یار محمد خان، باکسب‌اجازه وارد ارك شده جریان امر را بفرمانفرما گزارش دادیم. فرمانفرما بوسیله نگارنده برای ضیاءالسلطان‌وشهاب السلطنه پیغام فرستاد که اشرار را بلااستثنا دستگیر و بافراد اردو ابلاغ کنند که در مقابل‌هر یکنفر زندانی‌مبلغ‌بیست‌تومان‌به‌مجاهدین جایزه و پاداش داده خواهد شد. با صدوراین‌دستورمتدرجاً کاربجائی رسید که بعضی‌ازمجاهدین،اشخاص بیگناه را از منزل ها بیرون کشیده تحویل مأمورین‌فرمانفرما میدادند



**عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما**

و معلوم نشد این بینوایان شوربخت با پرداخت چه‌مبالغ هنگفتی بعدها از زندان فرمانفرما مستخلص شدند.

پس‌ازبرقراری نظم و امنیت بدستورفرمانفرما، خانه معین‌الکتاب و بعضی محترین دیگر را کـه با او همدست بودند غارت‌کردند و بعد از حصول اطمینان از فرار کردن اشرار ، ما وقع را بتفصیل به تهران گزارش دادند و فرمانفرما رشادت و زحمـات و استقامت مجاهدین را باطلاع حکومت مرکزی رسانید و ازدولت تقاضاکرد از خوانین تشویق لازم بعمل بیاید .

چند روز بعد ضیاءالسلطان بلقب امیرجنگ وشهاب‌السلطنه بلقب امیراکرم ازطرف احمدشاه مفتخر گردیدند وضمناً نویسندهٔ این‌سطورنیز به‌لقب مجاهدالسلطان مباهی‌شد ولی‌شهاب‌السلطنه بهمان لقب سابق‌اکتفا نمود و تقاضاکرد علیرضا خان پسر غلامحسین‌خان سردار محتشم برادر مادری او بلقب امیراکرم مفتخرشود .

# گفتار یازدهم

# فرمانفرما ومجازاتهای قرون وسطائی.

## انتخابات قلابی بم

پس از اینکه اهالی کردستان بحمایت سالارالدوله علیه حکومت مرکزی قیام نمودند و در سنندج واطراف غوغای عجیب و ناامنی شدیدی برپا شد. شاهزاده فرمانفرما حسب الامر دولت با تمام قوا عازم سنندج گردید . اردو بعد از یازده روز با طی راههای سخت و صعب العبور به کامیاران و جعفرآباد رسید و سالارالدوله حسب‌المعمول فرار را برقرار ترجیح داد و سنندج را تخلیه کرد . اردوی مرکزی ضمن استقبال شایان و تجلیل و احترامات فوق‌العاده‌ای که ازطرف اهالی سنندج ابراز گردید وارد سنندج شد و رؤسای مجاهدین درکنار شهر چادر زده در همانجا سکونت اختیار کردند و فرمانفرما با حول‌وحوش ستاد فرماندهی خود بمقر حکومت رفت .

روزی خبر آوردند که فرمانفرما تصمیم گرفته‌است یکی ازمتمردین واشرار را ببدترین وضع فجیعی مجازات نماید وضمناً ازرؤسای مجاهدین

بازی تخته نرد بودند که یکنفر از طرف فرمانفرما بـا خوانین تقاضای ملاقات محرمانه کرد . شهاب السلطنه با فرستادهٔ فرمانفرما چند دقیقه‌ای بمذاکره پرداخت و بلا فاصله دستور داد چادر کوچـکی در میان سایر چادرهـا برپا کنند و چون امیرجنگ چگونگی را سئوال کرد معلوم شد فرمانفرما پیغام فرستاده‌است که مشیردیوان‌را وادار کردم‌ازخوانین،ملاقات کند و بمحض‌اینکه درمحل اردو حضور یافت باید بازداشت شود .

جریان قضیه ازاین قرار است که صبح همان روز جمعه فرمانفرما مشیر دیوان رابه ناهار دعوت میکند و سرسفره ضمن سایر مذاکرات باو میگوید : «چرا تاکنون ازخوانین بختیاری دیدن‌نکرده و بی‌جهت آنها را از خود رنجانیده ای ؟ » و مؤکداً توصیه میکند که همان روز عصر از خوانین ملاقات کند .

پس‌ازاینکه مشیردیوان باردوگاه آمد و از اسب پیاده شد اسمعیل خان زراسوند و عبدالله خان بهادرالدوله او را بچادری کـه قبلا آمـاده شده بود هدایت کردند و از او پذیرائی بعمل آوردند ولی ضمناً پنج نفر از همراهان او را خلع سلاح و در چادر قزاقخانه بازداشت نمودند . یکی دو ساعت بعد مشیردیوان جویای حال خوانین شد و چون از آنها خبری نرسید مشکوك گردید و تصمیم گرفت بشهر مراجعت و ملاقات را بروز بعد موکول کند ولی بهادرالدوله گفت امشب را مهمان هستید و ممکن است صبح فردا بشهر مراجعت کنید . مشیردیوان که ازاین‌جریان پریشانحال گردیده بود گفت معلوم میشود زندانی هستم اسمعیل‌خان گفت محبوس نیستید ولی حرکت شما هم بدون اجازه خوانین میسر نخواهد بود وچون تقاضا کرد یکنفر از سوارهای او برای آوردن لوازمات بشهر

برود و بهادرالدوله گفت به دیگری ممکن است این مأموریت داده شود متوجه‌شد که سواران مسلح او نیز خلع سلاح وبازداشت شده‌اند.

یك هفته بدین ترتیب گذشت ومشیر دیوان نتوانست ازخوانین بختیاری ملاقات کند و در این اوقات چون شنیده شد که بستگان و اقوام اللهیار شرارت را بسرحد کمال رسانیده اند فرمانفرما در صدد سرکوبی اشرار برآمد و دستور داد مشیر دیوان را به گریش رئیس اردوی مجاهدین ارامنه تحویل دهند و خوانین برای سرکوبی اشرار بکلیائی بروند. دو روز بعد اردو بسرکردگی امیر جنگ و شهاب السلطنه بکلیائی و سنقر رفت ولی اشرار قبل از ورود اردو با غنائمی که بدست آورده بودند باطراف پراکنده شدند.

خوانین بختیاری پس از تمشیت سنقر و کلیائی بسنندج مراجعت کردند و در بازگشت اردو معلوم شد که گریش در غیاب خوانین مبلغ هفتهزارتومان(که بپول پنجاه‌سال پیش مبلغ هنگفتی میشود)بعنوان مخارج اردو بزور از مشیر دیوان گرفته است. بهرحال استرداد پول ازگریش ارمنی که شاید بیشتر آنرا تحویل فرمانفرما داده بود از محالات و ممتنع بشمار میرفت.

پس ازهیجده روز چون درکردستان واطراف، امنیت برقرار گردید وسالارالدوله‌هم بروسیه فرارکرد ازطرف دولت دستور داده شد که اردو با مشیردیوان بطهران حرکت کند. در همدان مدارکی بدست آمد که سیدکاظم یکی از سرکرده‌های مجاهدین یپرم با یارمحمد خان همدست بوده و با اومکاتبه داشته است. مجاهدین گریش،سید کاظم‌را تیرباران و سوارهای اورا خلع سلاح ومرخص کردند.

اردو از راه قزوین بطهران رفت و مشیر دیوان محکوم بتأدیه ده هزار تومان وجه گردیدکه نقداً پرداخت ومرخص شد . چون در تهران دیگر احتیاجی بسوار و تفنگچی نبود و از طرفی جیره و علیق سوار هاهم بواسطهٔ بی‌پولی، مرتباًازطرف دولت داده نمی‌شدعده‌ایرا مرخص کردندکه باوطان خود بروند .



مرحوم غلامحسین خان
سردار محتشم بختیاری

درهمین گیرودار اینجانب نیز برای‌سرکشی بکارهای شخصی‌خود باصفهان رفتم و دو ماه بعدیعنی در ماه رجب ۱۳۳۱ قمری غلامحسین خان‌سردارمحتشم‌والی‌ایالت کرمان شد و وقتی ازتهران باصفهان رسید معلوم‌شدشهاب السلطنه هم‌بمعاونت او منصوب گردیده است . سردار محتشم در اصفهان دو هفته توقف و پس از احضار عده ای سوار از بختیاری، بطرف کرمان حرکت کرد . اینجانب نیز باتفاق والی ومعاون او عازم کرمان شدم وپس‌ازبیست وچهار روز بکرمان رسیدم یك هفته بعد سردار محتشم ، عبدالحسین خان سالار اکرم پسرخودرا بحکمرانی بم ونرماشیر واینجانب را بمعاونت او منصوب کرد .

در ماه شوال همان سال انتخابات دورهٔ دوم مجلس سورای ملی شروع و از طرف حکومت بم و نرماشیر اعلان انتخابات منتشر گردید

پس از تعیین انجمن نظار وپخش تعرفه، معلوم شدکه اهالی بم ونرماشیر تا نزدیك خاك بلوچستان بلا استثناء طرفدار ناظم‌التجار کرمانی میباشند و مسلماً باو رأی خواهند داد در صورتی که از تهران مهدیخان نامی را بسردارمحتشم معرفی وتأکید کرده‌اند که حتماً باید اوازصندوق انتخابات سردر آورد .

مفاد دستور دولت بحکمران بم ابلاغ گردید وچون اینجانب انجام این دستور را بر خلاف عقیده و وجدان خود میدانستم از نمایندگی حکومت درانجمن استعفا دادم . جانشین اینجانب شبانه آراء صندوق را تعویض نمود و اتفاقاً قریب سیصد برگ رأی اضافه بر تعرفه های توزیع شده از صندوق خارج گردید که همین مسئله را اهالی بم دستاویز قلابی بودن آراء صندوق قرار دادند و برای ابطال انتخابات بحکومت شکایت کردند. چون حکومت بشکایت مردم ترتیب اثر نداد کسبه واصناف شهر دکاکین و مغازه ها را تعطیل نمودند ودرتلگرافخانهٔ هندواروپ که سابق آنرا تلگرافخانهٔ انگلیسها میگفتندودرخارج شهربود متحصن گردیدند

والی کرمان محرمانه دستور داد چون ناظم التجار نظم عمومی را مختل کرده است دستگیر و بکرمان فرستاده شود . این خبر که به ناظم‌التجار رسید بلافاصله در تلگرافخانه متحصن گردید وسپس چندنفر از مأمورین دولت بعنف در صدد دستگیری او بر آمدند ولی متحصنین تلگرافخانه ، چون مسلح بودند ایستادگی و از جلب ناظم التجار جلوگیری بعمل آوردند چند روز بعد یکنفر افسر سوئدی با یکصد نفر ژاندارم ازکرمان وارد شد ومتحصنین را متفرق و ناظم‌التجار وچند نفر دیگر را توقیف کرد و سپس طبق دستور واصله از کرمان ، پاهای

ناظم‌التجار را کندکرده با ده نفر سوار ژاندارم و بختیاری باکمال خفت وخواری بمرکزایالت فرستادند .

اینجانب از این جریان بحدی متأثر شدم که نزدیك بود درنتیجهٔ



دکتر نورالله خان مجاهدالسلطان

تفوه بپاره‌ای مطالب و در اثر بعضی تظاهرات بزحمت بیفتم .

روزی در یك مجلس ضیافت در خانه یکی از خوانین بم که اسعد

نظام و اسعدالسلطنه و اکرم نظام و حاجی‌خان معروف بسلطان وافتخار نظام از خوانین درجه اول و اعضای انجمن انتخابات حضور داشتند. موضوع انتخابات و پیش آمد ناگواری که برای ناظم التجار اتفاق افتاده بود مطرح گردید.

نویسنده خطاب بخوانین و محترمین بم گفتم: «شما که میدانستید ناظم التجار وکیل حقیقی محل است و مردم از روی عقیده و ایمان باو رأی داده‌اند چرا باین افتضاحات تن دردادید؟» اسعدنظام گفت «حکم حاکم است و مرگ مفاجات». البته این مطلب درحکومتهای فردی ودیکتاتوری واقعیت خواهد داشت ولی در رژیم مشروطیت تنها قانون است که باید درهمه‌جا اجرا شود وحاکم، مجری قانون خواهد بود.

در همین اوقات زمزمهٔ جنگ بین‌المللی اول بلندگردید و خبر فتوحات پی در پی آلمان در همه جا شایع شد. بعد از شش ماه سردار محتشم بحکمرانی اصفهان و سردار ظفربحکمرانی کرمان منصوب گردیدند. در آن ایام حکام هر محل رؤسای نظمیه و عدلیه و بلدیه را بدلخواه خود تعیین و بمرکز پیشنهاد میکردند و از طرف مرکزهم احکام آنها صادر میگردید.

در زمان حکومت سردار محتشم نیز اینجانب بمعاونت نظمیه اصفهان انتخاب شدم و لزوماً متذکر میشودکه درآن تاریخ رئیس نظمیه اصفهان دارای درجهٔ سرهنگی و معاون او درجهٔ نایب سرهنگی داشت.

# گفتار دوازدهم

## تشکیل کمیته دفاع ملی قم و جنگ مجاهدین

### اصفهان با سربازان تزاری

حکومت تزاری ازدیر باز چشم طمع بخاک ایران دوخته بود و مأمورین نیکلا بمنظور رسیدن بآبهای گرم خلیج فارس همواره در مقام بسط و توسعه نفوذ خود بودند.



حسن مستوفی الممالک

عمال روسیه هر قضیه جزئی بی اهمیتی را دستاویز و آزادیخواهان و دولت وقت را در معرض تهدید قرار میدادند. در زمان تصدی شوستر امریکائی چون وضع مالیه مملکت سر و صورتی پیدا کرد و مالیاتهای قانونی بحیطهٔ وصول درآمد مأمورین روسیه تزاری منتهز فرصت بودند که مستمسک و بهانه‌ای بدست آورده موجبات انفصال شوستر مستشار

امریکائی مالیه ایران را فراهم نمایند.

اختلاف مأمورین شوستر و شعاع‌السلطنه برسر پرداخت مالیات و استنکاف شخص اخیرالذکر از تادیه مالیاتهای عقب افتاده و دیون معوقه فرصتی بدست مامورین روسیه تزاری داد تا بعنوان پوچ اینکه شعاع‌السلطنه تبعه روسیه است در این موضوع مداخله نمایند واین اختلافات بجائی رسید که روسها بایران اولتیماتوم دادند وعزل شوستر را خواستار شدند. دولت وقت بالاجبار با تقاضای روسها موافقت بعمل آورد ولی آزادیخواهان اقدامات دولت تزاری روسیه را بعنوان مداخله در امور داخلی مملکت ومخالف با استقلال و حاکمیت خود تلقی نمودند و کینهٔ روسها را بدل گرفتند.

درموقع جنگ، آزادیخواهان ایران که همواره ازمظالم وتعدیات روس وانگلیس درعذاب بودند نه از لحاظ همراهی و مساعدت با آلمان بلکه بواسطهٔ اینکه شخصاً قادر بگرفتن انتقام از روسیهٔ تزاری نبودند ظاهراً جانب آلمان را گرفتند تا با جلب مساعدت آن دولت از تعدیات بی‌رویهٔ روسها جلوگیری بعمل آورند.

در سال ۱۳۳۳ قمری یك عده از افراد قشون روسیه تزاری که در شهر قزوین متمرکز بودند بعنوان اینکه طرفداران آلمان درتهران دست از تحریك و اغتشاش بر نمی‌دارند بسمت مرکز عزیمت نمودند. خبر حرکت یکهزار نفر ازسپاهیان روس بسمت کرج، ولوله‌ای درشهر تهران انداخت و جمعی از آزادیخواهان به بلدهٔ طیبهٔ قم مهاجرت کردند.

مهاجرین که اغلب آنها از اعضای حزب دموکرات بودند جمعیتی بنام کمیتهٔ دفاع ملی درشهرقم تشکیل دادند که سلیمان‌میرزا، سیدحسن

مدرس اسفه‌ای ، ادیب السلطنه سمیعی ، میرزا قاسم خان صور اسرافیل میرزا محمد علی خان فرزین ، ابوالحسن خان معاضد السلطنه پیرنیا ، علیخان سیاه کوهی ، میرزا سلیمان خان میکده ، خانبابا خان‌شیرازی سردارمحیی، علی‌اکبرخان دهخدا، سردارسعید پسر سردار کل ، حاج محمد تقی شاهرودی ، میرزا طاهر تنکابنی‌ومیرزا علی‌اکبر ساعت ساز از افراد سرشناس آن بودند .



سلیمان میرزا اسکندری

اطرافیان احمد شاه اورا از حرکت‌قوای روس‌مستحضر وچنان او را هراسان کردند که بلافاصله مستوفی الممالك رئیس‌الوزراء وچند نفرازرجال را احضار واز آنهاچاره جوئی نمود و پس از تبادل افکار تصمیم گرفته شدکه شاه با جواهرات سلطنتی و اشیاءگرانبها باصفهان حرکت نماید .

تصمیم شاه باطلاع سفارتخانه هـای خارجی کـه رسید نمایندگان آلمان و اطریش و عثمانی دراندك مدتی خود را آماده حرکت باصفهان کردند .

حاج آقا نورالله ثقة‌الاسلام و سران دموکرات‌که از این جریان اطلاع حاصل نمودند بلا فاصله از اصفهان بجمع آوری مجاهدین سابق پرداختند و نصمیم گرفتند عده‌ای مسلح بمرکز بفرسنند تا احمد شاه را باصفهان بیاورند در فاصلهٔ‌کوتاهی قوائی از مجاهدین و آزادیخواهان

آماده حرکت شدند و حاج آقا نورالله ضمناً شرح لازم برضا جوزدانی و جعفرقلی چرمینی وسردار صولت ونایب حسین کاشی نوشت و دستور داد با قوائی که دراختیار دارند بی‌درنگ بقم بروند ومنتظر دستور کمیته دفاع ملی باشند .

اینجانب بسائقهٔ وطن پرستی از معاونت نظمیه مستعفی و باتفاق اردو عازم قم شدم . جمع آوری نفرات در اصفهان در حدود بیست روز بطول انجامید و اعضای کمیتهٔ دفاع ملی پیش از حرکت شاه، بقم رفتند و سفیر آلمان هم زودتر از سایر نمایندگان متحدین از طهران خارج شده بود . اردوی اصفهان پس از هشت روز به قم رسید و نایب حسین کاشی و رضا و جعفرقلی نیز با سوارهای مسلح خود به مهاجرین ملحق شدند .

دو روز بعد شارژدافر آلمان در قم سواران مسلح را سان دید و جیره هرسواررا یك لیرهٔ عثمانی که در آن تاریخ بیست‌وهشت ریال ارزش داشت تعیین کردند و بهرسوار مبلغ ده لیره از بابت جیره ده روزه نقداً پرداخته شد. دوسه روز بعد عده سردارصولت ورضا وجعفرقلی بهمراهی سردار محیی رشتی عازم علی آباد گردیدند و اینجانب نیز باتفاق همین اردو حرکت نمودم .

کاروانسرای منظریه، سه فرسخی‌قم، دارای یکنفرقهوه‌چی وعلاف بود و سواران آنچه کاه و جو و آذوقه موجود داشت تصرف کردند و علاف بیچاره هم راه قم را در پیش گرفت . صبح بطرف علی‌آباد حرکت کردیم و صد و پنجاه نفر ژاندارم بسرکردگی یکنفر سلطان تهرانی با قورخانه ومهمات زیاد وگاریهای چهاراسبه که مقدمةالجیش‌موکب احمد

شاه بود وارد علی آباد شدند . دو روز در علی آباد توقف کردیم و صبح روز سوم تاریخ حرکت اردو بحسن آباد بوسیله تلفون به کمیتهٔ دفاع ملی قم اطلاع داده شد ولی درجواب دستور رسید که تا اطلاع ثانوی اردو در علی آباد توقف کند.

پس از یک شبانه روز دستور رسید که اردو هرچه زودتر بقم مراجعت نماید واردوی علی آباد طبق دستور بمنظریه رفت و از آنجائیکه از لحاظ آذوقه وخواربار درمضیقه بود چگونگی را به قم اطلاع داد و بنا شد چهار گاری آذوقه وعلیق از آنجا سریعاً بفرستند وچون تا اوایل شب خبری نرسید و افراد فوق العاده بزحمت بودند سردار صولت و سردار محیی و رضا جوزدانی و میرزاعلی اکبر ساعت ساز با هم مشورت کردند و قرار شد از منظریه به عسگر آباد واقع در کنار خط اصلی تهران بروند .

پاسی ازشب گذشته خبر آوردند که یك نفر ایطالیائی بنام فاسترلی از قم وارد شده و عازم تهران است اینجانب و چند نفر سوار برای دستگیری او حرکت کردیم و وقتی به پل عسکر آباد که در نزدیکی مهمانخانه‌ای بود رسیدیم با دو نفر ژاندارم مسلح مصادف شدیم که برای حفاظت فاسترلی از قم فرستاده بودند . ژاندارمها از برخورد با سواران مسلح بوحشت افتادند ولی نگارنده بآنها متذکر شدکه مزاحمتی برای ژاندارمها نخواهد بود .

فاسترلی دریکی ازاطاقهای مهمانخانه بخواب عمیقی فرورفته بود. رضاخان جوزدانی پشت در اطاق رفت و دق الباب کرد پس ازچند دقیقه و ضربات پی در پی فاسترلی از داخل اطاق با زبان فارسی شکسته بسته گفت حالا موقع خواب است و در باز نخواهد شد و سرانجام چون رضا

خان با تشدد و تهدید گفت اگر در را بازنکنی در را خواهم شکست در را بازکرد و چون با چند نفر مسلح مواجه گردید هراسان شد . رضا خان اثاثیه او را تفتیش کرد و دستور داد هر چه زود تر بطرف تهران حرکت کند .



**چراغعلیخان سردار صولت**

فاسترلی یك اسب یموتی نارنجی رنگ داشت که رضاخان تصاحب کرد و در عوض یك اسب کندرو نحیف باو داد و بعد تصمیم گرفت او را شبانه بمنظریه ببرد . در منظریه سردارمحیی وسردار صولت بافاسترلی کمال محبت را کردند و بامدادان روز بعد اورا باگاری پستی که از قم بطهران میرفت بمقصد فرستادند.

چون بالاخره از آذوقه های محمولهٔ قم خبری نرسید قرار شد اینجانب و چند نفر سوار باتفاق سلطان ژاندارمری بعسکر آباد رفته پس از تهیه محل مناسب و آذوقه کافی مراتب را اطلاع دهیم تا اردو از منظریه به‌عسکر آباد نقل مکان کند . ازمقابل تپه‌های بالای کاروانسرای منظریه که گذشتیم ناگهان در جاده ساوه که طرف دست راست ما بود گرد و خاك زیادی از دور برخاست ومعلوم شد یك دستهٔ کوچك درجلو

و دستهٔ بزرگی عقب تر در حرکت است. اینجانب بدون تردید متوجه شدم که اردوئی از این سمت در حرکت میباشد و دستهٔ کوچك قاعدتاً پیشقراول اردوی بزرگی است که از عقب حرکت میکند. سواران طبق دستور بعسکرآباد رفتند و اینجانب معجلا برای دادن گزارش بمنظریه مراجعت نمودم.

سردار محیی و سردار صولت و میرزا علی‌اکبر ساعت ساز و رضا خان مقابل عمارت اتابیکی منظریه ایستاده بودند وازمراجعت من اظهار تعجب کردند. وقتی چگونگی را گفتم سردار محیی سوار اسب سفیدی شد و با عجله بالای تپه رفت و با دوربین بتماشا پرداخت. پس از اندك مدتی با خونسردی مراجعت نمود و تمسخرکنان گفت مجاهدین رشید اصفهان قافلهٔ شتر را با اردوی مسلح اشتباه کرده‌اند. اینجانب ازاظهارات سردار محیی خجل وشرمنده شدم و ناگزیر چیزی نگفتم و چند لحظه بعد اردو بعزم عسکرآباد از منظریه حرکت کرد.

پس از طی مسافتی ازراه، ناگاه عدهٔ نسبتاً زیادی سواره‌نظام روس از جلو تپه‌ها نمایان شدند ومعلوم شد حدس اینجانب صائب بوده است. طرفین چون هیچکدام منتظر چنین پیش آمدی نبودند بفوریت خود را جمع و جور نمودند و پس از چند دقیقه صدای سوت شدیدی بلند شد وقزاقهای روس شمشیرکش بطرف مجاهدین حمله کردند. رضاخان روی قاطری که تشك و پالان داشت نشسته بود که یکی از قزاقها شمشیر را حواله سراوکرد ولی اتفاقاً شمشیر برسراو اصابت ننمود و تشك و پالان را از هم درید. رضا خان بلادرنگ با هفت تیر کمری سوار روس را از اسب بزیر انداخت.

رضا جوزدانی بتشویق شیخ‌محمدعلی کلباسی که اوایل همین کتاب ضمن فعالیت‌های مشروطه طلبان اصفهان از او نام برده شده در جنگ با روسها شرکت کرده بود.

در این جنگ شدید تن بتن عده ای از طرفین بقتل رسیدند و



حاج شیخ محمد علی کلباسی

چون مجاهدین با اسلحه گرم از خود دفاع میکردند کمتر تلفات دادند. وقتی اردوی بزرك روسها رسید مجاهدین لاعلاج بکاروانسرای منظریه پناه بردند و کاروانسرا از طرف روسها بمحاصره در آمد. زد و خورد تا اوایل شب ادامه داشت و سلطان راندار مری با جند نفر ژاندارم و دو

ماکزیم در یك برج و رضا خان و سردار محیی و سردارصولت و چند نفر در برج دیگر بودند که ناگهان نوری عظیم تمام صحن کاروانسرا و برجها را روشن کرد .

در این هنگام سلطان ژاندارمری فریاد کشید که روسها بوسیلهٔ نور افکن میخواهند وضع را تشخیص و افراد را هدف گلوله قرار دهند وافراد باید فوراً برای اینکه هدف گلوله واقع نشوند خودرا پنهان کنند . طولی نکشید که غرش شدید توپ بگوش رسید وگلوله توپ از بالای کاروانسرا گذشت . روسها مجدداً با نور افکن همه جا را روشن کردند وبدنبال آن گلولهٔ دیگری وسط کاروانسرا منفجر گردید . گلولهٔ سوم ببرجی که ژاندارمها در آن موضع گرفته بودند اصابت نمود و سر برج را خراب کرد .

چون دیگر جای درنگ و توقف نبود و روسها درازکش با سینه بطرف قلعه پیش میامدند ومسافت زیادی باقلعه نداشتند ماکزیم ژاندارمها بکار افتاد .

روسهاکه وضع را چنین دیدند از زمین برخاسته عقب گرد کردند. در همین حال هردو ماکزیم ژاندامها بکار افتاد ونفرات دشمن که بزمین میفتادند بخوبی دیده میشدند. درنتیجه‌انفجار گلوله توپ روسها، دواسب گاری ژاندارمری سقط گردید و یك گاری‌هم ازحیز انتفاع افتاد .

پس از عقب گرد روسها مجاهدین بلا درنك از کاروانسرا خارج شدند وشتابان راه قم را درپیش گرفتند ومیرزاعلی‌اکبرساعت‌سازهم پس از این قضیه از مهاجرت پشیمان گردید و بعد از خروج از کاروانسرا پیاده بطرف تهران فرار کرد .

مجاهدین از کاروانسرا که دور شدند کنار راه قم مورد هجوم روسها واقع و در این زد و خورد هفت نفر ژاندارم کشته شدند و بقیه بهرترتیبی بود خود را به‌پل عسکرآباد رسانیدند. در عسکرآباد بعداز اینکه یقین حاصل شد روسها شبانه بتعقیب مجاهدین نخواهند آمد موضوع دفن ژاندارمهای مقتول مطرح گردید وتصمیم گرفته شد جنازه‌ها را بهرترتیبی که هست برای کفن و دفن بعسکرآباد انتقال دهند زیرا میگفتند روسها بمردهٔ دشمن نیز اکتفا نکرده جنازه‌ها را با شمشیر قطعه قطعه مینمایند.

اینجانب داوطلب شدم که اجساد ژاندارمها را بعسکرآباد انتقال دهم و برای انجام این منظور یك گاری دوچرخه بایك رأس اسب ازطویلهٔ ارباب علی عسگر متصدی چاپار خانه دولتی برداشته باتفاق علی خان مشکونی و پهلوان رضا کاشانی و صولت خالدآبادی و بیست نفرسوار با کمال حزم واحتیاط عازم محل زد و خورد شدم. نزدیکی محل از اسب پیاده‌شدیم وچندنفررا برای نگاهداری اسب‌ها گذاشته بقیه بطرف‌اجساد حرکت کردیم و جنازه‌هارا بدوش کشیده بگاری دو چرخ که همراه برده بودیم انتقال دادیم.

بعد از مراجعت به عسگرآباد چند نفر روی پل منتظر ما بودند و از اینکه ما مأموریت خود را بدون مقابله با خطر انجام داده‌ایم اظهار مسرت کردند.

سردار محیی از قهوه‌چی عسگرآباد تقاضاکرد که اجساد مقتولین را بخاك بسپارد ولی وی گفت که چون صبح نزدیك است وبیم آن میرود که قزاقهای روس رسیده خودم را هم بکشند بهتر این است که اجساد

را از بالای پل برود خانه بیندازید تا پس از اینکه اردوی روس ازمحل دور شد نسبت به کفن و دفن آنها اقدام شود . سردار محیی با پرداخت هفت لیرهٔ عثمانی به قهوه‌چی او را بحضرت معصومه قسم داد که نسبت بدفن کشته شدگان کوتاهی و مسامحه نکند و مجاهدین بعد ازحصول اطمینان باینکه در موقع فرصت مقتولین بدفن خواهند رسید بطرف قم رهسپار شدند .

# گفتار سیزدهم

## اشغال قم از طرف اردوی روس وزندانی‌شدن

**مؤلف**

چون دو شبانه روز بود کـه افراد اردو غذای حسابی نخورده و اسبها هم ازکمی علیق از کار افتاده بودند لذا مجاهدین پس‌از ورود بقم قبل از هرچیزی بفکر غذای خود و خوراك اسبها افتادند .

نگارنده در اثر مسافرتهای متوالی با دو نفر در قم خصوصیت و دوستی زیاد پیداکرده بودم واین دونفر یکی صمصام بودکه سالها ریاست نظمیه آن شهرستان را داشت و دیگری سید محمد معروف بامام کـه دارای دو دستگاه عمارت زواری در خیابان حضرتی بود . لدی‌الورود بمنزل سیدمحمد امام رفتم وپس‌ازتهیه جا ومکان شبانه برای‌کسب‌اطلاع بعمارت انابیکی‌که محل تشکیل کمیته دفاع ملی بود رهسپارگردیدم. معلوم شد اعضای کمینه پس از اطلاع ازانصراف حرکت شاه دوروزقبل ازقم به‌کاشان رفته‌اند تا از آنجا عازم اصفهان شوند .

خواربار فروشان قم سبها را جلوی دکاکین خود پرده‌ای میکشند که آنرا تجیر میگویند تا اثاثیه دکان باینوسیله از دستبرد و دله دزدی

معصومه به قم مشرف شده‌ام قهقههٔ خنده را سرداد و گفت شما و عده‌ای جهال خیال میکنید میتوانید با دولت مقتدر تزاری روس مخالفت کنید؟ و وقتی گفتم من یکنفر طبیبم که بمنظور زیارت به قم آمده‌ام ومقصود از این اظهارات‌را نمی‌دانم چیست، بازخندهٔ مفصلی کرد وبعد باصاحبمنصبان روس مشغول مذاکره شد.

در این هنگام چون من‌متوجه شدم که صمصام بیچاره از این بیش آمد سخت نگران وهراسان شده‌است باشاره سرعدم‌اهمیت موضوع را خاطرنشان کردم و میرزا صادقخان گفت جناب پالکونیك میفرمایند شما جزو سواران چریك بوده‌اید و بمحض اینکه من گفتم اشتباه کرده‌اند با کمال وقاحت بنای هتاکی راگذاشت.

وقتی دیدم میرزا صادقخان در فحاشی زیاده‌روی میکند با ملایمت گفتم جنابعالی ایرانی و مسلمان هستید و شایسته نیست یك نفر سید مسلمان ایرانی را که هموطن شما میباشد برای رضایت اجنبی اینطور بی‌محابا بباد فحش ودشنام بگیرید. این‌سخن بجای‌اینکه درمیرزا صادق خان مؤثر واقع شود بیشتر اورا عصبانی کرد و معلوم شد این‌مرد اجنبی پرست کاسهٔ گرمتراز آش میباشد.

یکی از سالداتهای روس که مثل مجسمه جلوی میز ایستاده بود طبق دستور میرزا صادقخان دست مرا گرفت و از اطاق خارج کرد و در جوار یکی از اطاقها در درگاهی کوچکی که یك متر و نیم در یك متر وسعت داشت و از خاکه‌های سیاهرنك کف آن معلوم بودکه انبار زغال بوده زندانی کرد.

این بازداشتگاه بقدری تاریك بود که جائی دیده نمیشد و پس

از چند ساعت چشمم به تاریکی آشنا گردید . بعد از مدتی، از مذاکرات پاسبانهای پشت زندان معلوم شد شب فرا رسیده و مسلماً تا صبح روز بعد در این زندان خواهم بود . یکی دو ساعت بعد یکی از سالداتهای روس در را بازکرد و از لای در یك قطعه نان سیاه که معلوم نبود درچه عصر و زمانی پخته شده و یك کاسهٔ سفالین آب روی زمین گذاشت و مجدداً در را بست و پی کار خود رفت . چون گرسنگی متدرجاً مستولی شد نان را برداشتم تا بهرترتیبی هست با آن سد جوع کنم ولی متأسفانه بقدری خشك و غیرمأکول بودکه از خوردن آن صرفنظر کردم و عطای سرباز تزاری را بلقایش بخشیدم و در نتیجهٔ خستگی بخواب عمیقی فرورفتم .

بامدادان که از خواب بیدار شدم اتفاق شرم آوری افتاد که شرح آن خارج از ادب است ولی برای اینکه خوانندگان عزیز کاملا از وحشیگریهای سربازان تزاری اطلاع حاصل کنند ناگزیر چگونگی جریان اجمالا توضیح داده خواهد شد :

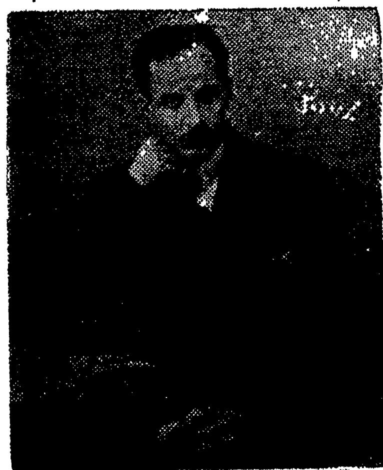
صبحگاهان یکی از سالداتها در را بازکرد و بدون توجه باینکه موجود بیگناهی در نتیجه مظالم حکومت تزاری درگوشهٔ این بیغوله افتاده و با سرنوشت شوم خود در جنك و پیکار میباشد سر تا سر کف محوطه را خیس و آلوده کرد

در ابتدا اینجانب بخیال اینکه او از وجود یکنفر دیگر در این محل بی‌اطلاع است بنای داد و فریاد راگذاشتم ولی او بدون اعتنا باین سر و صدا ها مثل حیوان بکار خود ادامه داد و وقتی این عمل بوسیله سربازان دیگر هم تجدید گردید معلوم شد فرزندان نیکلا عالماً عامداً

این عمل ناهنجار را مرتکب میشوند.

چند ساعت بعد که مرا بدفتر رئیس‌نظمیه احضار کردند بی‌اختیار از حال طبیعی خـارج وبا این و آن گلاویز شدم.

صمصام رئیس‌نظمیه معلوم بود که ازاین پیش‌آمد فوق‌العاده ملول و دلتنگ گردیده و مخصوصاً چون کاری از دستش ساخته نیست بیشتر ناراحت ومکدر است.



سیدرضا میرزاده عشقی

استنطاق شروع شد:

س- گفتی اسمت چیست؛

ج- سید نورالله

س- شغل؟

ج- طبابت

س- اهل کجا هستی؟

ج- اصفهان

س- برای چه قم آمده‌ای؟

ج- برای زیارت

س- چندمرتبه تاکنون بقم آمده‌اید؟

ج- معمولا هرشش‌ماه یك مرتبه برای زیارت میایم

س- کجا منزل میکنی؟

ج- عمارت زواری سید محمدامام

س- سید محمد ترا میشناسد؟

ج- بلی

س- چند روز است وارد شده‌اید؟

ج ـ دو روز

س ـ جمعیت سیبك (چریك) سوارها را کجا دیدید ؟

ج  دربین راه کسی را ندیدم

س  به چه وسیله بقم آمدید؟

ج . با مکاری

س  مکاری کجاست ؟

ج  مکاری قهرودی بود وبار رشت داشت وپس ازیکشب توقف بآنجا حرکت کرد .

میرزا صادقخان از این سخن بخنده درآمد و گفت معلوم میشود از آن کهنه اصفهانیهای ناقلا هستی و ضمناً بسالداتها دستورداد مرا بهمان زندان کذائی ببرند .

در موقع خروج گفتم ضعف دولت ما بجائی رسیده کـه سربازان اجنبی بمقدرات و سرنوشت مردم ایران حکومت میکنند و شما قدرت آنرا داریدکه هر کاری خواسته باشیدانجام دهید ولی تقاضامیکنم دستور دهید این آقایان سالداتها که بزعم شما نماینده یك کشور متمدن هستند محل ادرار خود را تغییردهند و زندان را بجای مستراح نگیرند . حضار بخنده افتادند و دوستان بدل رنجیدند وازبیم دم برنیاوردند .

در موقع خروج از اطاق بهمان پاسبانی مصادف شدم کـه مرا به ادارهٔ نظمیه جلب کرده بود . اضطراراً گفتم اگر ممکن است لقمهٔ نانی برای من فراهم کن که از دیروز تا بحال چیزی نخورده ام . پاسبان در جواب گفت: اگر وجـه لازم بپردازید هرچـه خواسته باشید برای شما فراهم خواهم کرد .

من باو متذکر شدم که در موقع تفتیش فقط یازده لیره داشتم که سالداتهای مأمور زندان از جیب من درآوردند ـ پاسبان نامبرده اعتنائی ننمود و سالداتها مرا مجدداً بزندان بردند و بعد از یکی دو ساعت در را بازکردند. همان پاسبان یك نیمهٔ نان سنگك با کمی پنیر بمن داد و گفت قراول زندان با من دوست است و با آوردن غذا از خارج زندان موافقت کرده ولی از این ماجرا دیگری نبایدمطلع شود .

شب را در زندان بسر بردم و فردا صبح مجدداً مرا بدفتر رئیس نظمیه بردند و همان اشخاص روز بعد بعلاوه سید محمد امام حضور داشتند .

میرزا صادقخان از سید امام پرسید این شخص‌را میشناسی؟ گفت بلی این آقا طبیب است وسالی دومرتبه برای زیارت بقم میاید ودرجواب اینکه درموقع توقف سوارهای مخالف درقم‌بوده‌یانه گفت خیر دو روز بعد از حرکت آنها وارد شد .

جلسهٔ بازجوئی بهمین‌جا خاتمه یافت و مجددا مرا بزندان بردند و تا طرف عصر در آنجا بودم و از جوابهای سید امام اطمینان قلب پیدا کردم .

حوالی‌غروب پالکنیك روس‌وصمصام رئیس‌نظمیه وبعد سیدمحمد امام بعمارت شهربانی آمدند و مرا نیز بمحوطهٔ اداره منتقل کردند . مذاکرات پالکنیك با سید امام و رئیس شهربانی بطول انجامید و پس از اینکه رئیس‌شهربانی ازاطاق خارج شد بیکی‌ازپاسبانها گفت باین‌زندانی که پای دیوار نشسته خوراك داده‌اید یا خیر و پس از صدور دستور تهیه غذا در موقع خروج با کمال احتیاط‌لبخندی زدکه من کاملا دریافتم‌قضایا

بنحو دلخواه خاتمه یافته‌است .

شب را باز درنظمیه بسربردم وصبح روز بعد مرا باطاق پالکنیك احضار کردند و میرزا صادق خان گفت شما باید کفیل بدهید کـه از قم خارج نشوید وچون پرسید آیا درقم آشنا دارید ومن‌جواب منفی دادم از سید محمد امام ضمانت نامه‌ای گرفتند ومرا آزاد کردند . اینجانب باتفاق سیدمحمد امام ازنظمیه بیرون رفتم و معلوم شد جریان بازجوئی‌مرا شب همان روز استنطاق، رئیس‌نظمیه باو اطلاع داده و تأکید کرده است که در صورت تحقیق بهمان ترتیب پاسخ بدهـد تا با اظهارات من تناقض نداشته باشد .

دوسال بعدازاین حادثهٔ شوم یکروز درتهران هنگام عبورازخیابان میرزاصادقخان را بوضع اسفناکی دریکی‌ازقهوه‌خانه‌های درجه سه تهران مشاهده‌کردم که درنتیجهٔ خدمت به بیگانگان وخیانت بمادر وطن دچار عواقب وخیمی شده است .

خلاصه پاسی از نیمهٔ شب که گذشت صمصام با لباس کشوری وارد منزل سید محمد امام شد و از آزادی من ابراز مسرت کرد و صبح روز بعد قبل ازطلوع آفتاب باگاری پستی عازم کاشان شدم .

پس از ورود به پاسنگان معلوم شد گماشتهٔ اینجانب طبق قرار قبلی پنج روز درآنجا معطل و چون از بازگشت من مأیوس میشود عازم کاشان میگردد .

من وقتی به کاشان رسیدم‌که اعضای کمیته عازم اصفهان بودند و رؤسا و افراد عمومـاً از مراجعت من اظهار خوشوقتی نمودند . سردار صولت گفت بهتر این است بآقای مدرس مراجعه وازاوکسب تکلیف شود

که آیا همراهان باتفاق اعضای کمیتهٔ ملی باصفهان بروند یا مأموریت دیگری بعهدهٔ آنها محول خواهد شد.

من بلا فاصله خود را به مدرس که عازم حرکت بود رسانیده جریان را با او درمیان گذاشتم وچون وی از آشفتگی‌اوضاع نگران بود تکلیف صریحی‌معین نکرد و گفت فعلا چون کاشان درمعرض تهدید قوای روس واقع شده باید هرچه زودتر اینجا را تخلیه‌کرد.

سردار صولت هم که اوضاع را چنین دید از کاشان بطرف مزد آباد اردستان ملکی سهام‌السلطنه عرب پدرزن خود رفت وسایرین عازم اصفهان شدند.

# گفتار چهاردهم

## کشمکش آزادیخواهان با عمال روسیه و عملیات

### فرزندان ظل‌السلطان در اصفهان

اعضای کمیتهٔ ملی که وارد اصفهان شدند حاج سید حبیب‌الله امین‌التجار از آنها پذیرائی کامل بعمل آورد و هریك بفراخور شأن و مقام خود در منزل یکی از آزادیخواهان و معاریف اصفهان سکونت اختیار کردند ولی بیشتر در منزل امین‌التجار وارد شدند .

امین‌التجار یك شب ازشیخ‌الاسلام و دکترمسیح‌خان حافظ‌الصحه و سید نعمت‌الله افتخارالسادات و شکرالله‌خان لنبانی وشیخ محمد حسین قمشه‌ای و سیدنورالدین‌خان استوان و میرزا آقاخان لنبانی دعوت کرد و با حضور چند نفر از سران کمیتهٔ دفاع ملی در اطراف اوضاع مملکت مذاکرات لازم بعمل آمد و سرانجام قرارشد با اتخاذ تدابیرلازم موافقت مرتضی قلی‌خان پسرصمصام‌السلطنه جلب شود و پس‌ازتجهیز قوای مسلح مکفی بطرف کرمانشاه که مقر نظام‌السلطنه و اردوی مجاهدین ملی‌است حرکت کنند .

اشخاص نامبرده بالا بفعالیت پرداختند و بعضی از آنها پس از تکمیل قوا عازم کرمانشاه شدند. پس از حرکت قوای مجاهدین کمیتهٔ ملی اصفهان تصمیم گرفت ژاندارمهای مقیم اصفهان را نیز بجبههٔ جنگ کرمانشاه بفرستد و اجرای این تصمیم را با صاحبمنصبان ارشد ژاندارمری سرتیپ حیدرقلی خان پسیان و ماژر عبدالعلی خان اعتماد مقدم و ماژر فضل‌الله خان در میان گذاشت و چون چلاندر فرمانده سوئدی تشکیلات ژاندارمری با این امر مخالف بود شبانه اورا دستگیر ودو روز در منزل حسن علیزاده



رضا قلیخان نظام السلطنه

یکی ازمجاهدین ملی توقیف کردند. سپس مبلغ پانصدتومان وجه نقد باو پرداخته ویرا روانه شیراز نمودند.

قوای ژاندارمری اصفهان با مهمات کافی که دراختیارداشت باتفاق محمدکریمخان گزی و میرزا آقا خان و شکرالله خان لنبانی و یکصد و هشتاد نفر مجاهد اصفهانی عازم جبههٔ کرمانشاه شد. پس از حرکت قوا حاج آقا نورالله نویسنده را احضار کرد و دستور داد فوراً بمزد آباد بروم و سردار صولت را با کلیهٔ سوار های مسلح که در اختیار او بود

بقصبهٔ قمشه (شهرضا) حرکت دهم.

آن عده از اعضای کمیتهٔ ملی هم که به شلمزار رفته بودند در آنجا تشکیل جلسه داده با مرتضی قلیخان صمصام وارد مذاکره شدند. مرتضی قلی‌خان پس از اندکی مطالعه گفته بود حرکت من مستلزم سه شرط است :

۱ـ دولتین آلمان وعثمانی که همعهد وهم‌پیمان ما هستند استقلال وتمامیت ایران را تضمین نمایند.



اعضای هیئت حکومت موقتی : از راست جناب آقای امان‌الله اردلان(حاج عزالممالك) ـ مرحوم محمد علی فرزین ـ مرحوم ادیب‌السلطنه ( حسین سمیعی) ـ مرحوم رضاقلیخان نظام‌السلطنه ـ مرحوم سید حسن مدرس ـ جناب آقای محمد علی مافی ( نظام السطنه فعلی ) ـ مرحوم قاسم صور اسرافیل.

۲ـ اسلحه و پول باندازهٔ مکفی برای سواران بختیاری بفرستند.

۳ـ سید نعمت‌الله افتخارالسادات را همراه خود بکرمانشاه ببرند وکمیتهٔ دفاع ملی قرار داد مربوط باستقلال و حاکمیت ایران را بامضای

نمایندگان مجاز و صلاحیتدار آلمان و عثمانی رسانیده با پول و مهمات تحویل او بدهند ووی چگونگی را بشلمزاراطلاع دهد تا من و سواران بختیاری بلادرنگ حرکت نمائیم.

اعضای کمیتهٔ دفاع ملی از شلمزار حرکت نموده ازخط بروجرد عازم کرمانشاه شدند ودربروجرد وقتی خبردارشدندکه روسها نهاوند و کرمانشاه را تصرف کرده اند تغییر مسیر دادند و بخرم آباد رفتند. از خرم آباد باکمك و همراهی نظرعلی خان امرائی از رود صیمره لرستان گذشته عازم قصرشیرین شدند ودرهمین‌اوان شنیده شدکه عارف قزوینی و عشقی دوشاعرملی نیزبمهاجرین پیوسته‌اند. از قصر شیرین نیز عده‌ای از مهاجرین در اثر فشار روسهای تزاری به بغداد رفتند ومدتی درعراق عرب متوقف گردیدند.

پس از چندی انور پاشا از اسلامبول به بغداد رفت و با کمیتهٔ دفاع ملی قراردادی بست که نظام‌السلطنه و سران مجاهدین به اتفاق چهار هزار نفرعسکرترك بایران مراجعت وروسها راازایران خارج کنند.

بموجب قرارداد منعقده یك کردارمه قشون عثمانی‌ازبغداد بایران وارد شد و باکمك مجاهدین ایرانی قوای روسیه تزاری را تاگردنهٔ آوج همدان عقب نشانید.

جنگهای گردنهٔ آوج چند روزی بطول انجامید ودرهمین‌گیرودار ابوالقاسمخان ضرغام ومحمدخان سالاراعظم و مهدیقلی‌خان سالارمسعود و بهادرالسلطنه با عده‌ای باردوی مجاهدین ملحق گردیدند.

اما علت مراجعت مجاهدین اصفهان که بعلی‌آباد رفته بودند و عدم مقاومت آنها درمقابل سربازان روس و تخلیهٔ قم از طرف مهاجرین

و حرکت عده‌ای بسمت کرمانشاه و جمعی باصفهان طبق اظهارات آقای مدرس این بود که پس از حرکت قوای روس ازکرج احمدشاه با جمعی از درباریان تصمیم گرفت باصفهان عزیمت و پایتخت را بآنجا منتقل نماید و حتی کلیهٔ جواهرات سلطنتی و اشیاء نفیسهٔ متعلق بشاه و دولت را جمع‌آوری کرده و آمادهٔ حرکت بودند که سفرای انگلیس و روس بلافاصله حضور شاه شرفیاب گردیده بالصراحه خاطر نشان کردند که هرگاه از این تصمیم که علیه منافع متفقین است انصراف حاصل نکند بسرنوشت محمدعلی‌میرزا دچار خواهد شد.

شاه جوان با درباریان ورجال سیاسی بمشورت پرداخت وباوجود اینکه مستوفی الممالك رئیس الوزرای وقت با انصراف شاه مخالف بود درباریان و معمرین قاجاریه عزیمت شاه را جایز ندانستند وسرانجام شاه را ازاجرای این‌تصمیم منصرف نمودند.

مرحوم مدرس بنگارنده گفت وقتی خبرانصراف شاه از طهران به کمیتهٔ دفاع ملی‌قم رسید سران مهاجرین مصلحت چنین دیدندکه اردوی مجاهدین از علی‌آباد مراجعت نموده پس از تکمیل قوا وتهیه مقدمات با سربازان روسیه که بی‌طرفی ایران را نقض‌نموده ووارد ایران شده‌اند بجنگ وجدال بپردازند.

بطوریکه قبلا تذکر داده شد نگارنده بنا بدستور حاج آقا نورالله بمزدآباد اردستان رفتم و پس از چند روز توقف باتفاق سردار صولت و سهرابخان ارشد و عده‌ای سوار مسلح از راه رودشتین عازم جرقویه شهرضا شدیم.

قصبهٔ قمشه در دوکیلو متری ساهرضا واقع شده و در آن تاریخ

دارای حصاری محکم وبرجهای متعددی بود. چون اهالی قمشه که فعلا شهرضا نامیده میشود بدستور علیرضا خان کلانتر تمام برج و بارو ها را سنگربندی نموده بدون اجازهٔ کلانتر اجازه ورود نمی‌دادند و دهکده شاهرضاهم دارای چند خانوار بیشتر نبود و آذوقه کافی برای اردوی اردستان فراهم نمیگردید سردارصولت ورضاخان جوزدانی وسهرابخان ارشد بفکرچاره‌جوئی‌افتادند واز آنجائیکه نویسنده‌باعلیرضاخان، کلانتر قمشه، دوستی دیرینه داشت شخصاً داوطلب شدم که عازم قمشه گردیده پس‌ازجلب موافقت او به‌تهیهٔ آذوقه بپردازم.

این پیشنهاد مورد پسند واقع گردید و اینجانب اسب و اسلحه و سایرلوازمات شخصی خود را به‌میرزا ابوطالب‌خان شیروانی‌منشی‌سردار صولت که بعد ها روزنامه میهن را انتشار داد ویکی دودوره هم بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد تحویل داده به تنهائی راه قمشه را پیش گرفتم.

ازنزدیکی برج بوسیلهٔ یکی از تفنگچی‌های قمشه ازعلیرضاخان تقاضای ملاقات کردم و پس‌از نیمساعت نامبرده مراجعت و در قلعه را باز کرد و اینجانب را بمنزل علیرضا خان راهنمائی نمود. خوانین قمشه پس از احوالپرسی و تعارفات مقدماتی علت آمدن سردار صولت را جویا شدند. اینجانب جریان را توضیح داده گفتم که سردارصولت بنابدستور حاج‌آقان نورالله بآن حدود رفته و پس ازملاقات با او مراجعت خواهد کرد و مطلقاً خیال تجاوز و تعرض بسکنهٔ قمشه را ندارد و فعلا از لحاظ آذوقه در مضیقه افتاده و حاضر است مایحتاج اردو را در مقابل وجه نقد خریداری کند. محمد باقرخان برادر علی‌رضاخان گفت

اهالی قمشه از سردار صولت کمال اطمینان را دارند و فقط از رضا خان جوزدانی کــه سابقهٔ شرارت دارد متوحش و نگران میباشند . اینجــانب چون ازسابقه رضاخان اطلاع کامل داشتم نگرانی‌مردم‌را بیمورد ندانسته موضوع را دنبال نکردم و فقط مسئلهٔ تهیه وحمل آذوقه را تعقیب و از آنها چاره‌جوئی نمودم .

علیرضا خان گــفت آذوقه مورد احتیاج را صورت بدهید تـا بوسیله تفنگچی های قمشه بشاهرضا بفرستم و شما شخصاً تحویل گرفته رسیدبدهید وبموقع‌حساب آنرانصفیه‌کنیدـ مسئلهٔ تهیه آذوقه‌بهمین‌ترتیب حل وفیصله پذیرفت .

عصر روز دوم اسفند ۱۲۹۳ شمسی‌قاصدی ازطرف حاج‌آقا نورالله رسید وقرارشد سردارصولت ورضاخان جوزدانی به‌آسیاب یك فرسنگی قمشه روانه‌گردیده با آقا ملاقات کنند .

حاج‌آقانورالله بسردارصولت ورضاخان دستورداد که‌چون روسها درکاشان متوقف‌گردیده و سردار اشجع حاکم اصفهان هم شهررا تخلیه نموده و با اتباع خود به بختیاری رفته است صلاح در این استکـه اردو باصفهان عزیمت‌وشهررا تصرف نماید وخود اونیزبقلعهٔ نورآباد نزدیکی شهررفته منتظر نتیجه خواهد بود .

پس از خاتمهٔ مذاکرات، سردارصولت وهمراهان روانه شاهرضا گردیدند و اینجـانب نیز برای پرداخت قیمت اجناسی‌که علیرضا خان فرستاده بود عازم قمشه شدم ولی آنچــه کردم نامبرده از دریافت وجـه امتناع نمود وگفت این جمعیت مهمان و وارد برما بودند و علت عــدم پذیرائی سردار صولت وهمراهان تنها همان وجود رضاخان بودکه مردم

از او نگرانی داشتند.

روز سوم اسفند از شاهرضا حرکت و شب را در مهیار توقف کرده روز بعد وارد اصفهان شدیم. خوانین مستقیماً بعمارت حکومتی رفتند وعده‌ای نیز درباغ سردار ظفر واقع در چهارباغ که فعلا محل اداره



مرحوم سید حسن مدرس

کاراست سکنی‌نمودند وسوارها نیز در کاروانسراهای اطراف میدان‌شاه منزل گرفتند.

روز بعد از دروازهٔ آهنگران تا گز سه فرسخی شهر و سایر دروازه ها قراول و دیده بان گذاشتند ولی ضمناً طرفداران متفقین هم از قبیل محمود میرزا یمین السلطنه و اکبر میرزا صارم الدوله و همایون میرزا امیر ارفع فرزندان مسعود میرزا ظل السلطان در خفا بتهیهٔ قوا میپرداختند.

چهارده روز بعد، ازگز وبرخوار خبر رسید که اردوی روس وارد مورچه‌خورت شده‌است بشنیدن این‌خبرمجاهدین بتعداد قوای دروازه‌ها افزوده آمادهٔ دفاع شدند.

عصر روزسی‌ام اسفند ۱۲۹۳ شمسی‌روسها براهنمائی یمین‌السلطنه وصارم‌الدوله وهمایون میرزا واحمدخان مفخم‌الملك (نیك‌پی) که‌طرفدار متفقین بودند بدروازهٔ تهران آهنگران رسیدند.

قوای مجاهدین که بیرون دروازه سنگر بندی کرده بودند بدفاع پرداختند و تا چند ساعت روسها را متوقف نموده از پیشروی باز داشتند درهمین گیرودار طرفداران روس از عقب بقوای ملی حمله نموده کار را بر آنها سخت گرفتند.

مجاهدین که وضع را چنین دیدند پس از دادن چند نفر تلفات از راه بیدآباد باصفهان برگشته از پل چهار باغ از شهر خارج شدند.

هنگام عبور مجاهدین از چهار باغ ژاندارمهای مالیه بدستور میرزا قاسم خان آصف الملك شیرازی پیشکار وقت به آنها تیراندازی نموده یك نفر را بقتل رسانیدند و همین عمل ناجوانمردانه باعث شد که او به‌پشتیبانی روسها دو سال بدولت حساب ندهد و وجوه دولتی را حیف ومیل نماید.

سوارهای شکست خورده یکسره راه قریهٔ مبارکهٔ لنجان را پیش گرفتند غافل از اینکه همایون میرزا قبلا عده‌ایرا در آنجا مسلح و آماده کارزار کرده است .

هنگامیکه اردوی مجاهدین بنزدیکی مبارکه رسید تفنگچیهای آنجا شروع به تیراندازی کردند ولی در مقابل حملات مجاهدین تاب مقاومت نیاوردند وسواران ملی قریه را متصرف شدند .

پس از استقرار اردو درمبارکه نگارنده با ده نفر سوار مأمورشد که بقریهٔ کهنو رفته حاج آقا نورالله را از جریان امور مستحضر نماید لذا شبانه به محل مزبور عزیمت و بوسیلهٔ حاج محمد علی آقا کد خدای آنجا با سیدمهدی پیشکار حاج آقا نورالله ملاقات کردم وسپس وارد منزل آقا شدم .

حاج آقا نورالله با شب کلاه در رختخواب نشسته بود و چون از جریان امر اطلاع حاصل کرد بفکر فرورفت . اینجانب از او تقاضا کردم که فی‌الفور آمادهٔ حرکت و باردو که از مبارکه بحسن آباد رفته است ملحق شود .

حاج آقا نورالله با تسبیح استخاره کرد و بسید مهدی دستور داد بلادرنگ کالسکه اورا حاضر کنند . پس ازیك ساعت که وسایل حرکت از هرجهت آماده گردید رعد و برق و طوفان شدیدی شروع‌شد و باران بشدت باریدن گرفت ولی با این وصف حرکت بتأخیر نیفتاد و اول آفتاب عید نوروز وارد حسن آباد شدیم .

# گفتار پانزدهم

## عملیات ظالمانه یمین‌السلطنه در اصفهان و تبعید

### حاج آقا جمال بطهران

اردوی مجاهدین بسفید دشت چهــار محال منزل ابوالقاسمخان بختیاری پسر ضرغام السلطنه رفته بود وما نیز پس‌از سه ساعت توقف ازحسن آباد عازم‌سفیددشت شدیم اردو بیست و یك روز در سفید دشت توقف کرد و کلیه افراد تمام این مدت را مهمان ابوالقاسمخان ضرغام بودند.

صبح روز بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۳٤ قمری نامه‌ای از ضرغام ـ السلطنه رسید که‌تمام مجاهدین را به‌فرادبنه دعوت کرده‌بود وبموجب این دعوت اردو بعد از ظهر بطرف



**جناب آقای محمد علی مافی**
( نظام السلطنه ) مسئول خارجه
حکومت موقتی

فرادبنه حرکت نمود و مقارن غروب وارد آنجا شد .

ضرغام السلطنه موجبات پذیرائی مجاهدین را از هرجهت فراهم کرده بود . این مرد شریف و بزرگوار برای هردسته بفراخورحال منزل مناسبی آماده کرد وحتی باقوام وبستگان خودکه دارای ساختمانهای نسبتاً آبرومندی بودند دستور داد منازل خود را تخلیه کرده به میهمانان تازه وارد تحویل دهند و تمام مخارج افراد ازآشپزخانه ویاآبدارخانه مرتباً پرداخت میگردید .

چند روز بعد حاج خسروخان سردارظفر که درقریه « ده‌چشمه » ملك شخصی خود اقامت داشت از سران مجاهدین دعوت بعمل آورد و سرکردگان اردو پس از صوابدید ضرغام السلطنه بمحل موعود رفتند و درآنجا هم ازعموم باکمال احترام ومحبت پذیرائی بعمل آمد .

یکی از روزها که وسایل ناهار درحوالی یکی از چشمه سار های ده چشمه فراهم گردیده بود شاعرشهیر وحید دستگردی اشعاری چند در وصف‌الحال سران مهاجرین بنظم در آورد و قرائت کرد که از هرجهت مورد توجه عموم حضار واقع شد .

تمام این اشعار در یکی از تألیفات شاعر بنام « ره‌آورد وحید » بطبع رسیده و ذیلا یك قسمت از آنها برای سرگرمی خوانندگان عزیز درج میگردد و ضمناً توصیه میشود که علاقمندان برای استفاده از تمام ابیات این‌منظومه بکتاب ره‌آورد وحید مراجعه نمایند .

من و یاران مهاجر بتقاضای فلك

شب آدینه رسیدیم بصوب دزك

اعتماداست ومجاهد، صمدومستوفی
جانب چهارمحل تاخته با پویه وتك
خسته خاطر همه از بازی تقدیر قضا
بسته گردن همه را رشتهٔ تقدیر فلك
همه در بادیهٔ رنج و عنا سرگشته
همه در زاویهٔ فکر و فنا مستهلك
چارتکبیرزده هریك برهستی‌خویش
بتوانائی‌خود خواه فزون خواه اندك
همه را صورت از سیلی دشمن نیلی
همه را لشکر بیگانه گریزانده بچك
تا به بغداد گریزند ز ترس ارشنوند
سپه روس به زرگنده رود از قلهك

☆☆☆

## زبانحال سید حسین اعتمادالتجار

اعتماد است بدینگونه سخن‌سنج که کاش
بسما راهسپر میشدمی من ز سمك
آسمانا زچه با مشت مراکوبی پوز
روزگارا زچه با اطمه مرا مالی‌لك
بخدا من نه مسلمانم و نه ایرانی
کیش‌من کفر و پدرهند و ومادرازبك
من نه دردام دموکرات بخود افتادم
که فکندند رفیقانم با دوز و کلك

گر چنین روز مرا بود مصور بخیال
از وطن نام نمیبردم با چوب و فلك

## زبانحال مجاهدالسلطان

گویداینگونه مجاهدکه خدایا توبه
من طبیبم نه‌مجاهد بهمه جن وملك
بعدازاین‌هر که‌مرا خواندمجاهدایکاش
نامش از دفتر ایجاد خدا سازد حك
جنگ با روس ومن نسخه‌نویسی‌هیهات
صید عصفور مرا نیست میسر به پفك

## زبانحال سردار معظم بختیاری

نیز سردار معظم به تبسم میگفت
کاین‌وطنخواهی‌بر دامن'یران زده‌لك
باچنین‌مایه هنرمندی، وهوش‌ودانش
از طمع بود که در دام فتادید اینك
شد دچار تله روباه ز حرص دنبه
ماهی از خوردن نان گشت گرفتار تبك

## زبانحال وحید

باچنبن‌حال‌چنین گوید باخویش‌وحید
توبه ازشاعری وشعروشعور ومدرك

شعرا را بسیاست چه و باملك چه کار
برسرخوان ادب باش نمکدان نمك
گر وطنخواهی اینستکه‌دو نان‌راهست
بربریتانی‌وروس‌است وطن‌مستمسك
ظل‌السلطان ز اروپا نتواند جنبید
ور کند جنبش،سر منزل اوهست‌درك
سببی ساز خدایا که ز ظل‌السلطان
نخورد هیچ وطنخواه لگد یا جفتك
حکمران گشته‌دراصفاهان‌محمود یمین
تیغ زن گشته نوازندهٔ تار و تنبك
صارم‌الدوله وزیر است بملك ایران
جای خربوزهٔ گرگاب نشسته زردك
بایداین‌طایفه راکرد ازین کشوردور
بایداین‌طایفه‌را ساخت زاسپاهان‌دك
اینك ای حضرت سردارمعظم برخیز
تارهد کبك،بهم برشکن‌این‌سفت‌ودفك
سپه آراسته کن زود بمیدان بگرای
بیم و اندیشه ز دشمن مکن الله معك

سران مجـاهدین چند شب در ده چشمه توقف نمودند و مجدداً بفرادنبه رفتند و چند روز بعد«زایلر»شارژدافر آلمان با جعفرزاده منشی خود و صد و پنجاه نفر سوار وارد فرادنبه شدند و ضرغام‌السلطنه ازاین عده نیز کمال پذیرائی‌را بعمل آورد.

بیست روز بعد مرتضی قلی خان، محرمانه بضرغام السلطنه خبر داد که سردارمحتشم بسمت ایلخانی و امیرمجاهد بسمت ایلبگی منصوب گردیده و گویا مقامات انگلیسی با جلب رضایت سردارمحتشم ازاوتعهد گرفته‌اند که بمحض ورود، سران مهاجرین و مجاهدین و زایلر آلمانی را دستگیر و بآنها تسلیم نماید .

چون شایع بود که سردار محتشم همین روزها وارد مرکز ایل بختیاری خواهد شد این خبرعموم مهاجرین را بوحشت انداخت و میرزا حبیب‌الله امین‌التجار و برادرش اعتمادالتجار و معاضدالسلطنه (ابوالحسن پیرنیا ) و میرزا علی‌اکبر دهخدا و میرزا علی‌رضا مستوفی و صمدخان و مجاهدالسلطان (نویسنده) کمسیونی بریاست معاضدالسلطنه تشکیل‌داده بمشاوره پرداختند .

ضرغام السلطنه اظهار داشت تا یکنفر از بستگان و اقوام من در قید حیاتست محال است اجازه داده شود که دشمن بشما تعرض نماید و من تا جان در بدن دارم از شما دفاع خواهم کرد زیرا تاکنون سابقه نداشته است که مردم ایران بخصوص ایلات وعشایر میهمان و پناهنده خود را بدشمن تسلیم نمایند .

دهخدا ضمن تأیید اظهارات ضرغام‌السلطنه اظهارداشت درعین‌حال نیز ازبرادرکشی باید جلوگیری بعمل بیاید وسرانجام تصمیم گرفته‌شدکه عموم در یك محل متمرکز نشوند وتك تك بآبادی های اطراف رفته در نقاط مختلف اقامت و ضمناً از حالات یکدیگر استحضار حاصل کنند .

ضرغام‌السلطنه بااین‌تصمیم مخالفت‌میورزید ولی بالاخره امین‌التجار



مرحوم رضاقلیخان نظام‌السلطنه مافی رئیس حکومت موقتی

ومعاضدالسلطنه بهرترتیبی بود اورا متقاعدکردند .

دراجرای این تصمیم مرحوم علی اکبر دهخدا به‌محل معروف به‌قلعهٔ تل ملکی مرتضی قلی‌خان که در دامنه‌کوه عظیمی واقع شده رهسپار گردید وامین‌التجار بایل قشقائی پناهنده شد. افتخارالتجار وچند نفردیگرعازم دهکردشدند ونویسندهٔ‌این‌سطوربه جونقان منزل‌امیرجنگ‌رفت.درهمین اوقات حاج آقا نورالله درمیان طایفهٔ چهراز که یکی‌ازطوایف بختیاریست پنهان بود و ضرغام‌السلطنه شرحی به‌کدخدای چهراز نوشت ودستورداد ثقةالاسلام را باکمال احترام به فرادبنه روانه کنند که روز بعد نامبرده وارد شد و پس از چند ساعت توقف باتفاق پنجاه سوار بختیاری و رضا جوزدانی وهشتاد نفر ازسوارهای او ومعاضدالسلطنه راه خونسار واراك را پیش گرفتند .

درهمان اوقاتی که سردارمحتشم وامیرمجاهد واردشدند سوارانی که حاج آقا نورالله را باراك برده بودند مراجعت نموده سلامتی آقا و حرکت او را بسمت بغداد گزارش دادند و چون او از این مهلکه نجات یافته بود سران مهاجرین اظهار خوشوقتی نمودند .

در این گیر و دار که سربازان روسیه تزاری باصفهان استیلا یافتند بلوکات اطراف در میان فرزندان ظل السلطان که تحت الحمایه روس بودندتقسیم گردید، منجمله ادارهٔ امورحکومتی‌لنبان بعهدهٔ همایون‌میرزا امیرارفع واگذار شد و چون برسر قصبهٔ مبارکه میان او و حاج اسمعیل یکی ازمحترمین محل اختلاف بود همایون میرزا موقع را مغتنم شمرد و نامبرده را بیافتن گنج متهم کرد .

چندنفرازگماشتگان همایون‌میرزا باتفاق‌پنج‌تن ازسالدات‌های‌روس

برای دریافت نفایس مکشوفه روانه مبارکه شدند و منزل مسکونی حاج اسمعیل را مورد بازرسی قراردادند حتی زمین خانه را شکافته چون چیزی نیافتند بسیرهٔ قلق‌چیهای قدیم مرغ وجوجه و گوسفند وبره صاحب خانه را بجای گنج گرفتند و سروسور مفصلی راه انداختند. صبح روز بعد هم پس از کتك زیادی که شبانه به حاج‌اسمعیل و اقوام او زده بودند تمام اثاثیه سبك وزن و سنگین قیمت او را غارت کرده عازم شهر شدند.

حاج اسمعیل ناچار باصفهان آمد و چگونگی را باطلاع حاج آقا جمال مسجد شاهی رسانید و نامبرده‌هم آنچه بهمایون‌میرزا ومحمود میرزا یمین‌السلطنه حاکم وقت مراجعه کرد نتیجه‌ای نبخشید.

احراراصفهان وطرفداران کمیتهٔ دفاع ملی نیز همگی دراین‌هنگام بکرمانشاه رفته بودند ویمین‌السلطنه وسایرفرزندان ظل‌السلطان وماجرا جویان دیگرهم باتکای روسهای تزاری مثل ایلغاریان مغول بظلم وتعدی اشتغال داشتند.

چون حاج آقاجمال نسبت باحقاق‌حق حاج‌اسمعیل اصرارمیورزید چند نفر سالدات روس شبانه بدستور یمین‌السلطنه بخانه حاج آقا جمال رفتند و او را با شب کلاه و لباس خواب بدون عبا وعمامه بکنسولگری روس‌جلب ودرآنجا زندانی کردند وچند روز بعدهم ویرا بطهران تبعید نمودند.

بعد از وقوع این‌حادثه چون مردم اصفهان ازترس سرنیزه قزاقهای روس عکس‌العملی ابرازننمودند یمین‌السلطنه ودیگران جری‌تر گردیده برای تصفیه حسابهای شخصی مخالفین خود را بعنوان اینکه با سیاست

روتنیه موافق و همراه نیستند تحت فشار قرار دادند و شیخ الاسلام و آقاکمال بروجردی و شهاب‌السادات را دستگیر و خانهٔ هریك را غارت کردند.

خانه واثاثیه بی‌بی‌مریم بختیاری نیز که از طرفداران جدی آزادی خواهان بود در این گیر ودار بیغما رفت و املاك حاج آقا نورالله و حاج آقا جمال توقیف ومحصول آنها مصادره شد. دراین‌ایام عده‌ای ازقزاقان روس برای تصرف قریه ورنامخو است و ضبط محصول آنجا از اصفهان حرکت کردند.

این‌قریه متعلق بضرغام‌السلطنه بود ودرآن تاریخ محمدرحیم‌خان پسر او درآنجا سکونت داشت و چون روسها بطرف قریه نزدیك شدند درصدد دفاع برآمد.

قزاقهای وحشی روسیه تزاری هم برج و باروی قریه را که محل سکنی جمعی زارع وکشاورز بیچاره و بی‌پناه بود بتوپ بستند و محمـد رحیم خان وعده کثیری زن‌وبچه را بقتل‌رسانیدند وفاتحانه وارد ورنامخواست و بخیال خود دز تسخیر ناپذیر«تانن‌برك» را متصرف شدند.

روسها باکشتار سکنه ورنامخواست ازاهالی سایردهات زهرچشم گرفتند و مردم درهمه‌جا منتظر پیش‌آمد بودندکه دستی از غیب برون آید وکاری، بکندانگلیسهاهم دراین‌موقع بیکار ننشستند وچون بموجب قرارداد ۱۹۰۷ ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم‌کرده بودند بـه پیروی از روسیه همعهد و هم پیمـان خـود در مقام ایذاء و آزار آزادیخواهـان برآمدند.

چون دهکرد مرکزچهارمحال‌و بختیاری جزومنطقه نفوذانگلیسها

بود دولت انگلیس کنسولخانه‌ای در آنجا دایر نمود ومستر حریص کنسول دهکرد مشغول مداخلهٔ درامورشد وبرای اجرای دستورات خود عده‌ای سوار استخدام نمود .

مستر حریص بیش از سه ماه دردهکرد توقف نداشت که از طرف سفارت انگلیس احضار گردید و از راه سامان و نجف آباد عازم اصفهان شد . در کاروانسرای آتشگاه شش کیلومتری اصفهان توقف نمود و در یکی ازاطاقها استراحت کرد و پس از چند ساعت صدای گلوله طپانچه از اطاق او بگوش رسید .

سواران هندی وبختیاری که همراه بودند دراثرصدای گلوله وارد اطاق شدند و معلوم شد حریص باگلوله مغز خود را متلاشی کرده‌است. از کاغذ پاره‌هائی که در کف اطاق پراکنده بود اینطور استنباط شد که نامبرده مدتی مشغول نوشتن بوده و هرنامه ای که مورد پسندش واقع نمیگردیده پاره میکرده و از نو شروع بنوشتن مینموده‌است.

کاروانسرادار و کدخدای آتشگاه چگونگی را بشهر گزارش دادند و فوراً چند نفر مأمور از ادارهٔ حکومتی وکنسولگری اصفهان به محل حادثه رفتند و پس‌ازتحقیقات لازم جنازه را با کاغذهای پاره پاره و اوراقی که سالم ودست‌نخورده بود بشهر انتقال دادند . علت انتحار مستر حریص برنگارنده وعده‌ای دیگر پوشیده است ومعلوم نشد چرا نامبرده دست بخودکشی زده است .

اینك برگردیم بر سر داستان مهاجرینی کــه بکرمانشاه رفتند . آزادیخواهان اصفهان باردوی ملی‌نظام‌السلطنه مافی‌ملحق گردیده مدتی با روسها در جنگ و جدال بودندکه چگونگی آن مفصل است و برای

اطلاع از تفصیل قضیه باید به یادداشتهائی که دیگران انتشار داده‌اند مراجعه شود.

مجاهدین ملی درکرمانشاه واطراف مدتی‌متفرق وپراکنده بودند وعده‌ای بخاك عثمانی پناهنده شدند و جمعی نیز باوطان خود مراجعت کردند.

ازکسانی‌که عازم مراجعت به محل و مأوای خود بودند داستان میرزا آقا خان لنبانی از همه جانگدازتر و جانسوزتر است. نامبرده با یك دسته دویست نفری از مجاهدین از طریق پشت‌کوه عازم اصفهان بوده و از میان ایلات و قبایل وحشی لرستان همه‌جا بسلامت میگذرد تا نیمه شعبان ۱۳۳٤ قمری‌که به‌کوشك نزدیکی دزفول میرسد.

میرزا آقاخان و همراهان دراینجا جهت رفع خستگی توقف نموده برای عبور از رودخانه در صدد تهیهٔ قایق برمیایند که باصطلاح محلی آنرا «کلك» میگویند.

مأمورین انگلیسی که ازجریان مطلع میشوند بی‌درنگ‌ازحکمران دزفول التزام میگیرندکه احدی با مجاهدین تماس نگرفته برای رفع نیازمندیهای آنها اقدامی بعمل نیاورد و ضمناً عده سوار و پیاده مرکب ازسیصد نفر سربازهندی مسلح با توپ و مسلسل و جمع کثیری از طایفه سگوندها بتعاقب آنها میفرستند.

این عده مجاهدین بیچاره رامحاصره وبآنها تکلیف‌تسلیم میکنند ولی مجاهدین بیچاره باین ننگ تن در نداده تا آخرین فشنگ بدفاع میپردازند و سر انجام برای اینکه بدست دشمن اسیر نشوند بی محابا برودخانه دزفول میزنند.

سپاهیان دشمن از عقب به مجاهدین تیراندازی نموده عده‌ای از آنها را بهلاکت میرسانند وجمعی نیز درمقابل امواج خروشان رودخانه مقاومت نیاورده و درآب غرق میشوند.

میرزا آقا خان با اسب چابك و چالاك خود امواج آب را شکافته و بساحل دست چپ رودخانه میرسد ولی اجل او را مهلت نمیدهد ودر اثر گلوله یکنفرسرباز هندی مغزش متلاشی وازاسب سرنگون میگردد. شرح جانسوز این‌حادثهٔ مؤلمه دراکثرجراید وقت بتفصیل نوشته شده و مخصوصاً روز نامه چهره نما چاپ قاهره در این مورد داد سخن داده و عبدالمحمد ایرانی نویسندهٔ آن روزنامه‌که خود ازاهل اصفهان بود حق همشهریگری را ادا نموده است.

شعبان ۱۳۳۵ قمری آتش انقلاب در همه جا فرو نشست و چند نفر از دوستان و اقوام از کلنل هیگ کنسول انگلیس دراصفهان وصارم‌الدوله حکمران وقت برای اینجانب تأمین گرفتند وسپس نویسنده بعد از مدتها سرگردانی و دوندگی و تلاش در راه‌آزادی، باصفهان مراجعت نموده مشغول کار پزشکی‌شدم.

**پایان**



صف نشسته از راست : نصیر خان سردارجنگ ـ لطفعلیخان امیر مفخم ـ نجفقلیخان صمصام السلطنه ـ حاج علیقلیخان سردار اسعد ـ خسرو خان سردار ظفر ـ غلامحسین‌خان سردار محتشم ـ یوسفخان امیرمجاهد .

صف ایستاده از راست : عبدالحسین‌خان سالار اکرم ـ حاج سلطانعلیخان شهاب السلطنه ـ فتح‌الله ضیغم السلطنه ـ فعلیخان سردارمعظم ـ هادی‌خان ـ جعفرقلیخان سرداراسعد ـ محمدخان سالار اعظم ـ مرتضی قلیخان صمصام ـ اسدالله‌خان ـ محمد تقی‌خان امیر جنگ ـ بهرامخان

# بختیاری در ادوار مختلف تاریخ

یکی از سرداران رشید و شجاع « اکسیاس » قدیم که همان خطهٔ بختیاری کنونی باشد « آری‌برزن» است که ازجانب داریوش سوم آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی بحفاظت و دفاع دربند پارس گمارده شد . آری برزن فرماندهٔ سپاهی بود که نعداد نفرات آنرا مورخین یونانی از بیست وپنج تا چهل‌وپنجهزار نفر تخمین کرده‌اند و افراد این‌سپاه عظیم بیشتراز طوایف بختیاری یعنی وابستگان آری برزن بودند .

دربند پارس تنگه‌ای سخت وناهموار بود که پارس‌را بشوش متصل میکرد و بموجب قرائن و امارات تاریخی با تنگ «تك آب» کنونی واقع درکوه‌گیلویه تطبیق میکند .

هنگامیکه اسکندر درسال ۳۳۳ قبل ازمیلاد بدربند پارس رسید آری‌برزن با سپاه خودازمهاجمین‌مقدونی‌جلو گیری کرد وپیکار خونینی میان ایرانیان و سپاهیان یونانی درگرفت .

سربازان آری‌برزن بوسیلهٔ غلطانیدن سنگهای عظیم ازکوه برسر متجاوزین بیگانه، وباران تیر وسنك فلاخن برصفوف لشگرجرارمهاجم،

جمع کثیری از آنها راکشتند و اسکندر و سربازان خونخوار او ناگزیر عقب‌نشینی اختیار کردند .

چند روز بعد اسکندر مجدداً با تجهیزات کامل وبکمك یکی از اسرای کیسلیکیه کــه گذرگاههای دربند پارس را نیك می‌دانست از سه طرف به‌آری‌برزن حمله وسپاه اورا محاصره کرد. آری‌برزن باسرسختی ورشادت هرچه تمامتر بدفاع پرداخت و بی‌پروا بسپاه دشمن زد وپس‌از کشتن عدهٔ زیادی ازمهاجمین مقدونی،حلقهٔ محاصره راشکست تابکمك پایتخت که در معرض مخاطره بود بشتابد .

سپاه گرانی که بسرکردگی«فیلوتاس» و«امین‌تاس» و«سنوس»قبلاازطرف اسکندربجلگهٔ پارس سرازیرشده بودند راه‌رابرآری برزن بستند وبا وجود اینکه‌ارتش‌اسکندرازعقب وسپاه سرداران اوازجلو، آری‌برزن را در میان گرفتند وی بیم بخود راه نداد و راضی به‌تسلیم نگردید و با سپاهیان ازجان‌گذشتهٔ خود بقلب صفوف دشمن زد وچندان پیکارکرد تا شرافتمندانه بخاك هلاك افتاد .

در زمان ساسانیان و ادوار دیگر تا پایان استیلای مغول بختیاریها نقش تاریخی و ملی خود را بخوبی ایفاکرده از نفوذ و رسوخ غارتگران اجنبی به‌محیط زندگی و زاد وبوم خود جلوگیری بعمل آورده‌اند .

دردورهٔ سلطنت پادشاهان صفویه بختیاریها نقش‌مهمی بعهده داشتند وجنگجویان این‌طایفه در رکاب سلاطین صفوی درمرزهای آذربایجان با متجاوزین اجنبی زدوخورد ودلیرانه از خاك وطن دفاع کرده‌اند .

هنگامیــکه نادر شاه افشار بــا سربازان رشید و از جان گذشتهٔ ایرانی تا قندهار وکابل و کرنال و دهلی پیشروی میکرد وآوازهٔ عظمت

ایران در گوش جهانیان طنین انداز میگردید خـدمات سواران بختیاری مخصوصاً فدا کاریهای سردار علی صالح خان مورد توجه شاهنشاه ایران واقع شد وسردار نامبرده بفرمانروائی تمام خاك بختیاری باسالی پنجهزار سکهٔ طلای نادری منصوب گردید .

یکی ازسرداران معروف بختیاری جعفرقلی‌خان پسرحبیب‌الله خان پسر علی‌صالح خان پسر ابدال‌خان پسرعبدالخلیل خان پسر خسرو خان است وسرداران نامبرده همگی دارای اسم ورسم ومنصب ودارای مدارك انکار ناپذیر تاریخی هستند . ازجعفرقلیخان چهارفرزند برومند و نامدار باقی‌ماندبنام‌حسینقلی‌خان وحاج‌امام‌قلیخان ورضاقلیخان و مصطفی‌قلیخان که حسینقلیخان ایلخانی در عصر خود شهرت فراوان داشته و در زمان ناصرالدین شاه هنگام جنك با بیگانگان در خرمشهر (محمره) رشادت فوق العاده‌ای ازخود بروز داده است .

شاهزاده مسعود مـیرزا ظل‌السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه هنگام فرمانروائی اصفهان نفوذ و قدرت بی سابقه ای بدست آورد و در حدود سی‌هزار نفر سرباز مسلح متحدالشکل داشت که به‌تعلیمات جدید نظام اروپا آشنا بودند و با این وصف از حسینقلی خان ایلخانی وحشت میـکرد و همواره از جانب او خائف و هراسان بود . ظل‌السلطان برای ازمیان‌بردن حریفی که پیوسته ازاو نگرانی‌داشت، متوسل به‌نیرنك شد و ازایلخانی دعوت‌کرد برای ملاقات او باصفهان برود وپس‌ازاینـکه حسین قلی‌خان باصفهان رفت در ۲۷ رجب سال ۱۲۹٦ قمری ناجوانمردانه اورا خفه‌کرد .



مرحوم اسفندیارخان سردار اسعد

حسینقلی‌خان دارای پنج فرزند پسر بود :

۱ـ مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد پس از مرگ پدر مدتی

زندانی بود و در سال ۱۳۰۵ قمری بوساطت میرزا علی‌اصغر خان اتابیك صدراعظم وقت مستخلص و بطهران احضار گردید و در آنجا مورد تفقد واقع و بحکومت بختیاری منصوب شد.

اسفندیارخان پس از نجات از زندان، شانزده سال تمام ایلخانی بختیاری بود ودراین‌مدت بفرمان‌شاه دردوجنك بزرك شرکت کرد وشاهد پیروزی را در آغوش گرفت.

شیخ عبیدالله کرد که ازپیشوایان طایفهٔ نقشبندیه بود درآذربایجان وکردستان فتنه ای عظیم برپا و ناصرالدین شاه را دچار قلق و اضطراب ساخت.

مرحوم اسفندیارخان باعده زیادی ازسواران بختیاری بآذربایجان رفت و در فاصلهٔ کوتاهی آتش فتنه را خاموش وکردستان و آذربایجان را ازلوث وجود فتنه‌انگیزان و ماجراجویان پاك ومصفی کرد.

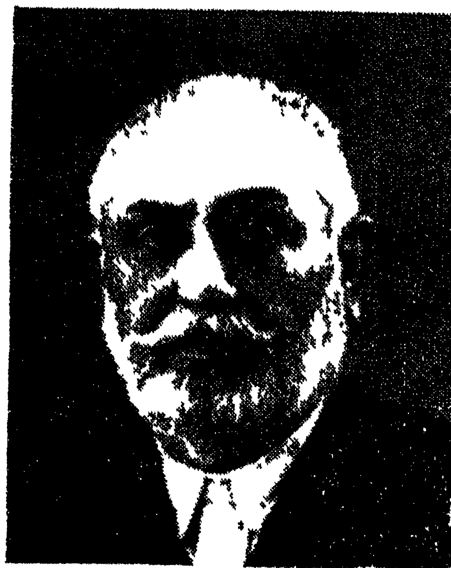
جنك دوم جنگی بود که با ایل دیرك وند از ایلات بزرك لرستان کرد وعلت آن این بود که افراد ایل همسر یکی ازعلمای بزرك ومعروف شوشتر را که پس از زیارت حضرت ثامن‌الائمه از مشهد مقدس به شوشتر مراجعت میکرد اسیر و هتك احترام نمودند. این واقعه موجب شد که حوزهٔ روحانیت فرمان جهاد علیه ایل دیرکوند صادر کرد و از طرف مظفرالدین‌شاه، اسفندیارخان سرداراسعد بسرکردگی هفده هزار سوار بختیاری بسرکوبی ایلات لرستان رفت و در پیکار عظیمی که در تاریخ جنگهای عشایری همانند ندارد متجاوزین را شکست داد.

اسفندیارخان در۱۳۳۲ قمری جهان گذران را بدرود گفت و اورا

در جـوار پدرش حسینقلی‌خـان ایلخانی در تکیه میرتخت فولاد اصفهان بخاك سپردند .

از مرحوم اسفندیار خان سردار اسعد ده پسر و شش دختر باقی ماندکه‌از پسرها یکی‌جناب آقای خلیل اسفندیاری پدر علیاحضرت ملکه ثریا پهلوی میباشد .

۲ـ مرحوم نجفقلی‌خان صمصام السلطنه دومین فرزند حسینقلی خان ایلخانی است‌که در قیام مشروطه خدمات شایانی انجام داد ومدتی رئیس‌الوزرای ایران بود . فرزند بزرگ مرحوم صمصام‌السلطنه مرتضی قلیخان صمصام است‌که ازاو پنج فرزند بنام احمد قلی و جهانشاه و سرهنگ سیاوش وامیر بهمن‌وفریدون‌باقیمانده وهمه، جوانانی تحصیل‌کرده ولایق وبرومند می‌باشند .


آقای مرتضی‌قلیخان صمصام

۳ـ مرحوم حاج علی قلیخان سردار اسعد سومین فرزند حسینقلی‌خان است‌که ازبانیان‌بزرگ‌مشروطه بشمار میرود وعلاوه بر خدماتی‌که نسبت بحکومت مشروطه انجام داده یکی از رجال فرهنگی ایران است ودرتألیف و ترجمه وطبع و نشرکتابهای جدید سهم بسزائی دارد . مرحوم میرزامحمد خان علامهٔ

قزوینی طی مقالات مربوط به « وفیات معاصرین » راجع به شادروان حاج علی قلی خان چنین مینویسد :

«تولد سرداراسعد درسال هزارودویست وهفتادوچهار قمری بوده است و وفاتش درهفتم محرم سنه هزار وسیصد وسی‌وشش درسن شصت و دو سالگی اتفاق افتاده . سرداراسعد مرحوم، ازسه‌چهارسال‌قبل‌ازفوت خود ازقوهٔ بصر محروم و دراواخر عمر مفلوج شده بود و ازخانه بیرون نمیامد . من آن مرحوم را خوب میشناختم و در تمام مدت اقامت او در پاریس ، هفته‌ای دو سه مرتبه او را می‌دیدم و غالباً موضوع صحبت ما از تاریخ بود زیرا که او بتاریخ بسیار علاقه داشت و بعدها دیدم که درتاریخ ایل‌بختیاری بامرو به‌تشویق‌اومرحوم میرزاعبدالحسین‌خان ملك‌المورخین نوادهٔ مرحوم‌لسان‌الملك سپهر کتاب‌نسبتاً مبسوطی‌جمع کرده که‌درطهران بطبع رسیده است. بعلاوه بتشویق و دستور او کتابهای بسیاری اززبانهای خارجه بفارسی ترجمه شده مثل سفرنامه شرلی وتاورنیه ومجلدات‌کتب آبی‌انگلیسی راجع بایران، وبدستور او عده‌ای ازجوانان بختیاری برای تحصیل بخارجه روانه شده‌اند .

مرحوم سرداراسعد مظهراخلاق حسنه‌ای که برای رؤسا و زعمای قوم لازم است بود ، یکی از روزها که من درمنزل آن مرحوم درپاریس بودم ومرحوم معاضدالسلطنه ( میرزاابوالحسنخان پیرنیا از وکلای دورهٔ اول مجلس شورایملی) دراواخراستبداد صغیر بپاریس آمده بود که او را تشویق و تحریك برفتن ایران وتهیه مقدمات حملهٔ برتهران نماید نیزدر آنجا بود و با هم دراین مقوله صحبتهای مفصل میکردند وگویا مرحوم سرداراسعد آن حرارتی راکه باید وشاید برای این عزیمت و رهاکردن

بهترین زندگی راحتی که درپاریس داشت ورفتن درپی مقصودی که عاقبتش معلوم نبود چه خواهد شد ازخود نشان نمی‌داد .

یك مرتبه دیدم که مرحوم دکتر لطیف گیلانی (یکی ازشاگردهای طب بود و با اغلب اعیان ایرانی کــه در پاریس عبور میــکردند مراوده داشت وچون مردی بسیار سلیم‌النفس و راست کردار و راست گفتار بود و قیافهٔ بسیار زشت ولی بسیار جذاب و مطبوعی داشت همه اورا دوست می‌داشتند ومرحوم سرداراسعد نیز باو محبت میورزید) که در آن مجلس حضور داشت بغتةً آثار نهایت غضب در صورتش پیدا شد و با چشمهای سرخ و رگهای گردن منتفخ و کف بردهان رو بسرداراسعد مرحوم کرد وگفت تو چطور راضی میشوی که اینجا در پاریس مشغول گردش وتفریح باشی و محمد علی میرزا ( با حند دشنام رکیك در حق او ) ایرانیان را در تهران شکم پاره کند و طناب بیندازد و مردم را توی چاه زنده زنده دفن کند ؟ هیچ خجالت نمیکشی؟ هیچ عاطفه نداری ؟ وبسیاری ازعبارات دیگر از همین قبیل که اکنون بخاطرم نمانده است، وهمه را با لفظ «تو» خطاب میکرد نه بلفظ «شما» .

من در جــای خود خشك شدم و فوق العاده از این نوع مخاطبه شرم زده و مضطرب گشتم و نیز برای دکتر لطیف بسیار مشوش شدم و منتظر بودم که مرحوم سرداراسعد یا یکی از آنهمه اقارب و خویشاوندان متعدد بختیاری او که همه نسسه را ایستاده حضور داشتند باو صدمه ای بزنند ولی بانهایت تعجب دیدم که مرحوم سرداراسعد تمام این سخنان را شنید واصلا وابدا آثار غضب یا حتی ادنی تأثر وتغییر حالتی درچهره‌اش بوجه من الوجوه مطلقاً واصلا ظاهر نشد وهمچنان درنهایت آرامی وسکون

وتملك نفس با قیافهٔ نجیب خود روی صندلی نشسته، اندکی چشمهای خود را بطرف پائین انداخت کان لم یکن شیئاً مذکورا وهمچنین تمام خویشاوندان او بمتابعت او .

من آنوقت دانستم که آنچه ما شنیده و خوانده بودیم که یکی از شرایط اساسی ریاست واقعی و سیادت حقیقی حلم و تحمل و بردباری است معنی این سخن چیست و حکایاتی از این قبیلها که در خصوص حلم احنف بن قیس تمیمی و امثال او در کتب تواریخ و ادبیات خوانده بودیم بکلی راست و درست بوده است نه افسانه و ساختگی ، رحمة الله علیه رحمة واسعه».



آقای امیر حسینخان ظفر ایلخان

٤ـ چهارمین فرزند مرحوم حسینقلی خان ایلخانی حاج خسرو خان سردار ظفر است که از رجال بزرگ بختیاری و بعلو طبع و سخاوت معروف وغالباً ایلخانی بختیاری بوده وچندین بارهم باستانداری رسیده و آقای امیر حسینخان ظفر ایلخان سناتور، فرزند بزرك و آقای مهندس قباد ظفر نماینده مجلس شورایملی یکی دیگر از فرزندان آن مرحوم میباشند.

٥ ـ پنجمین فرزند حسینقلیخان ایلخانی مرحوم یوسف خان امیر

مجاهد است که فرماندهی قوای بختیاری را با جنگ ارشدالدوله داشت و هنگام فتح تهران اولین کسی است که وارد عمارت بهارستان شد و پرچم مجاهدین ملی را بر فراز سر در فرو ریخته بهارستان نصب کرد.

آقایان جمشید امیربختیار، شاعر و نویسندهٔ معروف و رستم امیر بختیار نمایندهٔ فعلی مجلس شورای ملی ازفرزندان فقید نامبرده میباشند.

از مرحوم حاج امامقلیخان برادر شادروان حسینقلیخان ایلخانی فرزندان متعددی باقی‌ماند که ازهمه معروفتر مرحومین محمد حسینخان سپهدار و محمود خان هژبرالسلطنه و غلامحسین خان سردارمحتشم و لطفعلیخان امیرمفخم و نصیرخان سردار جنك وحاج عباسقلیخان وسلطان محمدخان سرداراشجع ومحمدرضاخان سردارفاتح بوده‌اند.

غلامحسین‌خان سردارمحتشم ولطفعلیخان امیرمفخم علاوه‌برانجام خدمات مهمی که طی کتاب حاضر بآنها اشاره‌شده هريك‌چندين‌باراستاندار ویکی‌دونوبت وزیرجنك بوده‌اند.

فرزند ارشد مرحوم امیر مفخم جناب آقای فتحعلی خان سردار معظم است که درجنك‌های مشروطه خدمات بزرگی انجام داده وچندین بار نماینده مجلس بوده و تیمسار سرتیپ تیمور بختیار فرزند برومند ایشان و آقایان آقا خان بختیار مدیر عامل بانك‌کشاورزی و عبدالحمید بختیار نمایندهٔ مجلس‌شورای ملی نیز از فرزندان مرحوم سردار محتشم می‌باشد.

# قدردانی مجلس شورایملی از مرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد

مجلس شورایملی در جلسهٔ یازدهم ذیقعده ۱۳۲۷ قمری بریاست مرحوم مستشارالدوله ، ضمن تقدیر از زحمات مجاهدین راه آزادی و بنیانگزاران مشروطیت ایران ، بـرای مـرحوم حاج علیقلیخان سردار اسعد، لوح تشکری صادر کرد که متن آنرا برروی طلا نوشته وبآن مرحوم اعطا کردند وعبارت آن چنین است :

ذیقعده ۱۳۲۷ شماره (۷)

## مجلس شورایملی

« از فداکاریها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت حاج علی قلی‌خان سرداراسعد و امراء و افراد ایل جلیل بختیاری ،که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان گردیده و از مشاق و متاعبی که برای تأمین سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند، تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینماید وتأییدات الهی را درتکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند برای آن وجود محترم ازخداوند متعال مسئلت مینماید » .

**رئیس مجلس شورایملی : محمدصادق مستشارالدوله**

# حواشی و توضیحات

صفحه ۱ ، **تخت فولاد** : قبرستان عمومی اصفهانست که دردامنهٔ کوه صفه و جنوب شهر واقع شده و در وجـه تسمیه آن گویند استاد فولادبن استاد شجاع الدین حلوائی یکی ازعرفا که در سنهٔ ۹۵۹ قمری وفات یافته و نزدیك تکیهٔ میر مدفون است ، در دورهٔ زندگی ، خانقاهی در آنجـا داشته و روی تختی از فولاد می‌نشسته است و مریدان وی اطراف تخت جمع میشدند . بهرحال این تسمیه های بیوجه مورد اعتماد نیست .

صفحـه ۳ ، **حاج میرزامحمدعلی کرباسی یا کلباسی** : یکی از روحانیون و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان بوده که درشب دوازدهم صفر۱۳٤۲ هجری قمری وفات یافته واوپسر حاج‌میرزاعبدالجواد پسر آقا محمد مهدی کلباسی‌است .

صفحه ۳ ، **حاج میرزاعلی‌حصه‌ای** : از وعاظ وخطبای دانشمند اصفهان وازاعقاب شیخ زین‌الدین‌بن عین‌علی خونساری از فضلای اواخر صفویه است .

**صفحه ٤۰، میرزا آقاخان محاسب الدوله مصفی:** از بزرگان عرفای فرقهٔ صفی‌علیشاه است که از طرف مرحوم ظهیرالدوله اجازهٔ ارشاد داشت و او حقاً پدر فرهنگیان اصفهان نامیده میشود که درحدود پنجاه سال پیش «مدرسه علیه» را تأسیس کرد. محاسب الدوله کتابی درعلم جبرومقابله وکتاب دیگری درعلم‌هیئت تألیف کرده وبطبع‌رسانیده است. مرحوم محاسب‌الدوله درسال ۱۲۷٤ هجری قمری تولد و در غره جمادی‌الاول ۱۳۵٦ وفات یافته و درکنار ایوان شمالی پای ارسی مسجد رحیم‌خان مدفون است.

**صفحه ٤۰، میرزامحمود خونساری:** یکی‌ازوعاظ وخطبای شهیر و دانشمند اصفهانست که در اواخر عمر در ایام ماه رمضان در مسجد نو واقع در بازار اصفهان بمنبر میرفت و جمع کثیری برای اصغای بیانات شیرین او اجتماع میکردند، وی فرزند آخوند ملا عبدالله خونساری است که درهفتم محرم سال۱۲۹۳ هجری قمری فوت‌کرده ودرتکیه حاج محمد جعفر آباده‌ای درتخت فولاد بخاك سپرده شده است، پرتو شاعر اصفهانی دربارهٔ تاریخ وفات او گوید:

از پی تاریخ آن پرتو سرود
یا حسینی گفت وپس دم درکشید

میرزامحمود خونساری معروف بصدرالمحدثین در ۲۳ رجب سال ۱۳۲۲ هجری قمری وفات یافت و درجوار قبر پدر بدفن رسید، وی پدر مرحوم میرزاعبدالحسین معروف بصدرالمحدثین، خطیب‌وناطق‌معروفست که در بوشهر انتحار کرد.

آقای حسن صدر مدیر روزنامهٔ قیام ایران دومین فرزند میرزا

محمود خونساریست که تسلط درنطق وبیان را ازپدر بارث برده و یکی از وکلای مبرز دادگستری است .

صفحه ٤ ، **حاج شیخ محمدتقی معروف به آقانجفی** : فرزند حاج شیخ محمد باقربن شیخ محمد تقی‌بن عبدالرحیم است . عبدالرحیم از خان زاده های قصبه ایوانکی مرکز ورامین تهران بوده که فرزندان او بسلك روحانیت درآمــده و باصفهان مهاجرت کرده اند ، آقا نجفی برادر ارشد حــاج آقا نورالله است و در ۲۲ ربیع الثانی ۱۲٦۲ هجری قمری متولد شده و در روز یکشنبه یازدهم شعبان ۱۳۳۲ وفات یافتــه است وقبرش در وسط بقعه‌ایست که درامامزاده احمد اصفهان قراردارد .

آقا نجفی از روحانیون زیرك و هوشیار و امام جماعت مسجدشاه اصفهان بوده و میگویند هنگامیکه مشروطه‌خواهان آنجا بحال اجتماع بمنزل او میروند و تقاضا میکنند حکم انفصال محمد علیشاه را از مقام سلطنت صادر کند وی از ترس اینــکه شاید محمد علیشاه سرانجــام به آزادیخواهان فائق و او مورد باز خواست واقع شود ، از صدور چنین حکمی استیحاش میکند و ضمناً برای اینکه جمعیت را نیز متفرق نماید میگوید : « **تقی با نصب او ازابتدا مخالف بوده و اگر حالا چنین حکمی‌صادرکند، تصدیق ضمنی کرده‌که بانصب اوموافقت داشته است**» و با این حیله ازاجرای تقاضای مردم شانه تهی مینماید .

مرحوم آقا نجفی در تجاهل ید طولائی داشته و اگر هزاربار قبلا مأمورین دولتی‌را دیده بوده باز درموقع ملاقات میپرسیده است : «شوما کی باشین » (شما کی هستید؟ ) . هنگامیکه «مسترحیکاك» پیشکار مالیه اصفهان بوده است، ادارهٔ دارائی اصفهان تصمیم میگیرد بوسیلهٔ مأمورین

نواقل از بارهای وارد و صادر شهر مبلغی عوارض بگیرد . مردم بحمایت آقا نجفی علیه این‌تصمیم قیام میکنند و ناگزیر حیکاك برای اسکات مردم نزد آقا نجفی میرود .

آن مرحوم اسم او را میپرسد و برای اینکه باصطلاح اورا دست بیندازد باکمال بی اعتنائی میگوید : « ممکنس شوما یه مهر تقی برا من بکنین » ( ممکن است شما یك مهر تقی برای من بکنید ) . حیکاك در جواب میگوید : آقا من حکاك نیستم و بالاخره بدون اینکه در انجام مقصود موفق شود ازمنزل آقا نجفی بیرون میرود .

آقا نجفی هروقت با مستخدمین دولت مخصوصاً مأمورین مالیه سر و کار پیدا میکرد ، دستور می‌داد لیوان آب یا فنجان چای مأمور بیچاره را تطهیر کنند و باین وسیله مأمورین را در معرض تهدید قرار می داد .

میگویند یکبار بهمین نیرنك ازمیرزا اسدالله‌خان وزیر، سرپرست مالیه اصفهان مفاصا حساب گرفت و بدون مالیاتی خود را نپرداخت .

مرحوم‌حسن‌وحید دستگردی‌شاعرمعروف ومدیرمجلهٔ‌ارمغان‌نقل میکرد « روزی حضور آقا نجفی بودم و فقید نامبرده ، بسیرهٔ همیشگی دستور داد فنجان چای مرا هم تطهیر کنند و وقتی من باشاره گفتم که بنا بود فقط با مستخدمین دولت باین ترتیب معامله شود ، برای اینکه آخوند ها در موقع خروج مرا بعنوان زندیق و مرتد بباد کتك نگیرند کاغذی برداشت و روی آن نوشت : جناب ملا حسن مسلمانست و آب آشامیدن اواز سر سقاخانه مانع شرعی ندارد »

علامهٔ دانشمند آقای شیخ محمد باقر الفت یکی از فرزندان آقا

نجفی فعلا درقید حیاتست و علاقمندان بعلم ودانش دراصفهان از محضر ایشان استفاده میکنند .

صفحه ٤ ، **میرزا اسماعیل خان مصلح السلطنهٔ صدری** : فرزند محمدابراهیم خان صدراصفهانی است که مادرش عصمت الدوله دختر فتحعلیشاه بوده ودر سال ١٢٦٠ هجری قمری متولدشده ودرسال ١٣٤٦ وفات یافته و در تکیه ملك درتخت فولادمدفون گردیده است. وی تفنگچی باشی ظل‌السلطان حکمران اصفهان بوده وکتابی بنام « نخجیرنامه » از او بطبع رسیده است .

صفحه ٦، **حاج آقا نورالله** : برادرکوچك آقا نجفی و ازعلما و روحانیون روشنفکر اصفهانست . حاج آقا نورالله بقراریکه درمتن کتاب نوشته شده درجنبش مشروطه سهم بسزائی داشته است و در اواخر عمر هنگام تعطیل بازار های اصفهان و مخالفت مردم با قانون نظام اجباری (نظام وظیفه) باتفاق جمعی دیگر ازروحانیون بقم مهاجرت کرد ودراوایل دی ١٣٠٦ شمسی (١٣٤٦ قمری) درآنجا وفات یافت .

صفحه ٨ ، **آقا سید اسدالله بهشتی چهار سوقی** : از علما و ائمه جماعت اصفهان بود که در ٢٠ شوال ١٣٦٣ هجری قمری در سن قریب بهشتاد سالگی وفات یافت و در مصلای تخت فولاد که بغلط مسجد مصلی نامیده میشود بخاك سپرده شد .

صفحه ١٥ ، **میرزا محمود خان علاءالملك طباطبائی** : برادر میرزا رفیع نظام العلماء تبریزی است که در سال ١٣١٣ هجری قمری ، در دوره آخر سلطنت ناصرالدینشاه سفیرایران دراسلامبول ودر ١٣٢٢ قمری والی کرمان بود .

علاء الملك در کابینه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (۱۳۲٤) وزارت علوم و در کابینه میرزاعلی‌اصغرخان اتابك در زمان محمدعلیشاه وزارت عدلیه را داشت و در سال ۱۳۲٦ قمری حاکم اصفهان بود. وی در زمان سفارت اسلامبول بدستور دربار ایران برای دستگیری میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی ومیرزا حسنخان خبیرالملك اقدام کرد و مأمورین بابعالی آن سه نفر را مغلولا بسرحد ایران فرستادند، علاء-الملك بعدها برای جبران اینکار، تاریخ «آئینه اسکندری» تألیف میرزا آقا خان کرمانی را بتصحیح میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل بطبع رسانید. وی یکبار هم در زمان محمد علیشاه با سمت سفیر فوق العاده به «پطرز بورغ» رفت و بالاخره در سال ۱۳٤٥ هجری قمری وفات یافت.

صفحه ۱۵، **اقبال‌الدوله کاشی:** برادر غلامحسین خان صاحب اختیار غفاری پسر هاشم خان امین الدوله و یکی از رجال دربار قاجاریه و از مؤثرترین اطرافیان محمد علیشاه میباشد، در سال ۱۳۲٦ قمری هنگامیکه نهضت وطن‌پرستان اصفهانی درشرف تکوین بود بجای محمود خان علاءالملك بحکمرانی اصفهان منصوب شد و از اشتباهات بزرگی که از همان بدو ورود بآن شهر مرتکب گردید مخالفت با روحانیون بود و از اینرو آقا نجفی که تا آن زمان در مخالفت با محمد علیشاه تردید داشت بمشروطه خواهان پیوست وجبهه مخالفین استبدادرا تقویت کرد.

اقبال‌الدوله درسال۱۳۳٤ هجری قمری که سربازان روسیهٔ تزاری با قوای ملی مهاجرین درغرب جنك میکردند درحدود هشتادسال داشت

و حاکم کرمانشاه بود و طرفداران مرحوم رضاقلیخان نظام‌السلطنه اورا ازشهر خارج کردند.

صفحه ۲۷ ، **حاج سید احمد نوربخش دهکردی :** معروف به « رحمت علیشاه » از عرفای سلسلهٔ خاکساریه بوده که عده زیادی مرید داشته وبارشاد آنها میکوشیده است، درحدود سال ۱۲۸۵ هجری قمری متولد و در ۱۲ جمادی‌الاول سال ۱۳۳۹ وفات یافته و درکوچهٔ باغ حرم بخاک سپرده شده است . وی برادر مرحوم سید ابوالقاسم دهکردی امام جماعت مسجد سرخی اصفهانست .

صفحه ۲۷ ، **محمد حسین خان سپهدار بختیاری :** پسر حاج امامقلیخان ایلخانی است که هنگام ولیعهدی مظفرالدینشاه درتبریز خدمت ولیعهد بود .

صفحه ۲۸ ، **حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه :** پسر رضا قلیخان ایل‌بیگی و او برادر حاج امامقلیخان ایلخانی است .

صفحه ۳٤ ، **سپهدار اعظم محمد ولی خان تنکابنی :** پسر حبیب‌الله خان ساعدالدوله پسر ولیخان سرتیپ است که بعدها بسپهسالار اعظم ملقب گشت . در ۱۲٦٤ هجری قمری در تنکابن متولد و از یازده سالگی (۱۲۷۵ قمری) بادرجه سرهنگی وارد خدمت نظام گردید وبعدها تا درجه میر پنجی ارتقاء یافت .

درسال ۱۳۰٤ قمری ازطرف ناصرالدینشاه به« نصرالسلطنه» ملقب و حکومت استرآباد بوی واگذار شد و دراواخر سلطنت ناصرالدینشاه مدتی امتیاز مسکوکات و ادارهٔ ضرابخانهٔ دولتی با او بود وازسال ۱۳۱٦ هجری قمری در دوره سلطنت مظفرالدینشاه بحکومت گیلان منصوب

شد . در زمان سلطنت محمد علیشاه ، سپهدار با سمت فرماندهی کل قوای آذربایجان برای کمك بعین‌الدوله که مأمور سرکوبی آزادیخواهان آذربایجان شده بود به تبریز رهسپار گردید ولی پس از رسیدن به تبریز وفاداری‌خود را نسبت بمشروطیت اعلام نموده بهواداران مشروطه پیوست.

پس از فتح تهران و خلع محمد علی میرزا در سال ۱۳۲۷ قمری بریاست وزراء منصوب شد وچون ازپیشرفت کارها مأیوس بود بعدازمدتی استعفا داد و دررجب ۱۳۲۸ بوکالت مجلس انتخاب گردید. سپهسالار در ربیع‌الاول ۱۳۲۹ هجری قمری برای باردیگر بریاست وزراء منصوب شد و این بار نیز بعلت عدم تصویب لایحه بودجه در مجلس ، با عصبانیت از جلسه خارج و مستعفی گردید ومعروفست که میگویند بکالسکه‌چی خود گفته‌است : «برومرا باروپا ببر» ...

درسال ۱۳۳٤ ، سپهسالار برای سومین‌بار رئیس‌الوزراء شد وپس ازآن ازسیاست کناره گرفت ودراواخرعمر بحالت انزوا بسرمیبرد وچون بواسطهٔ فوت فرزندش علی‌اصغرخان ساعدالدوله وبعضی ناملایمات دیگر اززندگی مأیوس شد در روز دوشنبه هشتم محرم ۱۳٤۵ (۱۳۰۵شمسی) انتحار کرد .

صفحه ٤٦، **فتح‌الله خان ضیغم‌السلطنه :** پسر مصطفی قلیخان ، نوه جعفرقلی‌خانست و چراغعلیخان سردار صولت فرزند اوست .

صفحه ٤٦ ، **سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان :** فرزند ارشد ناصرالدین‌شاه‌است که قبلا «یمین‌الدوله»لقب داشت وروز بیستم صفرسال ۱۲٦٦ هجری قمری تولد یافت ، عفت‌الدوله ( عفت‌السلطنهٔ بعد ) دختر رضاقلی‌بیك ، غلام پیشخدمت بهمن میرزا پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ،

مادر او بود که چون عقدی نبود، ظل‌السلطان بولیعهدی انتخاب نگردید.
وی از اوایل جوانی مصدر خدمات دولتی شد و ابتدا در ماه ذی الحجه ۱۲۷۸ قمری بحکومت مازندران و ترکمن صحرا و سمنان و دامغان منصوب گردید ودراین‌مأموریت مصطفی‌خان افشار ملقب به «بهاءالملك» که پس از قتل «گری بایدف» با خسرومیرزا و چند نفر دیگر بروسیه رفته بود ، بوزارت و حاجی‌غلامعلی‌خان دنبلی به پیشکاری او انتخاب و بساری مقر حکومت عزیمت نمودند .

هنگامیکه ناصرالدین شاه تصمیم گرفت ظل السلطان را بفارس بفرستد حاج میرزا حسینخان مشیرالدولهٔ سپهسالار ، بناصرالدین شاه نوشت : « مأموریت نواب اشرف ارفع شاهنشاه زادهٔ اعظم ، ظل‌السلطان صلاح حال حالیهٔ دولت نیست زیرا ازیکطرف بجهت‌قرب بپایگاه عظمت مطمئن است و ازجانب دیگرمیل مفرطی بجمع آوری پول دارند و ابقاء برمال وعرض‌احدی نخواهند فرمود . رعیت بی‌پا میشود ومالیات بخزانه نخواهد رسید ، یاآنکه شاهزاده را با شرایط و عهود وپیشکار معقول و مسلط بفرستیم و مالیات را ازپیشکار بخواهیم وقدرت تعدی و اجحاف یا تعرضی بنام مردم باو مرحمت نشود . در اینصورت بغیر از ظهیرالدوله و یا علاءالدوله عجالتاً دردربار همایون‌کسی قابل و لایق اینکار نیست» .

ناصرالدینشاه درجواب مشیرالدوله مینویسد :

« جناب صدراعظم ، در فقرهٔ تعیین حکام وپیشکاران ولایات بزرك وکوچك ازقراریکه مکرر گفته‌ام خودم تکلیفی‌بشما نمیکنم وابداً اظهار رأیی نخواهم کرد ، هرطور مصلحت مملکت و دولت باشد قرار حاکم و پیشکار فارس را بدهید و زود روانه کنید » .

مشیرالدوله (صدراعظم)هم ظل‌السلطان را باتفاق محمد ناصرخان ظهیرالدوله بمحل‌ماموریت، فرستاد.

سلطان مسعود میرزا ظل السلطان در سال ۱۲۹۱ هجری قمری برای اولین بار بحکومت اصفهان منصوب گردید و در دوران حکومت وی درین شهر بسیاری از ابنیهٔ تاریخی‌پادشاهان صفویه ازمیان‌رفت، ظل‌السلطان‌ازسال۱۲۹۱ که بحکومت‌اصفهان‌انتخاب شدتا سال۱۳۰۵هجری قمری تقریباً بلاانقطاع، حکومت اصفهان وبتناوب حکمرانی کلیهٔ نواحی جنوبی‌وغربی‌ایران را بعهده داشت وبالاخره درسال۱۳۰۵ قمری مستعفی گردید تا اینکه در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه، مجدداً بحکومت یزد واصفهان منصوب گشت.

ظل السلطان در شب ۲۳ رمضان ۱۳۳۶ قمری، پس از چند سال انزوا، در «باغ نو» اصفهان بدرود زندگی‌گفت و جنازهٔ او را بمشهد انتقال دادند و در ماده تاریخ فوت او گفته اند:

«ظل سلطانی بمرد = ۱۳۳۶».

سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان فرزندان متعدد داشته و از پسر های وی اکبرمیرزا صارم الدوله و محمود میرزا یمین‌السلطنه و اسمعیل میرزا معتمد الدوله و اردشیر میرزا و غلامحسین میرزا زنده اند، ولی جلال الدوله و فریدون میرزا و مرادمیرزا و همایون میرزا امیر ارفع و بهرام میرزا و فیروزمیرزا و تیمورمیرزا و هرمزمیرزا ومحمدحسن‌میرزا وفات‌کرده‌اند.

صفحه ۵۳، **سید محمدعلی داعی‌الاسلام**: فرزند فضل الله در شهر آمل بدنیا آمد وبرای‌تحصیل علم بطهران رفت وچون‌صیت شهرت

جهانگیرخان قشقائی دانشمند و مدرس بزرگوار اصفهان را شنید بآنجا سفر کرد و در مدرسه صدر بدرس و بحث و استفاده از محضر استادان پرداخت وبعد سفری هم بمکه‌رفت.

پس‌ازمراجعت‌باصفهان،رکن‌الملك شیرازی‌نایب‌الحکومه وقت که مردی دانشمند وعلم دوست بود وی را به‌بحث با مبلغان مسیحی‌واداشت و مرکز تبلیغ و تعلیمی بنام «صفاخانه» در جلفا دائر کرد و مباحثات وی درمجله «الاسلام» چاپ میشد . مظفرالدین‌شاه خلعت ولقب «داعی‌-الاسلام» بوی بخشید .

چون انقلاب مشروطه آغازگردید بآزادیخواهان ومشروطه‌طلبان پیوست . سخنوری توانا بود و سخنرانیهای او در زمینهٔ آزادی و توسعه فرهنك معروف است .

پس‌ازچندی روانه بمبئی‌شد ومجله «دعوت‌الاسلام» را انتشاردادو دیری نگذشت امیردکن که یکی ازامارات اسلامی هند می‌باشدداعی-الاسلام‌را بمرکزامارت خویش یعنی‌شهرحیدرآباد خواند وسمت استادی زبان فارسی وعلوم‌اسلامی‌بوی داد. چندی بعدداعی‌الاسلام ازراه بوشهرو شیرازباصفهان‌رفت ودراین‌شهرهابنمایندگی‌روشنفکران‌ایرانی‌مقیم‌به‌بمئی وهمچنین‌بندای وجدان خویش‌چندین‌سخنرانی‌همگانی‌ابرادکرد وبمردم میگفت ایرانی مسلمان باید از نعمت فرهنك وبهداشت ووسائل آسایش جدید برخوردارباشد. داعی‌الاسلام‌مجدداً بهند بازگشت وسی‌سال‌دردکن بتدریس و فراگرفتن زبانهای قدیم و تألیف فرهنك جامع و کامل زبان فارسی در پنج جلد مشغول بود و بسال۱۳۶۱ قمری، بطهران آمد و پس‌از چهارسال‌باردیگر بهند رفت و بسال ۱۳۷۰ در حیدرآباد دکن‌درگذشت.

صفحه ٥٤، **جعفرقلی‌خان‌سرداراسعد :** فرزند حاج علی‌قلیخان است که اول سردار بهادر لقب داشت و بعـد از وفات پدر بسردار اسعد ملقب گردید و لقب « سردار بهادر » بمحمد قلیخان برادر او داده شد. مرحوم جعفرقلی‌خان ، بشرحی کـه درکتاب حاضر نوشته شده در اغلب جنگهای مشروطه شرکت داشت و دراوایل مشروطه بسرکردگی نهصد تن از سواران بختیاری با یپرم ، برای رفع غائلهٔ رحیم خـان چلبیانلو ، باردبیل رفت و حدود آذربایجان را از لوث وجود فتنه انگیزان مصفی ساخت.

بعد ازکودتا ، والی‌کرمان و در زمان نخست وزیری اعلیحضرت فقید وزیر پست و تلگراف بود و در خرداد ١٣٠٦ شمسی پس‌ازروی کار آمدن کابینهٔ مخبرالسلطنه ( مهدیقلی هدایت ) بوزارت جنـگ منصوب شد و در کابینهٔ فروغی هم کـه در ٢٠ شهریور ١٣١٢ تشکیل گردیـد همین سمت را داشت وسرانجام در سیزدهم فروردین ١٣١٣ وفات‌کرد.

آقای سهراب اسعد فرزند مرحـوم جعفر قلی خان ، از جوانان لایق و تحصیل‌کردهٔ بختیاریست کـه لوح قدر دانی مجلس شورایملی از مرحوم حاج‌علیقلی‌خان وخوانین بختیاری، فعلا بیادگار در تصرف ایشان می‌باشد.

آقایان محمدتقی‌خان‌اسعد (امیرجنگ) سناتورفعلی ومحمدقلیخان سرداربهادر و محمدخان سالاراعظم وخانباباخان مرحوم و منوچهرخان اسعد ازبرادران مرحوم جعفرقلیخان میباشندکه هریك بسهم خود نسبت باستقرار رژیم‌مشروطه خدمات‌بسزائی‌انجام داده‌اندودرمتن‌کتاب بعملیات آنها اشاره شده است.

صفحه ٥٤ ، **موسی‌خان بهادرالسلطنه :** فرزند محمود خان هژبرالسلطنه و نوادهٔ حاج امامقلی‌خان ایلخانی‌است .

صفحه ٥٤ ، **سیدعلی جهاداکبر :** فرزند حاجی سید جعفر است که اجداد او از خراسان باصفهان مهاجرت کرده اند . سید علی آقا از آزادیخواهان صدر مشروطیت بود و روزنامه « جهاد اکبر » را در اصفهان مینوشت و بهمین جهت معروف بجهاد اکبر شد . مرحوم جهاد اکبر پس‌ازاستقرار مشروطه، درعدلیهٔ جدید وارد خدمت گردید ومدتی مدعی‌العموم اصفهان بود .

هنگامیکه مرحوم علی‌اکبر داور وزیر عدلیه درسال ١٣٤٦ قمری (١٣٠٦ شمسی) از مجلس شورایملی اختیارات قانونی گرفت و عدلیه را منحل کرد ، جهاد اکبر بیکار شد و در عدلیهٔ جدید چون اصرار داشت که در اصفهان بکار اشتغال داشته باشد مرحوم داور کاری باو رجوع نکرد و او ناچار در تهران اقامت نمود و خوانین بختیاری باو کمک میکردند .

سیدعلی جهاداکبر اواخرعمر باصفهان رفت ودر نوزدهم جمادی‌ـ الاولی١٣٦٥ قمری در آنجا وفات یافت .

صفحه ٥٤ ، **امان‌الله خان سردارحشمت :** پسر رضاقلیخان ایل بیگی و نوه جعفرقلیخانست .

صفحه ٥٦ ، **یپرم خان ارمنی :** درنزدیکی گنجه تولد یافت وپس ازآنکه بسن رشد رسید، بدسته‌ای ازشورشیان ارمنی که درنظر داشتند بخاك عثمانی بروند پیوست ، ولی مأمورین سرحدی روس اورا دستگیر کردند و به «سیبری» فرستادند .

پیرم خان پس ازمدتی از سیبری گریخت وبژاپن رفت واز آنجا در سال ۱۳۱۷ هجری قمری بایران آمـد . وی ابتـدا در « قرچه داغ » بآموزگاری مشغول شد و سپس در سال ۱۳۱۹ قمری ازقرچه‌داغ بتبریز و سپس بقزوین و رشت رفت و در رشت مقیم گردید .

پیرم خان درین هنگام بکوره پزی پرداخت و ضمناً وارد جمعیت ارامنه «داشناکسیون» شد.

درسال۱۳۲۶ هجری قمری ، زمانیکه شورش گیلان بوجودآمد ، از طرف داشناکسیونها مأمورهمکاری با انقلابیون گردید وباعبدالحسین خان معزالسلطان ( سردار محیی بعد ) و علی محمد تربیت کمیتهٔ پنهانی «ستار» را تشکیل داد وهمینکه محمدولی‌خان سپهدارتنکابنی وفا داری خودرا نسبت بمشروطیت اعلام داشت فعالیتهای کمیتهٔ ستار را افشاکرد .

بطوریکه پیرم دریادداشتهای خصوصی خود مینویسد : «این کمیته از عقـاید سوسیال دموکرانها پیروی میـکرد و بهمین جهت بنام کمیتهٔ سوسیال‌دموکرات‌خوانده‌میشد،ولی‌درعمل آئین‌نامهٔ‌داخلی(داشناکسیون) را بمورد اجرا میگذاشت» .کمیتهٔ ستار و مشروطه خواهان بعدازآنکه برشهررشت مسلط گردیدند، پیرم ومجاهدین اودرربیع‌الثانی۱۳۲۷قمری روانهٔ تهران شدند .

پس ازفتح پایتخت ، پیرم بریاست نظمیهٔ تهران منصوب گردید و درجنك‌با پسررحیم‌خان وارشدالدوله واطرافیان‌سالارالدوله شرکت‌کرد وسرانجام درماه شعبان ۱۳۳۰ هجری قمری در قلعهٔ شوربچه ، نزدیکی همدان بقتل رسید .

صفحه ۵٦ ، **عبدالحسین خان معزالسلطان ( سردار محیی ) :**

یکی از آزادیخواهان گیلان میباشد که در سنهٔ ۱۳۲٦ هجری قمری در رشت باتفاق برادران خـود ( عمیدالسلطان و میرزاکریمخان رشتی ) و پیرم خان ارمنی ، برضد محمد علیشاه و استبداد صغیر نهضتی بوجـود آورد . سردارمحیی و اطرافیانش ، روز عاشورای سال ۱۳۲٦ قمری قیام ویکی ازمجاهدین، آقابالاخان سردارافخم حاکم رشت را دستگیر کردند و بدستور سردارمحیی بقتل رسانید .

سردارمحیی بعدازفتح تهران وخلع محمدعلی‌میرزا، ازطرفداران «اعتدالیون» بود وازطرف این‌حزب فعالیت‌داشت وهنگامیکه ناصرالملك نایب‌السلطنه، اولتیماتوم روس‌را درسال۱۳۲۹ قمری پذیرفت و مجلس‌را تعطیل نمود ، عده‌ای از دموکراتها را بقم تبعید کرد و ضمناً چند نفر از اعتدالیون منجمله سردارمحیی‌را هم بآنشهرفرستاد .

در سال ۱۳۳۳ قمری ، بعـد از پیش آمد جنگ بین الملل اول و مهاجرت آزادیخواهان و تشکیل کمیتهٔ دفاع ملی در قم ، سردار محیی نیز با مهاجرین همراه بود و از طرف کمیتهٔ مزبور درجنگ با روسها در ساوه شرکت داشت .

صفحهٔ ۵۸ ، **میرزافتح‌الله‌خان فریدنی** : منشی صمصام السلطنه ، پدرآقای فضل‌الله نوحی دبیرمعتمد فرماندار فعلی بهبهانست .

صفحه ۵۸ ، ضمن تلگرافی که از طرف رؤسای اردوی بختیاری از قم بطهران مخابره گردیده بدستخط مورخ۲۳ جمادی‌الاولی۱۳۲٦ قمری محمدعلیشاه اشاره شده‌است، که درمتن کتاب اشتباهاً ۱۳۲٤ بچاپ رسیده وبدینوسیله تصحیح میشود .

صفحه ٦۷ ، **کلنل لیاخوف روسی** : افسر ارکان حرب روسیه

است و میگویند یکبار در یکی از شهرهای روسیه مردم دست باغتشاش زده و برای داد خواهی ، شمایل حضرت مریم را برسرچوب کرده بودند تا مأمورین انتظامی باحترام شمایل مزبور بسوی آنها تیراندازی نکنند ، نامبرده که مامور متفرق ساختن شورشیان بود باین موضوع وقعی ننهاد و فرمان شلیك داد .

مامورین تزار بعداً بعلت همین خشونت و زمختی او را بایران فرستادند وهنگام سلطنت محمدعلیشاه فرماندهی بریگاد قزاق را عهده‌دار گردیدودرمقابل‌وزیرجنك وهیچیك ازمقامات‌ایرانی‌برای خود مسئولیتی قایل‌نبود ومستقیماًازپطرزبورغ کسب تکلیف مینمود.

سرهنك « و . پ . لیاخوف » روز بیست‌ودوم جمادی‌الاولی۱۳۲۶ هجری قمری ازطرف محمد علیشاه بسمت فرماندارنظامی تهران منصوب شد و روز بعد یعنی دربیست وسوم جمادی‌الاول ، بدستورمحمدعلیمیرزا و توصیهٔ « سرگی مارکویچ شاپشال » روسی که در خدمت شاه بود ، و «گارتویك» سفیروقت روس‌درایران، مجلس‌را بتوپ‌بست وازطرف محمد علیشاه مورد تحسین وتقدیر قرارگرفت .

«لیاخوف» تا روز اول رجب ۱۳۲۷ قمری، درخدمت محمدعلیشاه بود و در آنروز ، با فاتحین تهران بجنك پرداخت ، ولی‌بعدازفتح تهران تسلیم اردوی مجاهدین شد و از طرف سرداراسعد و سپهسالار تنکابنی، تحت حفاظت «یوسفخان امیرمجاهد» قرارگرفت تا مورد حملهٔ مشروطه خواهان واقع نشود .

«لیاخوف» درتاریخ سوم رجب ۱۳۲۷ هجری قمری استعفای خود را به « سپهسالار » وزیر جنك ، تقدیم‌کرد و بطرف پطرزبورغ رهسپار

شد . در سال ۱۹۱۷ میلادی ( ۱۳۳٦ قمری ) که انقلاب روسیه وشورش بلشویکی پیش آمد به «ژنرال دنیکین» پیوسته باشورشیان بجنگ پرداخت و هنگامی که حکومت تزار سقوط کرد ، بباطوم گریخت ودر آنجا مورد حملهٔ سه نفر گرجی قرار گرفته بقتل رسید .

صفحه ۷۱ ، **مرتضی قلی خان صنیع الدوله :** پسر دوم علی قلی خان مخبر الدوله و نوادهٔ رضا قلی خان هدایت ( صاحب مجمع الفصحا ) است که در نهم صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری تولد یافت . صنیع الدوله ، در سال ۱۳۲۱ قمری بریاست ادارهٔ پست و گمرك منصوب گردید و در همان سال اولین کارخانهٔ نخ ریسی را در تهران دائر کرد . وی درهفدهم شعبان ۱۳۲٤ قمری بریاست اولین دوره مجلس شورای ملی انتخاب شد و دربیست وهشتم رجب ۱۳۲۵ ازمقام خود مستعفی گردید. صنیع الدوله در کابینه‌های ابو القاسم‌خان ناصر الملك وحسینقلیخان نظام السلطنه ومیرزا احمدخان مشیر السلطنه بترتیب وزارتخانه‌های مالیه و فوائد عامه و علوم را بعهده داشت و بعد ازفتح تهران در کابینهٔ اول سپهسالار تنکابنی وزیر معارف واوقاف شد .

آخرین دورهٔ وزارت او در کابینهٔ دوم میرزا حسنخان مستوفی‌الممالك بود که سمت وزارت مالیه را داشت و درهمین دوره ، در تهران بتاریخ پنجم صفر ۱۳۲۹ هجری قمری بدست چندنفر گرجی ازاتباع روس بقتل رسید .

صفحه ۷۱، **حسینقلی خان نواب :** پسر جعفر قلی خان است و او فرزند محمدعلیخان پسرجعفرعلیخان پسرحسینقلیخان قطب الدولهٔ نواب ازاولاد محمدرضاخان مازندرانی است که درعهدصفویه بکمك همایونشاه هندی بهند رفت .

حسینقلیخان نواب روز هفدهم رجب ۱۳۲۸ قمری در کابینهٔ مستوفی‌الممالك با سمت وزارت خارجـه شرکت جست و روز بیست و چهـارم ذی‌الحجه همانسال مستعفی شد.

صفحه ۷۱، **اسدالله خان مشار السلطنه :** از آزادیخواهان صدر مشروطیت و قدیمی‌ترین کارمندان وزارت خارجه است کـه بارها بمقام وزارت رسید و ابتدا در رجب ۱۳۲۷ قمری بعد از خلع محمدعلی‌میرزا در کابینهٔ سپهسالار بوزارت خارجـه انتخاب شد و سپس در ربیع‌الثانی ۱۳۳٦ قمری در کابینهٔ مستوفی‌الممالك وزارت مالیه را بعهده داشت ودر نوزدهم رجب همانسال درکابینهٔ صمصام‌السلطنه بوزارت پست و تلگراف منصوب گردید و بعد از ترمیم کابینه ، درروزهشتم رمضان، وزارت امور خارجه را بعهده گرفت .

اسدالله خان مشارالسلطنه در کابینهٔ مشیر الدوله نیز مجدداً وزیر خارجه شد و آخرین دورهٔ وزارتش درسال ۱۳٤۰ قمریست که در کابینه مرحوم قوام‌السلطنه، اول‌وزارت پست‌وتلگراف وسپس‌وزارت‌امورخارجه وبعد وزارت عدلیه را عهده‌دار بود .

صفحه ۷۵ ، **میرزا ابوالقاسم‌خان ناصرالملك ، قراگوزلوی همدانی:** پسر احمـد خان پسر محمود خـان ناصرالملك و از تربیت شدگان دورهٔ ناصری میباشد که در ۱۲۸۲ قمری متولد شده است .

وی یـکبار ، در صفر ۱۳۲۵ قمری در کابینهٔ وزیر افخم و بـار دیـگر در ربیع الاول ۱۳۲۵ در کابینهٔ میرزا عـلی اصغر خان اتـابك بوزارت مالیه منصوب شد ودوبار، یکی درهیجدهم رمضان۱۳۲۵ ودیگر دریازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری رئیس‌الوزراء گردید .

ناصرالملك پس از فوت عضدالملك با مساعدت اعتداليون در ماه رمضان ۱۳۲۸ قمری بنیابت سلطنت ایران رسید ودربیست وهفتم شعبان ۱۳۳۲هجری قمری که احمدشاه بسن قانونی رسید باروپا رفت ودرزمان شاهنشاه فقید، بایران مراجعت ودرسال ۱۳٤٦ وفات کرد .

صفحه ۷۷ ، **حاج میرزا عبدالحسین خان وحیدالملك** : پسر آقا خان پسر حاج‌محمدمهدی پسرحاجی‌محمد غفور شیبانی کاشی‌است . وی ازآزادیخواهان صدرمشروطیت وپیشوایان مهاجرت‌است که چندین دوره نیز بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در کابینهٔ سپهدار اعظم رشتی ( فتح الله خان اکبر بیگلربیگی ) وزارت علوم و اوقاف را بعهده داشت .

صفحه۷۷، **سلیمان‌میرزا اسکندری** : ازرؤسای معروف‌انقلابیون و از وکلای عضو فراکسیون دموکرات در چند دورهٔ مجلس ( از دورهٔ دوم ببعد ) میباشدکه یکبارهم در زمان نخست وزیری اعلیحضرت فقید بوزارت معارف منصوب شد .

سلیمان میرزا ، پسر محسن‌میرزای‌کفیل‌الدوله ونوادهٔ محمدطاهر میرزا است‌که محمد طاهرمیرزا نیز فرزند اسکندرمیرزا پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه می‌باشد و بهمین‌جهت نامبرده «سلیمان محسن‌اسکندری» امضاء میکرد .

سلیمان میرزا در دورهٔ اول مشروطیت ، درتهران روزنامه‌ای بنام حقوق منتشر میساخت . تولدش در سال ۱۲۸۳ قمری و وفاتش در روز عاشورای ۱۳٦۳ درتهران اتفاق افتاد .

صفحه۷۸، **ابوالفتح‌میرزاسالارالدوله** : فرزند مظفرالدین شاه

است که قبل از استقرار رژیم مشروطه مدتها از طرف پدر در نواحی غربی حکومت میکرد و از تاریخ ۱۳۲٤ قمری که عین‌الدوله بفکر افتاد بجای محمدعلی‌میرزا، وی را بولیعهدی انتخاب کند ابوالفتح‌میرزا مصمم بتصاحب تخت‌وتاج ایران گردید و از آن تاریخ ببعد همیشه در پی‌فرصت میگشت تا موجبات برقراری سلطنت خود را فراهم نماید .

سالارالدوله ابتدا درسال۱۳۲۶ هجری قمری که میان‌محمدعلیشاه ومجلس اختلافی‌روی داد و آزادیخواهان درپنهان و آشکارزبان‌بنکوهش محمدعلی میرزاگشودند ، درکردستان یعنی مقر حکومت خود ادعای پادشاهی‌نمود وعلیه محمدعلی‌میرزا قیام‌کرد ولی درجنك با قوای دولتی درنزدیکی‌شهر نهاوند شکست خورد ودرکنسولخانهٔ انگلیس در سنندج متحصن گردید و با وساطت انگلیسها بتهران آمد و پس‌ازچندی با اجازهٔ محمدعلیشاه روانهٔ اروپا شد .

سالارالدوله بار دیگر بعد از خلع محمدعلی‌میرزا درسال ۱۳۳۰ قمری‌که شاه مخلوع باکمك برادرخود شعاع‌السلطنه بفکر استرداد تاج وتخت سلطنت افتاد ، ظاهراً بعنوان حمایت از برادر ولی در باطن برای رسیدن بمقام پادشاهی درکرمانشاه قیام‌کرد ودرهمین موقع مجلس دوم قانونی بتصوب رسانیدکه مضمون آن ازاینقرار است :

« ماده اول ـ چون محمد علی میرزای مخلوع مفسد فی الارض و دفع آن واجب است هیئت دولت مجاز است یکصد هزار تومان باعدام‌کننده یا دستگیر کننده محمدعلی‌میرزا و یا ورثهٔ آنان بپردازد .

ماده دوم ـ وزارت جنك مجاز است مبلغ ۲۵ هزار تومان بخود و یا وراث دستگیر کننده و یا اعدام‌کنندهٔ سالار الدوله و مبلغ ۲۵ هزار

تومـان بخود یا وارث دستگیر کننده و یا اعدام کننده شعاع السلطنه بپردازد».

سالارالدوله این بار نیز ، چنانکه درکتاب حاضر مشروحاً اشاره شده شکست خورده باروپا رفت تا اینکه در اواخر سلطنت احمد شاه بایران احضار و بحکومت گیلان انتخاب گردید .

در سال ۱۳۴٦ قمری ، هنگام سلطنت اعلیحضرت فقید و ریاست وزرائی میرزا حسن خان مستوفی‌الممالك و وزارت مالیه فیروز میرزای فیروز ، لایحه دیگری‌بشرح زیرتقدیم مجلس‌شورایملی گردید:

« ماده واحده : مجلس شورای ملی بوزارت مالیه اجازه می‌دهد که ازابتدای سنهٔ ۱۳۰٦ شمسی شش هزار تومان از محل اعتبار ماهیانهٔ دولت، سالیانه دربارهٔ ابوالفتح میرزا ( سالارالدولهٔ سابق ) برقرار نموده و مادامی کـه مشار الیه متوقف مرکز است باقساط ماهیانه عاید دارد .

نخست وزیر ـ وزیرمالیه »

ابوالفتح میرزا سالارالدوله بعداً باروپا رفت ودرزمان اعلیحضرت فقید یـکی دو بار بتحریك بیگانگان بحدود غرب آمد و چون کاری از پیش نبرد باروپا رهسپار شد و معلوم نیست بچه سرنوشتی دچار گردید .

صفحه ۹۵ ، **محمد صادق خان سالار نظام** (سرلشگر ۲ وبال) :

از یك خاندان نجیب و نامدار آذربایجانی است کـه تحصیلات ابتدائی خـود را در دبستان ایرانیان اسلامبول یعنی درمکتب شاد روانان سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ احمد روحی ومیرزا آقاخان کرمانی بانجام

رسانید و پس از طی تحصیلات ابتـدائی و متوسطه در مـدارس نظام اسلامبول، وارتقاء بدرجهٔ ستوان دومی‌درسال۱۳۲۸ هجری قمری بایران باز گشت .

محمد صادق خـان سالار نظام بمحض ورود بفرماندهی آتشبار توپ شنیدر کوهستانی در اداره توپخانه منصوب شد و در جنك همدان با طرفداران سالارالدوله شرکت داشت و بعلت رشادتهای بی‌نظـیری که درآن موقع از خود نشان داد، درسال ۱۳۳۰ قمری بدرجهٔ سروانی مفتخر گردید. سالارنظام در۱۳۳۳ درجهٔ سرگردی داشت و با مهاجرین همراه بود .

مرحوم کوپال درسال۱۳٤۸ قمری (۱۳۰۸شمسی) بدرجه سرتیپی و پس از هفده سال یعنی در سال ۱۳٦۵ بدرجهٔ سرلشکری ارتقاء یافت و عـلاوه برمشاغل و مناصب نظامی ، در مؤسسات کشوری نیز متصدی امور مهمی بود چنانـکه در سال ۱۳٤۷ قمری بحکومت پشتکوه تعیین شد .کوپال یکسال بعد ازآن بریاست کل اداره شهربانی ودرسال۱۳۵۰ قمری ( ۱۳۱۰ شمسی ) بسرپرستی کل ادارهٔ هواپیمائی انتخاب گردید و بعلاوه مدتی‌هم در پست ریاست ادارهٔ ژاندارمری انجام وظیفه میثمود و درسفرشاه فقید بترکیه درالتزام رکاب بود.

مرحوم کوپال بعد از شهریور ۱۳۲۰ فرمانداری نظامی رضائیه را بعهده داشت وآخرین سمت مهم او، برای دومین بار ریاست‌کل شهربانی در۱۳۳۰ شمسی بود و اواخر سال ۱۳۳٤ (۱۳۷۵ قمری) بدرود زندگی گفت .

صفحـه ۹۹ ، **عبدالحسین میرزا فرمانفرما :** پسر فیروز میرزا

نصرت الدوله و نوادهٔ عباس میرزا نایب‌السلطنه است که در ۱۲۹۶ قمری وارد خدمت نظام شد ودرششم صفره۱۳۲ بوزارت عدلیه منصوب گردید و پس از آن در کابینه‌های میرزا ابوالقاسم‌خان ناصرالملك ومیرزاحسن خان مستوفی‌الممالك وسلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله وزارت داخله را بعهده داشت و روز هفدهم صفر ۱۳۳٤ قمری بریاست وزراء انتخاب شد.

فرمانفرما در ادوار مختلف استاندار بعضی ازاستانها نیز، منجمله فارس و کرمان بود.

صفحه ۱۳۰، **میرزا حسن خان مستوفی الممالك** : پسر میرزا یوسف مستوفی الممالك آشتیانی صدر اعظم عهد ناصرالدین شاه، پسر میرزا حسن مستوفی‌الممالك پسر میرزا علی است که در ۱۲۹۱ قمری متولد و در ۱۳٥۱ (روز ششم شهریور ۱۳۱۱ شمسی) وفات یافت.

وی چندین مرتبه بوکالت و وزارت و ریاست وزراء رسید وجنك بین المللی اول و مهاجرت و تشکیل کمیتهٔ ملی در زمان زمامداری وی اتفاق افتاد و حفظ بیطرفی ایران را وی اعلام نمود و در صفر ۱۳۳٤ مستعفی شد.

آخرین دوره ریاست وزرائی مستوفی‌الممالك درسال ۱۳٤٥ بود وسپس بوکالت تهران انتخاب گردید.

صفحه ۱۳۱، **ملك منصور میرزا شعاع السلطنه** : فرزند مظفرالدین‌شاه است که در زمان سلطنت پدر والی فارس بود و درنهضت مشروطه ابتدا با آزادیخواهان همراهی داشت و تا حدی نسبت بدو برادر دیگر خود محمدعلی‌میرزا و ابوالفتح میرزا ملایمتر بود. در سال

۱۳۲۹قمری بعلت استنکاف ملك منصورمیرزا ازپرداخت مالیاتهای معوقه بین او وشوستر امریکائی مستشار خزانه داری اختلافی روی داد وچون شوستر برای استیفای حقوق دولت پافشاری نمود ، روسهاکه از شعاع‌السلطنه حمایت مینمودند و از طرفی وجود شوستر را در ایران مخالف مصالح خود می‌دانستند بدولت اولتیماتوم دادند و هنگامیکه جنگ بین‌الملل پیش آمد و احمدشاه درنظرداشت پایتخت را ازتهران باصفهان منتقل کند، روسها اورا تهدید نموده اعلام داشتندکه درصورت حرکت ، بسرنوشت محمدعلی میرزا دچارخواهد شد و شعاع‌السلطنه را بجای او انتخاب خواهندکرد .

صفحه ۱۳۲ ، **میرزا سلیمان خان میکده** : پسر میرزا علی مستوفی آشتیانی ، از مستخدمین وزارت مالیه بوده‌که بعد از مشروطیت ترقی کرد .

وی‌درکابینهٔ سپهداراعظم رشتی(سردارمنصور) درسال۱۳۳۹قمری (۱۲۹۹شمسی) بوزارت‌عدلیه منصوب گردید واوایل سلطنت اعلیحضرت فقید حاکم اصفهان بود .

صفحه۱۳۲ ، **سیدحسن‌مدرس** : درسال ۱۲۸۷ قمری متولد شده و راجع بمولد ونسب خود در شرح حالش چنین مینویسد :

« مولد من درقریه سرابه‌کچو از نوابع اردستان، پدرم اسماعیل، جدم میرعبدالباقی از طایفهٔ میرعابدین که فعلا هم اکثرآنها در آن قریه ساکن میباشند ، از سادات طباطبائی واصلا زواره‌ئی بودند. شغل پدر و جد من منبر و تبلیغ احکام الهی و جد پدری من میرعبدالباقی از زهاد محسوب میشدکه بقمشه واقع در جنوب اصفهان مهاجرت نمود و مراهم

در سن شش سالگی بجهت تربیت ، هجرت داده بقمشه نزد خـود برد . سن صباوت را خـدمت آن بزرگوار بسر برده ، ۱۴ سال تقریباً از عمرم گذشت کـه جدم مرحوم شد و حسب التوصیه آن مرحوم در سن ۱۶ سالـگی بجهت تحصیل باصفهان آمـدم و در سن ۲۱ سالگی پدرم مرحوم شد . »

سیدحسن مدرس تا سال۱۳۰۸ قمری در اصفهان بتحصیل مشغول بود و میرزاعبدالعلی‌هرندی وجهانگیرخان قشقائی و آخوند ملا محمد کاشانی ازجمله استادان او بودند .

بعد از واقعه رژی ( جمادی الاول ۱۳۰۹ قمری ) بعتبات عالیات رفت و بتکمیل تحصیلات خود در علوم عربی و فقه و اصول و معقول پرداخت وهفت سال بعد باصفهان مراجعت نمود ودرمدرسهٔ جدهٔ کوچك مشغول تدریس فقه و اصول گردید .

هنگام‌نهضت مشروطه خواهان در اصفهان یکی از اعضاء برجسته انجمن ولایتی بود وبعد از خلع محمد علی میرزا برحسب دستور حجج اسلام عتبات عالیات و از طرف وکلای دوره دوم مجلس بعنوان مجتهد طراز اول به مجلس شورای ملی دعوت شد و بتهران آمد ، و ازآن پس تا سال ۱۳۴۶ قمری در اکثر دوره‌های مجلس شرکت داشت و بعلاوه در مسجد سپهسالار نیز تدریس‌مینمود .

مرحوم سید حسن مدرس در سال ۱۳۳۴ قمری هنگام جنـگ بین‌الملل اول همراه با بعضی از نمایندگان دورهٔ سوم باصـفهان و سپس بکرمانشاه مهاجرت نمـود و در حکومت موقتی کـه بریاست مرحو:

رضا قلي خان نظام السلطنهٔ مافي تشکيل شد مسئوليت عدليه را بعهده داشت .

مــدرس در سال ۱۳۳٦ قمری بعد از مسافرت بعراق و سوریه و اسلامبول بایران بازگشت و مجــدداً بوکالت مجلس انتخاب گردید و سرانجام مقارن غروب روز ۲٦ رمضان ۱۳۵۷ در کاشمر، چشم از جهان پوشید .

صفحه ۱۳۲ ، **میرزا قاسم خان صوراسرافیل** : از آزادیخواهان بنام صدر مشروطیت ایران است که در سال ۱۲۹۹ قمری تولد و روز هفتم ربیع‌الثانی۱۳٦۸ درسن شصت‌ونه‌سالگی وفات یافت. صوراسرافیل در جوانی از طرف اهالی تهران بنمایندگی مجلس انتخاب شد ودو دوره وکیل بود وقبلا با همکاری مرحوم میرزاجهانگیرخان شیرازی‌که بدست محمدعلی‌میرزامقتول‌شد ومرحوم علی‌اکبردهخدا، روزنامهٔ صوراسرافیل را تأسیس وباانتشارمقالات تند علیه مخالفین مشروطه قیام‌کرد . نامبرده بعدازبمباران مجلس با تقی‌زاده و دهخدا باروپا رفت و سه سال درآنجا متوقف‌گردید تاآزادیخواهان برمحمدعلی‌میرزا فائق‌آمدند و آن مرحوم نیز بتهران بازگشت .

صوراسرافیل درنهم رمضان ۱۳٤۲ قمری (فروردین۱۳۰۳شمسی) دراولین کابینهٔ اعلیحضرت فقید بکفالت وزارت داخله منصوب و در اول ذی‌الحجه ۱۳٤۵ درکابینهٔ مرحوم حاج‌مهدیقلی مخبرالسلطنه ابتداکفیل وبعداً دربیست‌وسوم همان ماه وزیرپست وتلگراف‌گردید. وی در۱۳۵۲ قمری (۱۳۱۲ شمسی) والی اصفهان ومدتی‌هم حکمران رشت بود و در

۱۳۵۸ شهردار تهران شد.

صفحه۱۳۲، **علی اکبر دهخدا :** فرزند مرحـوم خانباباخـان در حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری در تهران متولد شد. پدر وی ازملاکین قزوین بود که درتهران سکونت داشت و هنگامیکه وی بسن دهسالگی رسید پدرش درگذشت.

دهخدا معلومات ابتدائی را طبق معمول آن زمان درمکاتب قدیم فراگرفت وسپس برای تکمیل تحصیلات خود نزد مرحوم شیخ‌غلامحسین بروجردی تلمذ نمود و در علوم منطق و صرف ونحو و معانی بیان و فقه تبحر یافت.

پس از افتتاح مدرسهٔ سیاسی دهخدا درآنجا مشغول تحصیل شد و پس از پایان تحصیلات، باتفاق مرحوم معاون‌الدولهٔ غفاری سفیرایران در بالکان باروپا رفت و چـون بتهران بازگشت در سلك آزادیخواهان درآمد وباهمکاری میرزاجهانگیرخان‌شیرازی وقاسم صوراسرافیل‌بانتشار روزنامهٔ معروف «صوراسرافیل» مشغول‌شد وتنظیم مقالاتی‌را تحت‌عنوان «چرندوپرند» بعهده گرفت.

نشر صوراسرافیل تا زمان واقعه بمباردمان مجلس ومتواری‌شدن آزادیخواهان ادامه داشت، سپس دهخدا باروپا رفت وابتدا درپارس و سپس در سویس اقامت گزید و در شهر ایوردن سویس بنابخواهش میرزا ابوالحسن خـان معاضد السلطنه پیرنیا بانتشار روزنامه صور اسرافیل پرداخت وسپس باسلامبول مسافرت نمود و پس‌ازخلع محمدعلی‌میرزا از سلطنت، بایران بازگشت واز کرمان بوکالت درمجلس دوم انتخاب شد.

مشاغل دهخدا بترتیب عبارت بود از ریاست مدرسهٔ علوم سیاسی وریاست دانشکدهٔ حقوق تهران.

علی اکبر دهخدا سرانجام در رجب ۱۳۷۵ قمری (روز سه شنبه هشتم اسفند ۱۳۳٤) بعدازهفتاد وسه روز بیماری بدرود زندگی گفت و جنازهٔ اورا درابن‌بابویه بخاك سپردند.

صفحه ۱۳۲، **میرزا طاهر تنکابنی**: فرزند میرزافرج‌الله و یکی‌از دانشمندان و فضلای معروفی است که در حکمت و فلسفهٔ قدیم بسیار متبحر و با اطلاع بوده و از شاگردان مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه می‌باشد. وی در چند دوره وکیل تهران و جزو فراکسیون دموکرات بوده است.

میرزا طاهر تنکابنی در هیجدهم رمضان سال ۱۲۸۰ قمری در کلاردشت مازندران تولد و در روز جمعه شانزدهم ذیقعده ۱۳٦۰ قمری (۱٤ آذر ۱۳۲۰ شمسی) در تهران وفات یافت وبرحسب وصیت خود، در جوار مزار مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه واقع در ابن بابویه مدفون گردید.

صفحه ۱۵۱، **رضا قلی خان نظام السلطنه مافی**: پسر حیدر قلیخان برهان الدوله و برادر زادهٔ حسینقلی خان نظام السلطنه است. مرحوم رضاقلی‌خان، اول مجیرالسلطنه وبعد سالارمعظم و سپس سردار مکرم لقب گرفت وپس‌ازفوت مرحوم حسینقلیخان عموی خود به «نظام‌السلطنه» ملقب گردید.

رضاقلیخان نظام‌السلطنه درزمان قتل ناصرالدینشاه والی بروجرد بود وسپس بحکمرانی بنادر وچندی بعد باستانداری خوزستان ولرستان

منصوب گردید. پس از خلع محمدعلی‌میرزا بایالت‌کرمان انتخاب شد ولی باین مأموریت نرفت و چون کرمانشاه مغشوش بود از طرف دولت برای اعادهٔ نظم و آرامش عازم کرمانشاه گردید و نواحی غرب را منظم کرد و سپس برای برقراری امنیت با سمت استانداری بفارس رفت.

نظام‌السلطنه ازفارس‌برای معالجه‌عازم اروپا گردید واواخر ۱۳۰۳ قمری ازطرف دولت احضار و والی بروجرد شد. هنگام جنك بین‌المللی اول که جمعی از آزادیخواهان از تهران مهاجرت نموده کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند بریاست حکومت موقتی منصوب شد و مدتی در غرب بود و مجاهدین ملی بفرماندهی او با سربازان تزاری، جنگ و ستیز میکردندکه داستان آن مفصل و ازحوصله این مقال خارج است.

نظام السلطنه پس از پایان جنگ جهانگیر باسلامبول و از آنجا بسویس رفت. درکابینهٔ اول‌مرحوم‌احمدقوام السلطنه ازطریق خرمشهر و بختیاری‌باصفهان و سپس بتهران آمد ودرتاریخ۲۷ صفر۱۳۴۰ که اوضاع خراسان متشنج بود بفرمانفرمائی آن ایالت منصوب شد و پس از یکسال و دو سه ماه استعفا داد و بطهران مراجعت و شش ماه بعد وفات کرد و درامامزاده عبدالله بخاك سپرده شد. رحمة‌الله علیه رحمةواسعه.

صفحه ۱۶۲، حسن وحید دستگردی: فرزند محمدقاسم درسال ۱۲۹۸ قمری درقریه دستگرد خیاراصفهان متولدشد وشب بیست و یکم ذی‌الحجه سال ۱۳۶۱ درطهران وفات یافت.

وحید تا سال ۱۳۱۲ دردستگرد وسپس دراصفهان بتحصیل‌ادبیات فارسی و عربی و حکمت و فقه و اصول پرداخت و مرحوم جهانگیرخان قشقائی و آخوند ملا محمدکاشانی وآقا میرزایحیی مدرس بیدآبادی از

جمله استادان او بودند .

وحید در نهضت مشروطه با آزادیخواهان همکاری داشت و در زمان جنگ بین‌المللی اول هنگام ورود ارتش تزاری باصفهان بمناسبت اشعاری‌که علیه متفقین برشته نظم کشیده بود ببختیاری رفت و مدتی در شلمزار، درکنف حمایت مرتضی‌قلیخان بختیاری بسر برد .

وحید ازسال ۱۳۳۶ قمری بتهران آمد ومجلهٔ ارمغان را در سال ۱۳۳۸ انتشارداد .

# فهرست نامها

## الف

# فهرست تصاویر

صفحه

# بعضی از تألیفات و ترجمه‌های حسین سعادت نوری
# که تا کنون طبع و نشر شده است

---

۱ـ گلهای ادب : منتخب اشعار ۷٤ تن از شعرای معاصر (مصور)

۲ـ هشت‌سال در ایران : بقلم ژنرال سایکس با حواشی و توضیحات مفصل مترجم در دو جلد .

۳ـ شهرهای معروف ایران بقلم : دکتر لوکهارت .

٤ـ جنك ایران و انگلیس برسر هرات : بقلم سروان هنت .

۵ ـ تاریخ مختصر ایران : تألیف سرپرسی سایکس .

٦ـ ایران در دوجنگ جهانی : بقلم ژرژ لنچوسکی

۷ـ خاك وخون ونفت : تألیف ری براك

۸ـ یادداشتهای سر آرنلد ویلسن یا اوضاع جنوب غربی ایران .

۹ـ از ملك فاروق تا جمال عبدالناصر : بقلم سرلشکر نجیب .

۱۰ـ واسموس یا لارنس آلمانی : بقلم کریستوفر سایکس .

**دانشگاه حقیقی جائیست که مجموعه‌ای از کتاب فراهم شده باشد**
**کارلیل**

**تاریخ آزادی فکر** ـ بقلم ج. ب. بری. ترجمهٔ حمیدنیرنوری. رشد فکر در ادوار گذشته ومصائبی که در قرون وسطی برصاحبان فکر وآزاد اندیشان وارد آمده است. ۱۳۲۹ شمسی ۱٦٤ صفحه رقعی باجلدزرکوب ۵۰ ریال

**شاهنامهٔ ثعالبی** ـ ترجمهٔ محمودهدایت. احوال پادشاهان‌قدیم‌ایران که ابومنصور ثعالبی از روی مأخذی که در دسترس فردوسی بوده گرد آورده است ۱۳۲۸ شمسی ۳۷۵ صفحه‌وزیری باجلد زرکوب ۱۲۰ ریال

**ایران باستان** ـ تألیف حسن پیرنیا. تاریخ قدیم از دوره مادها تا آغاز ساسانیان ۳جلد چاپ دوم ۱۳۳۳ باجلد زرکوب ۱۲۰۰ ریال

**زندگانی وکارواندیشه وروزگار پورسینا** ـ بقلم‌سعیدنفیسی تحقیق در احوال وآثار واندیشهٔ بوعلی سینا. هنگام جشن‌هزاره‌درطهران ۱۳۳۳ شمسی ۱٤۰ صفحهٔ وزیری باچند تصویر وجلد زرکوب ۱۲۰ ریال

**نادرشاه** ـ ترجمهٔ سید محمد علی‌داعی‌الاسلام ـ داستان زندگانی پادشاه وجهانگشای نامی ایران‌بقلم دیوراند انگلیسی ـ بسال ۱۳۳۱قمری درهند چاپ سنگی خورده است ٤۳۰ صفحه وزیری با چند تصویر و جلد زرکوب ۱۰۰ریال

**راحة‌الصدوروآیة‌السرور** ـ تألیف‌محمدراوندی‌تاریخ‌پادشاهان سلجوقی بسال ۱۹۲۱ میلادی درلندن چاپ شده است ۵۷۰ صفحه وزیری باجلد زرکوب ۵٦۰ ریال

**تاریخ غازانی** ـ تألیف‌رشیدالدین فضل‌الله. تاریخ پادشاهی غازان بسال ۱۳۵۸ هجری قمری در لندن چاپ شده است ٤۸۰ صفحه وزیری با جلد زرکوب ٤۸۰ ریال

**تذکرة‌الملوك** ـ آداب دربار دولت صفوی که پروفسورمینورسکی با مقدمه وترجمه انگلیسی درلندن بچاپ رسانده ۱۹٤۳ میلادی ۳۸۰صفحه وزیری بزرك ٤۸۰ ریال

**حیات سعدی** ـ ترجمهٔ سیدنصرالله سروش تحقیق‌دراحوال وسخن و تعلیمات بزرگترین سخنوری فارسی بقلم الطاف حسین حالی نویسندهٔ هندی ۱۳۱٦ شمسی ۱۸۰ صفحه خشتی با جلد زرکوب ٤۰ ریال

**زندگانی مانی** ـ بقلم تقی ملك الشعراء بهار ـ تحقیق در بارهٔ پیامبر قدیم ایران . سخنرانی در دانشکدهٔ معقول و منقول بسال ۱۳۱۳ شمسی ۵۰ صفحه وزیری ۱۵ ریال .

**ارمغان آصفی** ـ تألیف محمد عبدالغنی دانشمند هندی. افعال فارسی باشواهد ازگویندگان قدیم ۸ جزوه در ۲ جلد چاپ سنگی ۶۰۰ ریال

**کافنامه** ـ بقلم سیداحمد کسروی. یکی از پساوندهای فارسی، گرد- آورنده یحیی ذکاء ۱۳۳۱ شمسی ٤۲ صفحه رقعی ۱۵ ریال

**گویش کرینگان** ـ یکی از لهجه‌های قدیم آذربایجان تألیف یحیی ذکاء ۱۳۳۲ شمسی ۷۲ صفحه رقعی ٤۰ ریال

**مآخذ مهم تتبعات ایرانی** ـ تألیف هننیك خاورشناس معاصر به انگلیسی بامقدمه بقلم دکترمحمد معین ۱۳۲۹ شمسی ۵۶ صفحه وزیری با جلد زرکوب ۸۰ ریال

**آئین سخنوری** ـ بقلم محمد علی فروغی ـ علم خطابه و نمونهٔ سخنوری‌های معروف جلد اول و دوم در یکجلد ۱۳۳۱ شمسی ۵۱۲ صفحه رقعی باجلد زرکوب ۱۵۰ ریال

**فرهنك نظام** ـ تألیف محمد علی داعی الاسلام لغت جامع و کامل فارسی شامل واژه‌های قدیم و جدید و اصطلاحات و امثال و ریشهٔ کلمات فارسی در اوستا وسنسکریت ازالف تا یاء در ۵ جلد بزرك درهند بچاپ سنگی رسیده است با کاغذ و چاپ و جلد خوب ۵۰۰۰ ریال

**ترانه‌های کردی** ـ گرد آورنده دکتر محمد مکری . با ترجمهٔ فارسی وتلفظ بحروف لاتین ۱۳۲۹ شمسی ۲۰۰ صفحه وزیری باچند تصویر ۶۰ ریال.

**اندرز خسروقبادان** ـ ترجمهٔ دکتر محمد دکترمحمد مکری ـ متن پهلوی و ترجمه فارسی ومعنی لغات و حواشی ۱۳۲۹ شمسی ۷۰ صفحه وزیری ۷۰ ریال .

**مجلهٔ دانش** ـ ادبی و تاریخی دوره اول و دوم وسوم هر یك ۱۲ شماره از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳٤ چاپ‌شده ۳ جلدوزیری‌و زرکوب ۶۹۰ ریال

**مثنوی** ـ ازجلال‌الدین‌محمد بلخی بتصحیح نیکلسون با نسخه معتبر جهان مقابله و بسیاری‌ازمشکلات مثنوی‌حل شده‌است. ازسال ۱۹۲۵ میلادی تا ۱۹٤۰ در لندن چاپ شده است ۳ جلد زرکوب ۱۳۰۰ ریال

---

**در کتابخانهٔ دانش خیابان سعدی موجود است**